

A close-up, high-contrast photograph of a woman's face, likely of Indian descent. She is wearing traditional jewelry, including a large, ornate gold earring on the left side of the frame. Her hair is pulled back, and she has a prominent red bindi on her forehead. Her eyes are dark and looking slightly to the right. The lighting is dramatic, highlighting the texture of her skin and the details of her jewelry. The background is dark and out of focus.

Ketabton.com

رئیس دولت در اطراف وضع موجوده اقتصادی کشور بصورت یک کل روشنی انداختند



بنامی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم ساعت ۱۱ قبل از ظهر روز ۱۳ حوت بنامی سرگمی بریسو ویج استر ولسکی رئیس هیات اقتصادی اتحاد شوروی را در قصر گلخانه ریاست جمهوری پذیرفتند.

رئیس دولت و صدراعظم ضمن این ملاقات در اطراف وضع موجوده اقتصادی کشور بصورت یک کل روشنی انداخته و اهداف دولت جمهوری افغانستان را برای حل پرابلیم های اقتصادی متذکر شدند.

رئیس هیات اقتصادی شوروی در این موقع از مساعی هیات در بسط و توسعه همکاری های اقتصادی بین دو کشور به بنامی محمد داؤد وعده داد.

هنگام این ملاقات بنا علی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه، بنامی علی احمد خرم معین وزارت پلان، شازدالیر و مستشار اقتصاد دی سفارت گیری شوروی در کابل نیز حاضر بودند.



بنامی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم مو قعیکه رئیس هیات اقتصادی شوروی را پذیرفتند.

رئیس دولت از سران کشورهای عراق و ایران توقع نموده اند از خونریزی در سرحدات دو کشور جلوگیری بعمل آورند

توقع کرده اند اقدام بعمل آید تا از ادامه خونریزی هرچه زود تر جلوگیری شود. بنامی محمد داؤد در این تلگرام افزوده اند که عقیده دارند مساعی مشر بغرض حل اختلافات تسهیل فضای آرام ممکن و میسر است.

از واقعات ناگواریکه در سرحدات بین عراق و ایران رخ داده اظهار نموده اند به امید اینکه اختلاف بین کشور ها از طریق برادری و مصالحت حل شده بتواند و بر اساس و سمت نظریکه نزد سران کشور های دوست و برادر ما ایران و عراق سراغ دا رند

خارج روز ۱۶ حوت خیرداد که بنامی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم طی تیلگرامی که ۱۵ حوت عنوانی اعلیحضرت محمد رضا شهنشاه ایران و بنامی حسن البکر رئیس جمهور عراق فر ستادند ضمن اظهار تائیر خود و دولت و مردم افغانستان

بنامی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم از سران کشور های دوست و برادر ما عراق و ایران توقع نموده اند اقدام بعمل آید تا از ادامه خونریزی مسلمین در سرحدات بین دو کشور جلوگیری شود. مدیریت اطلاعات وزارت امور

شوروی مشرانو د افغانستان دخلکو د زیاتو بریالیتو بونو هیله کریدلا

محمد داؤد خغه تشکر کړی او د افغانستان حکومت او خلکو د زیاتو بریالیتو بونو له هیلی سره یو ځای یږد دوی د نوی ژوند د تاملین په لاره کې یقین څرگند کړی یسې چه افغانستان او شوروی اتحاد تر مینځ د دوستی روابط او کتوری او هر اړخیزی همکاری لایسې ټینگی او تقویه شی او د دواړو هیوادو دخلکو او د نړی دسولنی په گټه بر اختیار وومی.

د شوروی اتحاد دکمونیست گوند عمو مسی منشی بنامی لیونید بریزنف درئیس هیات صدر نکولای بود گورنی او صدراعظم بنامی کاسیکین د افغانستان او شوروی اتحاد تر مینځ د دوستی د تړون د لاسلیک کیدو د دوری پنځوسمی کالیزی په مناسبت د دولت د رئیس او صدراعظم بنامی محمد داؤد پیغام په ځواب کړی دولت له رئیس او صدراعظم بنا علی

د دولت در رئیس او صدراعظم په نامه د شوروی مشرانو د ځوابیه تلگرام متن

باور لرو چه د شوروی اتحاد او د افغانستان د جمهوریت تر مینځ د دوستی روابط او کتوری او هر اړخیزه همکاری لایسول او ټینگری او د دواړو هیوادونو دخلکو او د نړی دسولنی په گټه پراخیزی د نوی ژوند د پوره کولو په لاره کې د دوست افغانستان حکومت او خلکو لپاره د زیاتو بریالیتو بونو هیله من یو. لیونید بریزنف، نکولای بودگورنی، الکسی کاسیکین مسکو د مارچ پنځم ۱۹۷۴ کال.

د دواړو هیوادو نو تر مینځ د دوستی د تړون د لاس لیک ددوی پنځو سمی کالیزی په مناسبت بنامی محترم محمد داؤد د افغانستان د جمهوریت دولت رئیس او صدراعظم «کابل»! د شوروی اتحاد او افغانستان د دوستی د تړون د لاسلیک د دوری پنځوسمی کالیزی له امله چه زمونږ د هیوادونو د گاونډی توپ د ښو روابطو په انکشاف او ټینگتبت کې ستره اغیزه لری د زده له کومی ستاسو د تاوده پیغام تشکرگوو

مردم سر اسر کشور از اظهارات رئیس دولت با گرمی استقبال کردند

دیگر قرار بدهند نیز نشر کرده اند. مطبوعات جهان این اظهار رهبر محبوب ما را حسن استقبال نموده اند که هرگاه قسمت اعظم مردم ما مجدانه برای منافع کشور خود کار کنند این امر باعث تعالی وطن گردیده و به نفع اکثریت مردم خواهد بود به نفع یک گروپ محدود.

بناغلی محمد داؤد را از جوانان افغان برای رفاه وطن و خدمت صادقانه برای تامين مأمول ملی افغانستان نشر نموده اند. رادیو مسکو و بی بی سی ضمن تبصره از اظهارات ز عیم ملی ما این اظهار شانرا که گفته بودند اکنون که افغانستان جمهوری شده این امر ضروری است که تمام افغانها مخصوصا جوانان منافع ملی را بالاتر از هر چیز

مردم مسلمان و وطن دوست افغانستان قرار گرفت. چنانچه هزاران نفر از مردم کشور و زخمیه بعد از ادای نماز جمعه در مساجد هر جمله و بیانات قاید ملی ما را مورد تبصره قرار داده و آنرا برای تعالی کشور مفید خواندند. آژانسهای خبر رسانی مهم جهان بشمول رادیو مسکو و رادیو بی بی سی نیز تقاضای

اظهارات بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم به فارغان پولی تخنیک کابل با احساسات زاید الوصف مردم افغانستان استقبال گردیده و همچنان مطبوعات جهان آنرا منعکس ساخته است. نمایندگان آژانس باختر از مرکز ولایات کشور اطلاع میدهند که بیانات رهبر بزرگ و محبوب ما با شور و شعف زیاد مورد استقبال

مجلس عالی وزراء

افغان روغتیا پروگرام تصویب کرد

عزار نفر یک مرکز صحتی در نظر گرفته است و قرار است در سال آینده یکصد مرکز صحتی در ولایات کشور تاسیس گردد و عیالتا وزارت صحتی در نظر دارد سی و هفت مرکز صحتی را فعال سازد. وزیر صحتی توضیح نمود که مراکز صحتی در ولایات و طایف آتی را انجام خواهد داد. حمایتی از طفل و مادر، و قایم اطفال و مردم در مقابل امراض انتانی و ساری، تئویر مردم به استفاده از طبابت عصری، خدمات عاجل و تداوی مریضان در خود منطقه، تهیه آب مشروب بسا حفر چاهای عمیق برای اهالی. همچنان این مراکز اشخاصی را که تداوی دوامدار را نیاز مند باشند به مراکز اصلی و باشفاخانه بزرگ معرفی و اعزام مینمایند.

تخصص را بعیت مرکز تربیوی و همچنین شفا خانه صحت طفل را بعیت مرکز و شعبه تخصصی عالی اطفال قرار داده است. وزیر صحتی علاوه کرده افغان روغتیا پروگرام متشکل از دو قسمت یعنی تربیه و بلند بردن سویه علمی پرسونل و تجهیز شفاخانه ها برای تشخیص و تداوی امراض و همچنان تاسیس مراکز صحتی بمقصد تر ویج طبابت عصری در اطراف واکتاف کشور می باشد. وی اضافه نمود که اساس این پروگرام در هرولسوالی یک مرکز صحتی اساسی و چندین مرکز صحتی فرعی بادر نظرداشت نفوس هر منطقه جهت تداوی و رهنمای های صحتی تاسیس میگردد. وزیر صحتی علاوه کرد برای سه تا پنج

مملکت را به استیتوت های که دکتو را ن سراسر کشور به اسرع وقت هم در زمینه معاینه و تداوی مریضان و هم در زمینه توسعه معلومات طبی استفاده نمایند تبدیل کند. وزیر صحتی افزون اکنون با ما س پروگرام جدید دکتوران مانتحت نظر پرسو فیسران و وزیده خارجی که از ممالک متحابه طور همکاری اعزام میشوند قرار گرفته و بعد از یکمدت معین در یکی از رشته های طب که مدت آن از شش ماه تا چار و پانچ سال را در بر خواهد گرفت مطالعات نظری و عملیات عملی انجام داده و در همان رشته تخصص حاصل میدارند. همچنان همین دکتوران برای توسعه معلومات و روش های جدید طب به خارج اعزام خواهند شد تا سطح دانش آنها بلندتر شده و به جامعه و مملکت مصدر خدمات مزید گردند. پوهاند سکندر توضیح کرد دکتورا نیکه بعیت کونترپارت زیر نظر پرو فیسران خارجی انجام وظیفه می نمایند یقین است که طی مدت کوتاهی جای پرسونل خارجی را در موسسات صحتی کشور خواهند گرفت. وزیر صحتی ضمن اظهار یک سلسله مطالب دیگر پیرامون مرام و اهداف افغان روغتیا پروگرام، گفت مقصد عمده دیگر از به میان آوردن این پروگرام علاوه بر تربیه پرسونل طبی بسط و توسعه طبابت عصری در دهات و تمام قصبات افغانستان بمنظور تامين صحت و سلامت آنها می باشد. وی علاوه کرد امروز که تقریبا هشتاد و پنج فیصد نفوس کشور در روستاها و دهات بسر می برند.

مجلس عالی وزراء در جلسه روز ۱۴ حوت که تحت ریاست بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم تشکیل شده بود افغان روغتیا پروگرام را منظور نمود. افغان روغتیا پروگرام مطابق خط مشی وزارت صحتی بوده و شامل مقررات در ساحه طب معالجوی و ولایوی و دیگر ساحات طبی می باشد و دارای جنبه های تطبیقی و انکشافی است. افغان روغتیا پروگرام که روز چارده حوت در مجلس عالی وزراء منظور گردید بنا بر بردن صحت و سلامت مردم و رفع نیاز مند پهای حیاتی مملکت با استفاده از تجارب علمی به سویه جهانی و تطبیق آن با شرایط جامعه ما روی دست گرفته شده است. پوهاند دکتور نظر محمد سکندر وزیر صحتی طی مصاحبه پیزا مون ایسن پروگرام روشنی انداخته گفت: هدف از تدوین افغان روغتیا پروگرام اولتر از عمه تربیه دکتوران لایق و وزیده و بلند بردن سطح دانش آنها مطابق به اقتضات عصر و زمان و آرزوی نظام جمهوری کشور و همچنان نیاز مندی جامعه ما می باشد. پوهاند سکندر علاوه کرد فعلا یک هزار و دو صد دکتور در مرکز ولایات کشور و یکصد متخصصین در شفاخانه ها مراکز صحتی ولایات و توار های وزارت صحتی کار می کنند و در گذشته چنین معمول بود که محصلان بعد فراغت از پوهنشی طب پوهنتون کابل و پوهنشی طب جلال آباد مستقیما شامسل کار میشدند و با آنکه تمام وسایل و تجهیزات طبی ولایات و توارها در اختیار آنها بود معاینات و تشخیص درست صورت گرفته نمیتوانست. وزیر صحتی علاوه نمود که با چنین طرز العمل نقصان جدی چه به مریض و چه به افراد و اشخاص وارد میشد و ازین رو یکصده زیاده مریضان برای معالجه و تداوی به خارج رفته و مبالغ هنگفتی را برای تداوی خود مصرف می کردند.

پوهاند نوین بار رئیس جمهور هند ملاقات کرد

پوهاند دوکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور ساعت یازده قبل از ظهر روز ۱۱ حوت بناغلی وی. وی. گیری رئیس جمهور هند در قصرراشت راپتی بهاون ملاقات نمود. رئیس جمهور هند از علایق دوستانه تاریخی بین افغانستان و هند بخوشی یاد نموده گفت: با تاسسهای جدید بین رجال، هیات و محققین دو کشور این علایق روز بروز انکشاف می یابد. پوهاند نوین در این موقع از علایق تاریخی بین افغانستان و هند و همکاری های متقابل به نفع مردمان دو کشور یاد کرد.

طبق يك خبر دیگر:

پوهاند دوکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور بناغلی سون سنگه وزیر امور خارجه هند روز پانزده حوت ملاقات نمود. درین ملاقات طرفین از انکشاف روز افزون علایق و همکاری بین دو کشور اظهار خوشی نمودند. قرار یک خبر دیگر وزیر اطلاعات و کلتور روز ۱۶ حوت بناغلی نورالحسن وزیر معارف هند ملاقات و درباره انکشاف علایق و توسعه همکاری در ساحات کلتوری بین دو کشور مذاکره نمود.

متا سفانه از طب و تداوی و معالجه عصری، خبری ندارند و ما امیدواریم که در پرتو نظام جمهوری کشور و با تطبیق این پروگرام طبابت عصری را در تمام نقاط کشور ترویج نموده و در معالجه و تداوی هموطنان مریض خوش خدمتی را انجام دهیم و نیاز مندی آنها را برای تداوی در خارج و در داخل کشور رفع نماییم. پوهاند سکندر گفت وزارت صحتی روی همین مطلب مراکز تربیوی را تشکیل میکند و سویه طبی را بلند مینماید چنانچه از همین حالا شفاخانه های مرکز مانند این سینا روغتون وزیر اگبرخان روغتون، زایشگاه، اکادمی دندان و دیگر شعبات

پوهاند سکندر ضمن شرح مبسوطی درین مورد علاوه کرد که بادرک این تقیسه از یکطرف و رفع تشویش روحی دکتورانیکه در اطراف واکتاف کشور خدمت میکردند و خود را از پیشرفت و توسعه معلومات در ساحه طب امروز دور احساس میکردند از جانب دیگر وزارت صحتی تصمیم گرفت مراکز صحتی

شماره ۵۱

روابطین افغانستان و پاکستان

بهبود مییابد

آزادسپای خیر رسائی خا ر چی کلمات تاریخی سیزده حوت بنا علی عبدالقیوم وزیر داخله پاکستان تشر کردند که طی آن سیاست پیشه سابقه دار آنکند و وقوع مباحثه پارلمانی بر تمدید حالت اضطرار در پاکستان چند کلمه کنایه آمیز در باره افغانستان اظهار داشته بود .

اولا بنا علی عبدالقیوم طی این بیانات گفته بود که تنها خطر از سوی هند متوجه پاکستان نیست و به عباره خود اضافه کرده بود که خطر از کشور همسایه دیگری نیز منبع می-گیرد . آزادسپای خبررسانی خا ر چی و رادیو های خارجی از خود علاوه کرده اند اگر چه قیوم خان نسام افغانستان را درین بیانات به زبان نیاروده است مگر مقصد او افغانستان می باشد .

منابع رسمی تبلیغاتی پاکستان این توجیه و تاویل آزانس های خبررسانی خارجی را درین چند روز تکذیب نکرده اند . حقیقت آنست که ملت افغانستان برای پاکستان پیوسته منبع خیررسانی و نه منبع خطر بوده است .

افغانستان عقیده دارد که اگر حکومت پاکستان حقوق حقه مردم پښتون و بلوچ را بشناسد ، این اقدام نه تنها سبب بهبود روابط بین دو کشور خواهد شد بلکه راستحکام دوستی بیسن افغانستان و پاکستان نیز ممد خواهد بود

پاکستان در اثر نفوذ اشخاصی چون بنا علی عبدالقیوم این حسن نیست افغانستان را از زاویه افکار کهنه در راه استعمار دیده پیوسته سوء تعبیر کرده و عمداً نخواستند که نیت نیک افغانستان برای ملت پاکستان به صورت واقعی منعکس گردد .

ناتیا بنا علی عبدالقیوم ادعا کرده است که آنکشور دیگر یعنی افغانستان بر نیمه خا ک پاکستان دعوی دارد . وی باین طرز تبلیغ ثابت میکند که خط مشی پروپاگندی را که از سال ۱۹۴۷ باینسو گزیده بود هنوز هم با سر-سختی و سماجت پیروی میکند و می-کوشد برای بامال کردن حقوق پښتون ها و بلوچها همین متاع کهنه و اعرفه و حقایق همسلی قضیه را مغشوش سازد .

ناتیا بنا علی عبدالقیوم سخنان فعالیت های تحریک آمیز از طرف همان کشور (یعنی از جانب افغانستان) گفته است .

معنای این طرز تلقی را همه آزادی خواهان پښتون و بلوچ خوب درک می-کنند و میدانند که هرگونه ابراز مسامحه و مبارزه آنها در راه تا مین و احقاق حقوق ایشان از طرف مقامات امنی و حتی قضایی پاکستان به حیت پیروی تحریک خا ر چی قلمداد شده و میشود و آنرا به حیت بهانه و آله فشار بر آزادی

خواهان استعمال می نمایند .

رابعا بنا علی عبدالقیوم سخنی کاملاً عاری از حقیقت دیگری گفته است که همان کشور « یعنی افغانستان » به پاکستان گماشته گان و خرابکاران می-فرستد در حالیکه تحریک و سیاسی اشخاص مسؤول پاکستان امثال بنا علی قیوم بعد از تأسیس نظام جمهور در افغانستان هنوز در خاطره عاباقیست . بنا علی قیوم ادعا میکند که باید حالت اضطرار در پاکستان دوام بکند بنا علی قیوم بیپوده تصور میکند که مردم پښتون و بلوچ حافظه نا توان دارند .

حکومت های مختلف پاکستان طی سالیان دراز چندین بار عین ادعای بی بنیاد و بی اثبات را تبلیغ کرده اند و خواسته اند بدین وسیله نهضت آزادیخواهی مردمان پښتون و بلوچ را بنام تحریک گماشتگان و خرابکاران اله تبلیغاتی علیه افغانستان قرار دهند .

اقدامات آینده بنا علی عبدالقیوم و دستگاه پولیس و عسکر پاکستان معنای نجات واقعی ایشانرا از یتگونه بهانه جویی ها و اتهامات بر ضد حقوق پښتون و بلوچ و زعمای ایشان آشکار خواهد کرد .

بنا علی عبدالقیوم و همفکران و اعوان او باید بدانند که با این طرز تبلیغات

و اتهامات نمی توانند بر روی واقعیتهای که دوام مجاهدات پښتون و بلوچ میباشد پرده بکشند و حقیقت را از نگاه مردم در نهان دارند .

بارد کردن همه دلایل متضمن بیانات بنا علی عبدالقیوم عقیده داریم که حکومت پاکستان باید راه اضطرار و اضطرار الفکنی را ترک کرده و بارعایت حقایق سیاسی ، اجتماعی ، فرهنگی و اقتصادی حقوق حقه پښتون و بلوچ را که اراده واقعی ایشان مظهر آنست ، احترام نماید .

درین زمینه یکبار دیگر کلمات رئیس دولت افغانستان را یاد آور می-شویم که دولت جمهوری افغانستان با حوصله و خونسردی کامل در راه پیدا کردن راه حل مسالمت آمیز و شرافتمندانه سر نوشت آینده مردم پښتون و بلوچ مجذبه سعی خواهد کرد . ملت افغانستان به پیروی از رهبر خویش معتقد است که مناسبات افغانستان و

پاکستان با منافع دو کشور و با منافع ترقی و تحکیم صلح در منطقه مطابقت دارد و امیدوارند سر انجام با انتخاب راه مسالمت آمیز یگانه اختلاف

سیاسی بین دو کشور از طریق دوستانه و بر مبنای استحکام صلح درین گوشه جهان حل گر دیده و به بدخواهان دولت برادر موقع استفاده جویی و هنگامه طلبی داده نشود .

دمبار کی خرقی

دگنبدی بنکلی شوی دروازه پرانسته شوه

په کند هار کی دمبار کی خرقی دگنبدی د ننو تلو دروازه چه په سرو زرو ، بیستوزرو ، لاجوردو ، او د شاه مقصود په ډبرو ښکلې شویده پنجشنبه د قرآن عظیم الشان شویاتو دلوستلو وروسته د افغانستان د جمهوریت د ترقی او لوپتیا د مدعا سره پرانستل شوه .

دکندهار والی بنا علی محمد ایوب عزیز پدغه مراسمو کی وویل : خوشحالیم چه د خرقی مبارکی دنوتلو دروازه چه دهیواد د جمهوریت نظام پسه رنایکی ښکلې کړې شوی نن پرانستل کېږی .

همدغه راز دکندهار د قول اردو قوماندان تورن جنرال ارکان حرب محمد نعیم د اطلاعاتو او کلتور

د مدیریت د تبلیغاتو د آداری امر او دکندهار خوتنو عا لمانو د اسلام دلوی پیغمبر محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم د شخصیت او مبارکی خرقی دغه سیت او همدغه راز د اسلام د پاک دین د فضایلو هغو توجیهاتو په شاوخوا کی چه زمونږ جمهوریت دولت یی دینی چارو ته لری ویناوی وکړی .

غونډه د حضرت سرور کاینات سید علی روح ته درود او دوعا په استولو او د افغانستان د زیاتو لوپتیا او دولت درنيس او صدر اعظم بنا علی محمد داود په لاریښو ته دهیواد د جمهوریت د بنیا په دعاگانو کی پای ته ورسیده .

پدغو مراسمو کی د دایرو مشرانو د جمهوریت

اردو جنرالانو ، ملکی مامورینو ، علماؤ مخورو او دکندهار زیات شمیر ښاریانو برخه اخیستی و .

دکندهار د ښار والی پوی منبع وویل چه د خرقی مبارکی دنوتلو دروازه دکندهار د مرستون او ښاروالی د ۱۳۰۶ زره افغانیو په لگنت ښکلې او بشپړه شویده په هغه ۲۴ مقاله سره زر ۶۴ دانې د لاجوردو ډبرې او ۶۴ دانې د شاه مقصودی ډبرې ایشودل شویدی او دهغی د سواد کاری چاری دکندهار د ښار زرگرانو استاد محمد علی او بنا علی محمد یوسف پای ته رسولی دی .

۱۲ فرمان صادر

و نشر شده است

از تا سیس نظام جمهوریت د درکشورتا ۱۱ حوت دوازه فرمان مبنی بر تفیذ یک سلسله قوانین در زمینه های مختلف از مقام منبع صدارت عظمی صادر و درجریده رسمی به نشر سپرده شده است .

یک منبع ریاست تقنین وزارت عدلیه گفت : فرامین شامل موضوعات قوانین و مقررات دوسیه های محاکماتی مامورین ، تقرر ، ترفیع ، تبدیلی تقاعد و عزل قضات ، تنظیم امور تعلیمی و عرفانی تقرر والیها ، قانون استخدام ترفیع و تقاعد بولیس و ژاندارم مقررات امور مربوط وزارت اطلاعات و کلتور ، مقررات مدیریت جنایی مرکزی و امریت جنایی ، ترافیک جاده ها بولیس و ژاندارم و گمرکات میباشد .

منبع افزود تمام قوانین و فرامین متذکره از طرف شعبه مر بوطه عدلیه در جراید رسمی نشر شده و بدسترس علاقمندان گذاشته شده است .



شنبه ۸ حوت ۱۳۵۲ برابر با ۱۶ صفر المظفر ۱۳۹۴ مطابق ۹ مارچ ۱۹۵۴

افغان روغتيا پروگرام

صحت و سلامت جسمي افراد يك جامعه پيوندو بستگي عميق در افكار شان دارد و افراد صحتمند و تندرست در تكامل مثبت اجتماعي و اقتصادي نقش عمده و برازنده را بازی میکنند. ازینرو تامین صحت مردم و گسترش طبابت در سر تاسر کشورها شایان اهمیت بسیار است.

وزارت صحیه برای گسترش طبابت در اطراف و کناف کشور و تربیه دکتوران و زیدیه به منظور تامین صحت مردم پروگرامی وسیعی را رویدست گرفته است و مجلس عالی وزرا در هفته گذشته «افغان روغتیا پروگرام» را تصویب کرد.

باساس این پروگرام در قدم اول یکتعداد دکتوران جوان که تازه شامل کار عملی میشوند تحت تربیه گرفته شده تاسو به علمی آنها بصورت نظری و عملی بلند برده شود.

برای انجام این مامول مراکز تربیوی در شفاخانه های مرکز و ولایات تاسیس و یکتعداد دکتوران خبره و باتجربه به تربیه و تدریس دکتورانی که تازه بکار طبابت آغاز میکنند، می پردازند. با عملی شدن این پروگرام وزارت صحیه میتواند دکتوران و زیدیه و ماهر را جهت تشخیص صحیح و تداوی موثر در خدمت مردم بگمارد. باین اساس از یکطرف از تعداد زیاد مریضا نیکه جهت تداوی بخارج می روند کاسته شده و در داخل کشور تداوی میگردند و از طرف دیگر باتشخیص درست و تداوی موثر، دیگر مریض احتیاج به خریدن ادویه مختلف و غیر موثر نخواهد داشت.

همچنان وزارت صحیه برای تامین صحت مردم در اطراف کشور و تعمیم طبابت در نقاط دور دست که ازدوا و داکتر خبری نیست چنین تجویز گرفته تا مراکز صحی اساسی که فعلا در ولایات وجود دارد و اکثرا راکد است بکار انداخته شده و داکتر ماهر به این مناطق فرستاده شود تا صحت مردم در ولایات نیز تامین و وقایه گردد.

در حال حاضر طبابت در ولایات به تناسب مرکز و شهر های پر جمعیت بسیار کمتر میباشد و امکانات معالجه و تداوی امراض بسیار ابتدایی و جزئی برای مردم میسر نیست به همین ترتیب صحت مردم در برابر امراض و میکروب های مختلف وقایه نشده و امراض ساری به زودترین فرصت شیوع یافته و بدیگران انتقال میابد. روی همین ملحوظ گسترش طبابت، تاسیس مراکز صحی و فرعی و تربیه دکتوران در مرکز و ولایات کشور را امر بسیار ضروری پنداشته شده و نقش بسیار ارز شمند را در صحت و سلامت مردم بازی خواهد کرد.

**صرف تحولات انقلابی
واقعی کشور را قادر
خواهد ساخت استقلال
ملی خویش را تحکیم
نماید و با اطمینان بیاری
خداوند بزرگ (ج) در
شاهراه ترقی اقتصادی
و اجتماعی گام نهد.**

محمد داؤد

رئیس دولت وحدت ملی افغانستان

در دفتر مدیر

پیغله بهشته فلاح ضمن نامه ای که برای مجله ژوندون فرستاده اند، یادآور میشوند که در بعضی از شماره های مجله ژوندون غلطی های طباعتی و اشتباهاتی دیده میشود. امیدوارم این اشتباهات در آینده از بین برود چون یکتعداد از خوانندگان مجله ژوندون از نزدیک نیز در مورد غلطی ها و اشتباهات مجله یادآوری های مینمایند، ازینرو لازم دیدم درین باره توضیح مختصری به خوانندگان بدهم.

کارکنان مجله ژوندون با وجود همه تلاش و کوششی که برای از بین بردن غلطی ها و اشتباهات مجله بخرج میدهند، باز هم اشتباهاتی در مجله موجود است باید عرض شود که سرعت عمل در کارخواندن و تصحیح و چاپ و تنظیم مجله با وقت محدودی که در اختیار داریم ضروری میباشد. به همین ترتیب ما برای جمع آوری مطالب و تهیه عکسها فرصت بسیار کمی داریم از آن گذشته وقتی غلطی در یک سطر موجود باشد، کار ماشین لیتو تا ب طور یست که باید سطر را عوض نماید و درین صورت بعضا اتفاق می افتد که کلمه غلط تصحیح شود و بجای آن کلمه صحیح غلط چیده شود و پروف خوان نیز هنگام مقابله ثانی متوجه غلطی دومی که در عین سطر رو نما گردیده، نشود که همه اینها باعث میشود اشتباهاتی در مجله رو نما گردد.

با وجود اینهم از یادآوری این دوستان متشکریم و در آینده برای از بین بردن غلطی ها و اشتباهاتی که در مجله وجود دارد تلاش بیشتر خواهیم کرد.

اینکه یک تعداد دوستان متوجه اشتباهات مجله شده و صمیمانه بوسیله تماس مستقیم و یا از سالنامه ما را متوجه میسازند کاملاً برای کارکنان مجله مقبول بوده و قابل دقت است.

اسلام و زندگی

ترجمه و تتبع ع. حبا

ممیزات مساوات اسلامی

زیارت و اسبقیت، عمو میت و همگانی بودن... توازن و اعتدال... مراعات حقوق انسانهای دیگر... تو ۱ میت قانون و تطبیق...

کلی، همگانی و جایزیدن... مساوات عدالت اجتماعی اسلام ارجح است... میگذرد تا به آثار منفی و فساد آخرین امتیازات طبقات خاتمه داده شود... انسانها و اصناف متفاوت اجتماع باهم نزدیک و پیوند داده شوند... چنانچه عدم پذیرش اسلام، کلیه اعمال و اقداماتی را که عادتاً منجر به تضخم فاسد سرمایه شده و غالباً اینگونه سرمایه ها مولود تسلط به ضروریات حیاتی مردم بوده چه از طریق بدست گرفتن اوضاع قیم در بازار و چه از راه اعمال نفوذ و استفاده از قدرت های دست داشته، اندوخته میشود، روی همین اصل عدالت اجتماعی بنا یافته و بمنظور تحقق بخشیدن بیک توازن اقتصادی در میان افراد جامعه، ضرورت گرفته است.

اسلام با اساس این مرام عالی و انسانی اش سود و ربا را بطور قطع تحریم کرده و آنرا از بزرگترین گناهان میشمارد و حتی اسلام موضوع ربا را با آن حد جدی میکشد که میگوید: «باز سود و ربا دست بگیرد و با آمازه جنگ با خدا و رسولش باشید».

اسلام در مورد معاملات که منجر به اتلاف و ضیاع اموال دیگران و منجر به رشوت ستانی گردد و یا غش و تقلب و فریب دادن مردم در آن مضمر باشد، حرام می شمارد و در پیواره میگوید:

«... اموال یکدیگر را به باطل و ناحق نخورید... و آنرا برای حکام پیش کش و رشوت نسازید...»
همچنان حضرت پیامبر اسلام، جای دیگر فرماید: «هر کس امت و ملت مرا بفریبد و یا ایشان از در تقلب و اعمال غش، پیش آید، ازمانیت».

اسلام آنگونه اموال و دارایی را که از طریق غیرقانونی و اعمال نفوذ جمع شده باشد، اجازه میدهد تا اولیای امور مردم که جسز فضیلت مردم هدف و مرامی ندارند آنرا مورد مصادره قرار بدهند و به منظور مساعدت و دستگیری ازیتوایان و بیخاطر تأمین مصالح عامه، بصرف برسانند.

چنانچه این مبدا اساس عدالت اجتماعی را خود حضرت پیامبر اسلام شخصاً در مورد (این لئیمه ازدی) که جهت جمع آوری وجوه متعلق بملت، و به بیت المال موظف شده بود، عملی نمود که مادر سطر های قبلی این مقال آنرا به تفصیل گزارش دادیم. باقی دارد

دیگر برای جریان آب جستجو نما و حال مسیری دیگر برای جریان آب تازمین من سراغ نیست، جز آنکه یگانه زمین ملکیت من به علت عدم رسیدن آب، خشک و لایمزروع بماند، چاره ای دیگر میسر نیست».

خلیفه بزرگ اسلام، مالک باغ و حاضر نمود و برایش گفت که آیا پدر صورتیکه آب از جوی باغش تازمین (ضحاك) برده شود، ضرری برای باغ وی متصور خواهد بود؟

پاسخ داد، «نخیر، حضرت خلیفه فرمود: و خداوند قسم اگر مسیری برای جریان این آب در هیچ نقطه روی زمین جسز روی سینه تو، سراغ نشود، این جوی را بروی سینه تو خواهم کشید...»

سادساً - مساوات در میان کلیه طبقات و اصناف تجارت پیشه و اهل کسب و حرفه از مساوات دیگری است که اسلام همواره آنرا مورد توجه خویش قرار میدهد.

این مساوات طوری است که احتکار و تحت تأثیر گرفتن قیم را تحریم میکند و هر نوع انسانی را که از پهلوی آن ضرری بر منافع دیگران وارد گردد محکوم میشاید و مرتکب آنرا مورد باز پرس شدید قرار میدهد، چنانچه حضرت پیامبر اسلام در مورد نکوهش از احتکار و تحت تأثیر منفی در آوردن قیم بازار، اینگونه می فرماید:

«آنکه مواد ارزاقی را برای مدت چهل روز احتکار کند خداوند از او بیزار و او از خداوند بدور میماند و نیز احتکار نمودن صنفی از اصناف صنعت و تجارت و ایجاد مضیفه در زمین کار دیگران و ازین طریق، وارد آوردن ضرر برای مستهلکین، از نکوهشیده ترین تشیبات و از آن نوع اعمالی است که بایستی ارگسترش آن در یک اجتماع جلوگیری بعمل آید».

اسلام در اینگونه موارد و در مورد حفظ حدود و موقوف های فردی و اجتماعی، قاعده اساسی دارد بدینگونه: «در اسلام قبول ضرر و تحمیل نیست» و این جمله موجز، قاعده ای است

و از جابر خاست و خطاب بمردم فرمود: «مردم! من یکی از شما را جهت اجرای کاری مربوط به مردم و علت موظف میسازم و چون بر میگردد، میگوید: این، مربوط وجوه دولت و آن دیگر، هدایایی است که مردم بمن داده اند... پس چرا این شخص در خانه پدر و مادرش نمی نشیند تا ببیند که آیا کسی برایش هدیه و تحفه ای خواهد آورد یا خیر؟»

این نوع مثال ها در تاریخ مساوات و عدالت اجتماعی اسلام یکی و دو نیست، چنانچه خلیفه دوم اسلام اشخاصی را چون (عمر و ابن العاصم) (و عیاله این عمر) پسر خود و ازین قبیل اشخاص دیگری نیز در موردی مبالائی و یا تخطی از روحیه اجتماعی و مساوات اسلامی مورد محاسبه و باز پرس شدید قرار داد.

شامساً - مساوات میان صاحبان ملکیت های شخصی، باین معنی که هر یک از صاحبان دارایی شخصی، بدون جزئی ترین امتیاز بین این و آن، بران واداشته شود که مصالح عامه را در همه موارد کار و فعالیت خود، مراعات نموده و باند نظرداشت ارزش های انسانی مساوات، از اقدام به گونه تشبیه که در جهت ضد منافع عامه و مصلحت همگانی، صورت گیرد، خودداری ورزد.

در تاریخ مساوات اسلامی و کارنامه های پرازمعدالت رهبران اسلام، نمونه هایی موجود است که اقدامات شخصی در صورتیکه منجر به ضرر دیگران شود، به شدت مورد تقیح قرار گرفته و از دوام آن جلوگیری بعمل آمده است، چنانچه در زمان خلافت خلیفه دوم اسلام واقعه ای بدینگونه صورت گرفت:

شخصی بنام (ضحاك) بحضور خلیفه آمد و شکایت کنان عرض کرد: «در فلان منطقه، زمین دارم زراعتی، ولی آب آن از جوی میرسد که از باغ شخصی موسوم به (محمد بن سلمه) عبور میکند و جوی مذکور جز همین باغ، مسیری دیگر ندارد و در همین زمان مالک باغ از رسیدن آب بزمین من معانعت کرده میگوید: مسیری

ثالثاً مساوات میان انسانها در فراهم آوری فرصت کار و زمینه مساعد کار و جدیت افراد در طریق حصول مال و در طریق تهیه اسباب معیشت شان مشروط بر اینکه این آزادی ایشان در راه تأمین وسایل زندگی و رسیدن به مرحله ای بهتر زندگی، منجر به انحراف و تخطی از راه سالم نگردد، یعنی تلاش زندگی، انسان را به سود و ریا، سوق ندهد، رشوت ستانی را در اندیشه او راه ندهد، و بالاخره ازین آزادی کار و عمل، سوء استفاده نکرده و معاملات از در غش و تقلب و اضافه ستانی پیش نیاید.

کار و تلاش اوسبب اتلاف اموال دیگران و یا اتلاف ساختن زمینه کار برای دیگران و تضایع اموال دیگران، تحت عناوین غیر مجوز قانونی و بطور عام، هیچگونه اختلال بر حقوق شخص و یا جامعه، در اثر کسار و فعالیت وی وارد نگردد و چون غولی مدعی کار و فعالیت دیگران را تحت تأثیر و احتکار خویش در نیابد.

رابعاً - مساوات در میان کلیه عمال و حکام دولت، طوری که همه افراد منسوب بدستگاه رسمی، نیایه این فرصت را داشته باشند که نفوذ و قدرت خویش را در پهلوی وظیفه، بر دیگران قایم نموده ازین راه استفاده های ناجائز و خلاف منافع عامه و بر ضد مرام های اسلامی و همگانی رهبران صدیق دولت، مرتکب عمل گردند.

در تاریخ اسلام نمونه هایی ازین نوع موضوعات، به کثرت وجود داشته و رهبران راستین اسلام همواره در باره کمال توجه بخرج میداده اند چنانچه حضرت پیامبر اسلام هنگامیکه شخصی را بنام (ابن لئیمه ازدی) موظف به جمع آوری و تحویل وجود متعلق به دولت فرمود، در بازگشت وی و در پیمان کارش، او را مورد محاسبه قرار داد.

محاسبه بین آغاز یافت که وقتی او بحضور پیامبر اسلام مشرف شد و وجوه جمع آوری شده را در قسمت کرد و چنان وانمود کرد که قسمتی از این دو قسمت، متعلق بحقوق دولت و آن قسمت دیگر، متعلق به شخص خودش است، زیرا آن را مردم به عنوان تحفه و هدیه برایش داده اند.

این اظهارات وی در روحیه پیامبر اسلام تأثیر ناگواری افکند که حتی چهره اش از فرط غضب سرخ گردید و دیگر طاقت نیابرد

حکومت کارگردان بر ابر مشکلات مهم ملی و بین المللی

هفته ایکه گذشت شاهد یک سلسله وقایع خیلی مهم و دلخراشی صحنه بین المللی بوده است. در همین هفته در یک روز سه طیاره باخطر مواجه گردید که از جمله یکی آن مربوط به خط هوایی ترکیه در ۴۵ کیلو متری شمال میدان هوایی اورلی پاریس سقوط کرده و تمام ۳۴۵ سرنشین و عمله طیاره هلاک شدند.

در همین هفته در شرق میانسه قدمهای تازه ای در امر جدا ساختن قوای سوریه و اسرائیل بر داشته شد. گولدامایر بعد از دو ماه توانست کابینه اقلیت خود را بسازد در ایتالیا حکومت استعفا نموده و عقیده می رود که صدر اعظم قبلی با زهم مامور تشکیل کابینه شود و یک سلسله مسایل مهم دیگری رونما شد.

وبالاخره در همین هفته بود که بعد از ختم انتخابات پارلمانی انگلستان بر رهبری حکومت محافظه کار خاتمه داده شده و هیئت صدر اعظم سابق آنکشور موفق نشد لبراً لهار سایر احزاب مستقل بریتانیا را برای ائتلاف جلب نموده و کابینه خود را بسازد بناء هرالد ویلسن از طرف ملکه انگلستان مامور تشکیل کابینه گردید. گرچه ویلسن هم اکثریت کامل ۳۱۸ ست را که ایجاب می کرد بدست نی آورده و محض با بدست آوردن ۳۰۱ رای در مقابل ۲۹۶ رای محافظه کار و جمعاً ۳۸ رای حزب لبرال و سایر احزاب گو یا به تناسب دیگران قدامت حاصل کرد که این امر باز هم مو قف آن حزب را در امر ساختن یک کابینه حکومت اقلیت نشان میدهد.

ویلسن با تشکیل کابینه خود گو یا توانست نخستین و مهمترین موضوع مورد اختلاف حکومت و مردم آنکشور را که عبارت از اعتصاب کارگران معادن بود حل نماید و چنانچه قرار بر آن شد که بروز دو شنبه ۲۰ حوت کارگران مذکور در هفته پنج روز بالای وظایف خود حاضر میشوند.

اما تمام کار ویلسن و حکومت اقلیت او به همینجا خاتمه نمی یابد

وی مجبور است تمام وعده هائیرا که هنگام انتخابات نموده است بر آورده سازد هنگام انتخابات غالباً چنین زمزمه ای بگوش میرسید که حزب کارگر در صورت مو فقیست راجع به مساله عضویت انگلستان در بازار مشترک اروپا تجدید نظر می کند و حتی گفته شد که این موضوع را مجدداً به آراء عامه میگذارد تا در پرتو نظر یات مردم درین باره تصمیمی اتخاذ گردد. بعضی از اعضای کارگر و حتی بعضی از اعضای محافظه کار به این عقیده بودند که انگلستان از بازار مشترک اروپا بیرون شود بعضی ازین مخالفین میگفتند که نمیخواهند از عضویت آنها در جامعه اقتصادی اروپا یا دهاقین فرانسه استفاده ببرند.

میتواند پنج رای دیگر بظرف فداری خود از سایر احزاب اقلیت بدست آورد در صورت ویلسن نخواهد توانست قدمی هم درین امر جلو برود. در حالیکه اگر این موضوع با تهدید و اخطار حزب لبرال که برای سالها توازن دهنده احزاب اکثریت بوده است رو برو شود مسلم خواهد بود که طرح و فیصله هر امری بنا ناکا می مواجه میشود چه حزب لبرال در انتخابات اخیر مو فقیست خوبی بدست آورده و در پارلمان ۱۴ چوکی حاصل نموده است و به همین ترتیب سایر احزابیکه از پنج چوکی بیشتر در پارلمان گرفته اند در صورت ائتلاف با محافظه کار و جبهه گری در مقابل کارگر حزب اخیر الذکر را با مشکل رو برو می سازند.



به همین ترتیب موضوع ملی ساختن صنایع در قبال حکومت کارگر از مسایل عمده مورد نظر بوده است.

امادر برابر هر دو موضوع این نکته قابل یاد آوری است که درست هنگام اخذ ماموریت ویلسن برای تشکیل کابینه بین سخنگوی حزب محافظه کار و سخنگوی حزب لبرال هر دو به ویلسن اخطار دادند که اگر ویلسن سعی کند انگلستان را از جامعه اقتصادی اروپا خارج سازد و یا اگر وی آرزو نماید که صنایع را در آنکشور ملی بسازد در انصورت برای ناکا می و تضعیف حکومت او مساعی بخرج خواهند داد با اربابا به این اخطار قابل تذکر است که نخست حزب محافظه کار محض با تفاوت پنج عضو در برابر کارگر قرار دارد و این معنی آنرا دارد که اگر در حالاتی مانند فیصله روی خارج شدن از بازار مشترک محافظه کار محض

باین ترتیب حزب کارگر با قبول همه این معضلات و با قبول اینکه امکان دارد در اثر جبهه گیری های مکرر احزاب مخالف به ناکا می هایی مواجه شده و مثل محافظه کار پارلمان را منحل سازد و انتخابات را اعلان کند حکومت خود را تشکیل نمود و حتی ویلسن در جریان انتخابات گفته بود که با دیگر احزاب در ساختن حکومت ائتلاف نکرده و اگر نتوانست تعهدات خود را بجا کند پارلمان را منحل میکند.

طوریکه در آغاز کلام اشاره شد معضله مهم و پر جنجالی را که قریب یک ماه دوام کرد و اقتصاد انگلیس را به زیانهای زیاد مواجه ساخت حل نمود که این عبارت از اعتصاب کارگران معادن بوده است راجع به موضوع عضویت انگلستان در جامعه اقتصادی اروپا در همین اخیر هفته گذشته جمز کالا هان وزیر خارجه حکومت کارگر مذاکرات خود را با

وزرای خارجه اعضای جامعه مذکور شروع کرد چنانچه برای بار اول مذاکراتش را با وزیر خارجه هالند آغاز کرد و قرار است به تعقیب آن با وزیر خارجه المان غرب به مذاکره بپردازد. این امر نشان دهنده آنست که گو یا حکومت کارگر راجع به خارج ساختن انگلستان از جامعه اقتصادی اروپا یا فعلاً کدام فکری نزد خود ندارد بلکه از طریق مذاکره در نظر دارد بعضی مشکلاتی را که در زمینه با آن مواجه است حل کند.

زیرا اگر مساله بیرون شدن از جامعه در میان می بود ریفرندم مطرح می شد. از جانبی هم شاید نخست راه مذاکره را دنبال کند و اگر احیاناً ازین راه آنچه آرزوست حاصل نشود بعداً شاید راجع به حالت دیگر آن که عبارت از خارج شدن است اقدام کند اما در هر حال گمان غالب این است که انگلستان بهر صورت در جامعه اقتصادی باقی خواهد ماند چه تا مسن یک تن از شخص مهم حزب کارگر صبح روز ۱۸ حوت گفت مانباید از جامعه اقتصادی اروپا بیرون شویم چه بدین وسیله ما متحدین خود را از دست خواهیم داد. وی در عوض پیشنهاد کرده است که باید مذاکرات روی متن و خصوصیت جامعه اقتصادی صورت بگیرد بعبارة دیگر وی معتقد است که مذاکرات مجدد در امر عضویت انگلستان در جامعه اقتصادی اروپا از طریق سهم گیری در آن جامعه انجام پذیرد.

بدر نظر داشت موضوعات متذکره حکومت ویلسن با یک سلسله معضلات رو برو است که با مخالفت و یا موافقت باین معضلات با مشکل مواجه است مثلاً اگر از جامعه اقتصادی اروپا خود را کنار کند به مخالفت جدی محافظه کار مواجه میشود و اگر صنایع را ملی اعلان کند با تهدید و اخطار لبرال مواجه است. و اگر هم این کارها را نکند خلاف تعهدات خود عمل میکند در خلال همه این مشکلات دیده شود که حکومت کارگر چه خواهد کرد؟

دقند ناروغی دانسانانو یوه مزمنه او مرموزه ناروغی ده

برخه لوبوی . دقند ناروغی دداخلی مرغیرو له ډیرو زیاتو خپره شوو ناروغیو څخه ده او په ځینو هیوادو کی دناروغانو شمیر یی په سلوکی نیم نه دوو پوړی بولی او په ځینو هیوادو کی دغه فیصدی تردی هم زیاته ده . د احصائی دغه توپیر باید لدی امله وپولو چه زیاتره نارو غان ناپیژندل شوی پاتی کیږی چه زیاته برخه یی د ناروغی د بشپړ ننیو د نشوالی له امله ده . دقند ناروغی هم په ماشوما نو هم په لویانو کی لیدله کیږی او په کلی توگه ویلاو شو چه په سلوکی لس ناروغان ماشو مان دی او با ید وویل شی چه په ماشومانو کی د ناروغی نینه زیاتره له دری کلنی څخه وروسته څرگند پری . زیاتره ناروغان د ۴۰ او ۶۰ کلو تر منځ پدغه ناروغی اخته کیږی او احصائییه بنی چه نیمایی برخه ناروغان پدغه عمر او په سلو کی لس د ژوند په لومړی لس کلنه دوره کی او په سلو کی دری په اتیا کلن کی د ناروغی لومړنی نینی له خانه بنودلی دی . د جنس له پلوه ، په دغی ناروغی بانندی د اخته کیدو شمیر په پنځو کی زیات دی او د هغوبنځو شمیر چه له څلویښت کلن څخه وروسته پدغه ناروغی اخته شویدی د نارینه وو په نسبت دوه یا دری ځله زیات لیدل شویدی ، حال دا چه په ماشومانو کی د هلکانو شمیر د نجونو په نسبت زیات دی .

په دوی کی د دغی ناروغی د پینځیو علت چاغوالی گنل شوی دی خو باید دا ټکی ومنل شی چه په زیاتو مواردو کی د دغی ناروغی علت ناپیژندل شویدی . خو یو هیدل شویدی چه اصلی علت په ترشح یا پخپله انسولین کی دی .



ژوندون

عوارضو دپیدا کیدو سبب به شی چه مونږ هغه د قند د ناروغی په نامه پیژنو .

دغه ناروغی زیاتره ددرارو د زیاتوالی او د زیاتو اوبو د چنبلو سره ملگری ده او له همدغه (ارتایوس) نومی یونانی طبییچه په دو همه میلادی پیړی کی یی ژوند کاوو هغه د (یابیت) په نامه چه د اوبو د جریان په معنی ده وگڼله .

نوموړی دغه ټکی ته په پاملرنی سره چه په دغه ناروغی اخته کسان زیاتی اوبه چینی او بیاهغه د ادرار له لاری پرله پسې دفع کوی دغی نتیجی ته ورسید چه دغه اوبه د ناروغانو له عضلاتو څخه راوتلی او دفع کیږی .

په پنځمه میلادی پیړی کی (سو سرتا) نومی طبیی د دغو ناروغانو د ادرار خوړ والی ته متوجه شو او هغه یی د عسلی ادرار په نامه وباله . دغه ټکی دوولس پیړی وروسته د (توماس ویلر) له خوا تائیدشو چه نو موړی د خپلو ناروغانو د ادرار په څکلو سره په هغه کی د قند په موجودیت وپوهید .

په ۱۸۸۹ کال کی یو آلمانی طبیی چه (اوسکار مینکو نسکی) نومید د یوه سپی د پانکراس په رالیستلو سره څرگنده کړه چه د انسان ناروغی ته ورته نینی پدغه حیوان کی منځ ته راځی او له دغی لاری څخه یی ثابت کړه چه پانکراس پدغه لاره کی ډیره مهمه

دغه ناروغی څرنگه او دژوند په کومو کبندی پیدا کیږی ؟

● دغه ناروغی په غذایی رژیم سره ترزیاتی

اندازی پوری معالجه او مخنیوی کیدای شی

● انسولین هغه ماده ده چه دقند ناروغی په

تداویو کبندی ترزیاتی اندازی پوری کار

ورڅخه اخیستل کیږی .

د بدن انرژي د وینو په قند پوری اړه لری اوهر حرکت چه مونږ یی سر ته رسوو ، د سترگو له یوه رپ څخه نیولی تر بندنی کلک حرکتو نو پوری ټول په عضلاتو کی دقند د سوزیدولو امله دی . که د وینو د قند اندازه له طبیعی اندازی څخه زیاته شی ، د بدن په حیاتی اعمالو کی دااختلال سبب کیږی او که یی اندازه را ټیټه شی ، د بیپوشی او مړینی سبب به شی .

په عضلاتو کی دقند د مصرفیدو دپاره د (انسولین) په نامه یو انزایم ته اړتیا شته چه له پانکراس څخه څځی او که یی اندازه بشپړه نه وی ، عضلات دقندود مصرفولو توان نلری او په نتیجه کی په وینو کی اندازه لوړه ځی او د نینو او

د انسان د بدن ماشین د یوه موټر سره مقایسه کړی . موټر خپله انرژي له تیلو څخه اخلی ، تیل سوزی او د هغه کیمیا وی انرژي په حرارتی انرژي اوږی او وروسته په خوځیدو تبدیلیږی . د انسان په بدن کی هم د هغه له جزئیاتو نه پرته همدغسی کیفیت شته . نشایسته لرونکی مواد چه زمونږ زیاته غذایی برخه ده ، په قند تبدیلیږی او په څکر او عضلاتو کی ذخیره کیږی او په لازمو وختونو یعنی هغه وخت کی چه د وینو دقند اندازه ښکته ځی لدغسی ذخیری څخه چه د گلیکو ژن په شکل دی په کافی اندازه تجزیه شوی او د گلوکوز په صورت وینو ته ننوزی او له همدغه مله د وینو د قند اندازه تل پوشان او ثابت وی .

ناروغی دوام ونگری او یا دیره موده وروسته خرگنده شی. پسر عکس په هغو کورنیو کبسی ژو ند کول چه داعصابو جگره یی تل په محیط بانندی بری لری اودغه راز عصبی او زیاتو خوراکه ضربی او غذا یی رژیم ته نه پاملر نه تل ددغی ناروغی دپاره زمینه برابری .

لکه چه مخکبسی وویل شول په ماشو مانواو خوانانو کبسی دقند ناروغی دهغی ناروغی سره تو پسر ری چه په زړو خلکو کبسی منخ ته راخی او دغه موضوع دتشخیص له پلوه وی او که دتداوی اومخنیوی امله دی حقیقت لری . دناروغی شروع په ماشو مانو او خوا نانو کبسی عواملو سره یو خای وی ، دوی زیاتره لومړی دیره سخته او دخرگند و دخولی دوجوالی او زیاتی تندی سره مخا منخ کبسی زیات ادرارهم له مهمو نښو څخه ده اوما شومانو دورخی دری یاخلور لیتره ادرار دفع کوی او دشپي له خواهم ماشو مخپسل ادرار نشی کنترولوی او خپل بستر لمدوی .

(پاتی په ۵۵ مخکبسی)

ووی . له خومودی وروسته دزیات فعالیت په اثر ستړی کبیری او د انسولین اندازه کمبیری او په نتیجه کی د قند ناروغی منخ ته راخی . د قند ناروغی له خلوو برخویوه برخه ارثی ده پدی معنی چه دناروغ سړی په سابقه کی مور یا پلار په دغه ناروغی اخته وو .

احصایی بنودلی ده چه په سلو کی او یا مواردو کی په غیرگونو کی که یوه یی د قند په ناروغی اخته وی په بله کی په هم دغه ناروغی ولیدله شی . د ډاکتر (وایت) په عقیده که مور او پلار دواړه په دغه ناروغی اخته وی .

پسر احتمال شته دی چه د دوی ټول اولاد په دغه ناروغی اخته شی سره ددی چه د قند دناروغی په ارشی والی کبسی شک او تردید شته ، مگر خرگنده شویده چه محیطی عوا مل کولای شی دهغی پیبیدل وخنډوی زیات خوراک او چاغوالی څخه ډډه کول او دغه راز دیوه آرام او هرسا او داعصابو دجگری نه لری ژوند تر سره کول ددی سبب کبیری چه

همدی امله ویلای شو چه د قند په ناروغی کی مساله یوازی انسولین ندی بلکه د بدن داخلی مرغیری هم اړیکی ورسره لری او د دی علت چه د ځینو کسانو ناروغی د انسولین د تزریق سره سره بیاهم خومره چه بنایی نه کنترول کبیری همدغه ټکی دی . بر عکس که څوک د هیپوفیز د مرغیری د نیمگرتیا سره مخامخ وی ، د انسولین په نسبت حساس وی او دانسولین د پیری لری اندازی تزریق بنایی د مرغیری یا بیپوشی سبب شی د قند د ناروغی بل علت د (پادتن) موجودیت دی چه د انسولین په ضد یوه ماده ده . داسی گمان کبیری چه د ځینو خلکو په بدن کی داسی مواد شته چه د انسولین اغیزه له منخه وری او په نتیجه کی د وینو د قند اندازه لوړه شی او په ادرارو کی قند پیدا کبیری .

هغه احصاییه چه د قند په ناروغی داخه شوو زرونتو ناروغانو څخه اخیستل شویده بنی چه د څه د پاسه دا وه نیمو سوو تنو د بدن وزن له طبیعی اندازی نه زیات وو او په هغو کی یوازی په سلو کی اته ډنگر خلک وو او یایی طبیعی وزن درلود . تر لدی امله یی داسی نتیجه اخیستلای شو چه د چاغوالی او د قند دناروغی تر منخ مستقیمه رابطه شته .

په ۱۹ پیری کی هم ډاکتران دغه ټکی ته متوجه وو او همدغه امله یی هغه په دوه ډوله ویشلی وو : (د قند چاغ ناروغی او د قند ډنگره ناروغی) .

مگر نن ورځ مو نن پدی پوهیرو و چه د قند ناروغی خو ډوله نده بلکه د پروفیسر (داگ) په قول د قند ناروغی خونمونه لری . د قند چاغ ناروغی د زړبنت په دوری پوری اړه لری او زیاتره د ۴۰ او ۶۰ کلو تر منخ په عمر کی لید له کبیری او په دغه ناروغی کی د وینو د انسولین اندازه له طبیعی حد څخه زیاته ده . له زیاتو څپرنسو څخه دغه نتیجه لاس ته راغلی ده چه په چاغو خلکو کی د پانکراس فعالیت زیات شوی او زیات انسولین ترشح کوی ترخوو کولای شی د قند د زیات شون خوا ب

انسولین د پانکراس له سلولونو یا هغه مرغیری څخه چه په گیده کی پروت دی ترشح کبیری او په سبی کی دهغه ایستل د حیوان د مرغیری سبب کبیری . په انسان کی د دغه مرغیری را ایستل که څه هم د قند د ناروغی د پیدا کیدو سبب کرری خو بیا هم په سبی کسی د شدت په اندازه نه ده او په داسی حال کی چه انسان د نشایسته لرونکی آزادغذایی رژیم څخه خوندی دی ، د ورخی له ۲۵ څخه تر ۵۰ واحده پوری د انسولین په تزریق سره د ناروغی نښی له منخه شی . هغه څه چه د څپرونکو پوهانو پاملرنه خان ته رااړوله ، دا وو چه دغه اندازه انسولین دهغی اندازی نه دیره لږه وه چه د قند په ناروغی اخته شوو ناروغانو ته یی ورکوله او له همدغه خایه وو چه دوی پوهیدل د انسولین نه پرته نور عوامل د دغی ناروغی سره اړیکی لری .

له بیلو بیلو څپرنو څخه دغه نتیجه لاس ته راغله چه دغه کار بنایی د لاندنیو عواملو له امله دی .

د بدن دسلولونو په انزا یسی کیفیت کی اختلال چه د دی سبب کبیری چه انسولین ته د بدن د نسوجو اړتیا زیاته شی . په دی معنی چه د قند سوخولو او انرژي ته د هغه د بدلون د پاره د بدن سلولونو انسولینو ته تر اندازی زیاته اړتیا ولری . بل علت د بدن دنورو داخلی مرغیرو مخالفی اغیزی دی . له پخوا وختو څخه ډاکتران دی ټکی ته متوجه شوی وو چه د غټی ونی په خاوندانو کی دلاسونو او پښو او ونی له اندازی نه د زیاتو لوئیدو نه پرته ، د قند سپکه ناروغی هم شته او په دی هم پوهیدل چه د بدن دغه غټوالی د (هیپوفیز) د مرغیری د زیان له امله منخ ته راخی چه د بدن دیر غټ مرغیری دی او تر ماغیزه لاندی موقعیت لری .

د پښتورگی د پاسه مرغیری هم دغه عملیه د قند په برخه کی سرته رسوی او که دغه مرغیری هر یو راوايستل شی . د قند د ناروغی د نشی ښه والی سبب کبیری . له





سیدلای



بیست و هشت عدد مسکوک قدیمی که در میدان هوایی بدست پو لیس افتاد .

پیتر الکساندرلینی

بیجکاری در لابلای آستر بکس که برای این منظور آنرا آماده کرده بود داخل نموده است .

پرسیدم :

چه مقدار چرس مایع بود و مرتکب آن چه عکس العملی از خود نشان داد ؟

مدیر امنیه میدان هوایی کابل :

- در حیرت قرار گرفت و وقتی تمام مایع چرس از بکس موصوف بیرون شد در حدود یک لیتر گردید که شخص مذکور جهت تحقیقات به مرجع مربوطه اش رسماً معرفی گردید .

پرسیدم :

قبلاً فرار اسعار از طریق میدان هوایی کابل کدام مانع نبود ،

ایرج جهشیدی

در میدان هوایی بین المللی کابل در طول سال جاری سی و هفت قاچاق مواد مخدر - چرس مایع - و مسکوکات فلزی کشف گردیده است و هم در نه ماه سال جاری از طریق میدان بین المللی کابل ۱۰۵۳۳ نفر جهت سیاحت - و امور ترانزیتی ویزه گرفته اند که از مدرک تکس و ویزه مبلغ (۱۹۰۶۱۹) افغانی بدست آمده است .

از بناغلی سلطان محمد مدیر امنیه میدان هوایی کابل پرسیدم :
لطفاً از واقعات مهمی قاچاق که توسط مؤظفین امنیه میدان بین المللی کابل کشف گردیده معلومات بدهید ؟

موصوف بعد ملاحظه اوراق چند، چنین میگوید :

باوصف آنکه مؤظفین امنیه میدان هوایی کابل چون ممالک پیشرفته جهان و سایل تخنیک مدرن و مجهز جهت کشف مواد مخدره - حمل و نقل اسلحه - فرار اسعار و غیره بدست ندارند باینهم دیده می شود جرایمی را کشف می کنند که مرتکبین خارجی جرم در حیرت قرار میگیرند چنانچه : چندی قبل یک نفر امریکائی خیلی آرام در حالیکه یک بکس نسبتاً کوچک پلاستیکی در دست داشت

جهت رفتن به کشورش از طریق میدان هوایی همه اموراتی کرده ولی بکس مذکور طرف اشتباه مؤظفین قرار گرفت که نامبرده هم بدون چون و چرا بکسش را داده ولی در تلاشی جز بعضی سامان خورد و ریزه کار آمد دیگر کدام چیزی که مانع خروجش گردد دیده نشد باینهم چون پو لیس میدانست این شخص مواد مخدره دارد به تلاشی بدنی مذکور پرداخته شد که این هم نتیجه نداد تا آنکه آسترهای بکس او تحت تلاشی قرار گرفت و ملاحظه شد که مواد مایع در آستر بکس وجود دارد چرس مایع را با دقت تام توسط

چگونه هر دی می خواست با هزار فرانک را

داشت باوصف داشتن جاکت پشمی بتن خود - کرتی و بالاپوش نیز داشت که در تلاشی بدنی از جیب های مذکور آنقدر پولی که بتواند مانع خروج اسعارش گردد دیده نشد فلذا با چند خنده ساختگی اظهار کرد که او چون تاجر و معامله دار همیشه میدان هوایی کابل است کاری نمیکند که خلاف قانون باشد .

اما پو لیس امنیه میدان این خنده او را خالی از رازی ندانست که در وجود او نهفته بوده و می خواسته مؤظفین پو لیس را اغفال کند بناغاً پو لیس امنیه میدان به وفهماند که میخواهد اسعار بیشتری را با خود بخارج نقل بدهد .

- یک واقعه نه بلکه چند واقعه که هر کدام بنوع خود دلچسپ است توسط مؤظفین امنیه میدان هوایی گرفتار شده است .
آیا درین واقعات پول افغانی بوده و یا اسعور خار جی ؟
- هر دو به اشکال مختلف .
اگر شرح داده شود خالی از دلچسپی نخواهد بود .
- چرا نه :

در یکی از روز های هفته گذشته تاجری که سامان فروش برق در کابل دارد و اسمش گل زار لعل است با اراء پاسپورتش میخواست عازم یکی از کشورهای اروپا بی گردد این شخص که معلوم میشد در برابر سردی هوای کابل مقاومت کمتر

اکنون که در موضوع قیود اتی واضح شده چه در نظر است ؟

بناغلی سلطان محمد مدیر امنیه میدان هوایی کابل میگوید :
در رژیم گذشته در مورد فرار اسعار توسط اشخاص کدام لایحه و مقرراتی وضع نشده بود ولی اکنون ترتیباتی خاصی از طرف وزارت مایه وضع شده که مدیریت امنیه میدان هوایی کابل به احدی اجازه نمیدهد از پنجمند افغانی اضافه تر خروج و یا داخل خاک افغانستان بکند همچنین در اسعار خارجی نیز مقرراتی است که طبق آن اجراء میشود .

در همین مدت که چنین مقرراتی وضع شده کدام واقعه دلچسپی از فرار اسعار گرفتار شده است ؟!

کارد پهن خون آلود حالا برای
 هردو نشان تنفر آور شده بود.
 (تاپر) گفت .
 - تو نباید یکدفعه ای اینطور
 میکردی هاری !
 چند لحظه پیش او دست های
 (کارس ول) را محکم گرفته بود
 و (هاری) ...
 هاری به سنگینی نفس میکشید.
 خودش اینطور می خواست نه
 او یا پای خودش اینجا آمده بود.
 - پس ما فقط آرزوی او را بر آورده
 سا ختیم ؟!
 (تاپر) خنده سر یعی نمود. بعد
 لرزید. هردو به هیکل بی جان پائین
 پایشان خیره نگر بستند .
 - حالا باید او را بیرون ببریم.
 (کارس ول) تاو قتی مطمئن نمی شد
 کسی او را نمی بیند به خانه (هاری)
 نمی آید .
 (هاری) باخو شحالی بخاطر آورد
 هیچکس از دوستی او با (کارس ول)
 چیزی نمی دانست .
 او و (تاپر) و کارس ول با هم از
 قدیم دوست بودند . هر سه یکجا کار
 میکردند. بعد از اختلاس پول
 شرکت هر کدام شان سهم خودش
 را گرفته و پی کار شان رفتند.
 ولی بعد (کارس ول) در روز نامه
 خوانده بود که پول اختلاس شده ..
 ۲۰۰۰۰ پوند برده نه ۱۲۰۰۰ پوندی
 که (هاری) و (تاپری) با او قسمت کرده
 بودند .
 انداختند و به موتر شان برگشتند.
 (تاپر) گفت :
 - حتما فردا در روز نامه ها
 می نویسند .
 - خوب بنویسند !
 وقتی به خانه برگشتند (تاپر)
 با فر یاد گفت .
 - هاری ! کارد را چه کردی ؟
 کارد اصلا در فکر هیچکدام شان
 نبود .
 حالا کارد خون آلود کف اتاق
 آنجائیکه (هاری) آنرا در يك لحظه
 تنفر آبی پرتاب کرده بود قرار داشت .
 - اگر کسی اینجا می آمد و اینرا
 می دید !
 - او خدا! میدانم . ولی کسی
 اینجا نمی آید که کارد را پیدا کند
 و ...
 - شاید نه! ولی ما نباید چنین يك
 خطری را نادیده بگیریم . ببین ! آه

ترجمه : م.د

يك قتل ساده

و درست به همین دلیل (کارس ول)
 باخشم تمام سروقت آنها آمده
 بود تا بقیه پولش را مطالبه کند.
 آنها جسد را داخل موتر گذاشتند.
 بعد از شهر خارج شده و در میان
 شب بطرف ساحل رانندند.
 (هاری) چشمانش به عقر بك
 بطرول دوخته شده بود .
 آنها برای آنها جمع شان هم
 فکر میکردند .
 هردو در (کوب هامن) توقف کردند
 جسد (کارس ول) را بدون کدام
 مراسم روی علف های خشك
 - کجا ؟
 - مهم نیست کجا ! آنها بهر حال
 او را پیدا میکنند اینطور نیست؟
 - چرا ورا به سا حل نمی ببریم و از
 بالای صخره پائین نمی اندازیم .
 (هاری) با بیچارگی گفت .
 - در تانك ذخیره يك گیلن بیشتر
 تیل نداریم .
 - بهر حال هما نظوریکه گفتی
 او را پیدا میکنند. بیا از اینجا بیرون
 برویم .
 من موتر را تادم در می آورم.
تاریکی
 تاریکی همه جا را گرفته بود

آنها هیچ دلیلی نداشتند که کسی
 بیاید و به خانه شان سر کشی کند
 ولی با آن هم این امر آن احساس
 ترس مبهم را از بین نمی برد.
 (هاری) خم شد و دسته کسار در
 بدستش گرفت :
 - باید اینرا یکدفعه بشویم ..
 - تو احمق !
 - ما باید خود مانرا از شر این کارد
 لعنتی خلاص کنیم .
 بالاخره این کارد از خود او بود ..
 (کارس ول) با این کسار وارد

به آن ست نزن نشان انگشت تو...!
 - نشان های انگشت من قبلاروی
 آن نقش شده نه ؟
 «هاری» بانگاه هایش در جستجوی
 يك روز نامه کهنه شد .
 بعد کارد را از تیغه خون آلود
 آن محکم گرفت و با دقت تمام دسته
 آنرا پاک کرد .
 بعد محتاطا نه آنرا در بین روز
 نامه پیچید .
 - به نظر من کانال جای مناسبی
 است .
 هر دو مرد خاموش و ساکت خانه
 را ترك گفتند و فاصله نیم میل راتا

کرانه شهر جاییکه کانال بزرگ
بین دو رسته بار انداز های مملو از
توده های ذغال جریان داشت بیاطه
رفتند .

«هاری آهسته گفت:
...هه! رسیدیم ..»

و پسته روز نامه را در میان تاریکی
بطرف کانال بر تاب کرد .
بر عکسی توقع آنها صدای بهم
خوردن آب بلند نشد .

«تاپر» گفت :

«حتما روی کدام بار انداز
افتیده ...»

ولی «هاری» حالا خودش را آرام
احساس نمیگردد .

«خوب که چی؟ آنها فردا کار
«کارس ول» را کشف میکنند و
اینرا هم کشف میکنند که توسط
کارد خودش بقتل رسیده .

«هاری» باز گفت:

«خوب اینها بر که لی دمکن است
به آنها بدهد .

«نشان انگشتان تو ...؟»

«هاری» خندید :

«در بین يك روز نامه چملك شده»

و بعد از آنکه من دسته کارد را بار بار
پاك كردم .

نه دوستم امکان ندارد .

«ولی تو ممکن است اشتبا
کنی !»

«نه ادر این مورد من اشتبا
کنم .»

وقتی آنها بطرف خانه بر می
گشتند «تاپر» باز گفت :

«ولی ما باید دو باره میرفتیم
و این کارد را پیدا میکردیم .»

«چی؟ در این نصف شب؟ بالای
آن توده های ذغال دست پا بزیم

هدیان میگوئی دوستم .
روز نامه از امروز بوده ؟»

«اوه اوه؟ حالا چه اهمیتی دارد
روز نامه از امروز بود یا از یکسال

پیش؟»
وقتی بر گشتند هر دو خائسه

را پاك کردند . کف اتاق را شستند
تمام گوشه ها را با دقت بررسی

کردند تا مدرکی از خود بجانگذشته
باشند . هرکسی به آنجا می آمد

حتی پولیس نمی توانست مدرکی
علیه آنها پیدا کند .

«تاپر» گفت :

این هم باشد ! من يك اتاق دیگر
پیدا میکنم .

اصلا از اینجا خسته شده ام .
اخبار قتل روز بعد به حروف درشت

در صفحه اول روز نامه ها نشر
شده بود .

«قتل اسرار آمیز ساحل کانال»

«هاری» بخودش تکان داد تا
لرزش خفیفی را که ستون فقراتش

را فرا گرفته بود از بین ببرد بعد
داخل فروشگاه شد .

شب بخیر آقای تامسن لطفا .
روزنامه عصر امروز را بدهید .

راستی این قتل ساحل کانال چیست
شما در روز نامه پیدا میکنید .

همانطور یکه آنها کارد را در بین
روز نامه پیدا کردند . عجیب است

نه آقا! شما حرف مرا بیاد داشته
باشید . آنها قاتل را پیش از اینکه

آفتاب غروب کند می گیرند .
ولی اینکار وقت میگیرد کارد به
کی متعلق بوده ولی این
روز نامه ها !!
کارد حتما به همان کسی تعلق
داشته که روز نامه صبح را دو ر
آن پیچیده .
ولی این چه اهمیتی میتواند
داشته باشد !!
خیلی هم زیاد! مثلا این رفیق
ممکن است از مشتری های من
باشد .
خوب صاحب : شما یکی از
مشتری های من هستید .
«هاری» کمی لرزید :
خوب که باز چی ؟
ولی شما میدا نید من آدرس
مشتری هایم را کنار روز نامه با
بنسل می نویسم تا موزع اخبار اشتباه
نکند . مثلا از شما شماره ۴۷ خیابان
بل مونت میدا نید من ... من می
خواهم مشتری هایم را راضی
نگهدارم ... هه ؟؟؟



فرانک سینا ترا میلو فر آواره

نرم آواز جگ جونزه که ازورای لودسبیکرهای مخفی ای بخش میشد آگاه بودم . سینا ترا به دنبال من داخل تشناب آمد

از همان آغاز جوانی همان آوانی که سینا ترا تویابه عرصه هنر گذاشته بود همیشه باکو منزه روی صحنه می آمد. و به این امر افتخار میکرد. حال دیگر سینا ترا آنداش شده بود که دست هایش را بعد از هر یک ساعت بشوید و موهایش را تا زمانی شانه بزند تا به آن شکل که آرزو دارد برسد .

او به آری وارد شده بود وقتی نگاه عایش متوجه من شد برای لحظاتی مرا پایید و بعد قیافه اش بایک تبسم باز شد و من بخودم هشدار دادم که عکس العمل من باید خیلی طبیعی باشد . یعنی شور و شوق زیاد من شاید فرانک را به سوء ظن می انداخت . بنا بر این من همانطور ساده لبخند زدم و بعد ساده و معمولی پرسیدم :

- امشب چطور هستید ؟ و مشغول شدم دست هایش را با دقتی لازم نبود پاک کنم سینا ترا مکتی سرن و برای لحظاتی طولانی ای که بنظر من چند دقیقه آمد مرا و انداز کرد . و بعد بالا با حد گفت :

- من ترا می شناسم باشد ! شما در افتتاح کنسرت نانسی آمده بودید و بعدا در پارکی خانها هم بودید نه ؟ ..

من سرم را تکان دادم . موفقیت ایسن اولین کنسرت نانسی اودا سوبیه یک خواننده طراز اول در امریکا بلند بوده بود بعدا ما پنجاه نفر برای ابراز تبریک به خانه سینا ترا رفته بودیم . و چون من در این دعوت اشتراک داشتیم فرانک سینا ترا مرا یک دوست محترم حساب میکرد . بنا بر این بعنوان یک خبرنگار آن سوء ظن ذاتی فرانک را شاید سبب نمیشد زیرا فرانک به هیچ روزنامه نگاری حق نمیداد در زندگی خصوصی او سرزده داخل شود و او را سوال پیچ کند و بعضا خصوصی ترین جنبه های زندگی او را سخت مقابل دیدگان خوانندگان قرار میدادند .

برای فرانک هیچ چیزی بیشتر از زندگی خصوصی اش و فرزندانش نانسی ، سینا و فرانک دوم اهمیت ندارد .

فرانک به شستن دست هایش مصروف بود و ما حرف می زدیم . من به فرانک گفتم که اصلا به عالی بود آمده بودم تا عکس های بعضی از ستاره های دهه سیام عالی بود را جمع آوری کنم . و فرانک اسم اشخاص را که فکر میکرد می توانستند به من کمک کنند گرفت . بعدا او مکتی کرد و باز پرسید « راستی قبل از کنسرت نانسی من شمارا جای دیگری ملاقات کرده ام ؟ »

من از اینکه او هنوز بخاطر می آورد تعجب کردم چون این ملاقات مابین ملاقات اول درست ده سال پیش بود . در آن آوان یک دوست من ، پردیوسرفلم که در عین حال دوست فرانک هم بود در هنگام یک پرواز ما را بهم معرفی کرد .

انجلا وقتی دید من فرانک هر دو یکجا مانند دو دوست قدیمی برگشتم و خوشحال شد بعدا وقتی من را طرف میزرها میگرد چشمم کرد



وقتی یک خبر نگار به ملاقات سینا ترا می رود و با او حرف می زند آیا شما تعجب نمی کنید؟ سینا ترا اینکه در زندگی اش حاضر نشده با یک خبر نگار مقابل شود حاضر به مصاحبه شود ولی این دفعه خبر نگار ما (مایک اک کورت) است خبر نگار مشهور مجله پر تیراژ و منند او وون و حالا بهتر است از خودش بشنوید (این ملاقات مدتی پیش در هالیوود صورت گرفت)

جوکی مرا پهلوی جوکی فرانک قرار داد من خوب متوجه این لحظه طلایی بودم ، لحظه ای که ممکن به یک خبرنگار در یک عمر نصیب نشود .

فرانک حالا کمی سنگین تر از آن آوانی که روی صحنه بود بنظر می آمد ولی آن لبخند معروفش را هنوز به چهره داشت من متوجه شدم که مهمانان دیگر هم از اینکه فرانک سر حال است خوشحال هستند چون فرانک وقتی سر حال نباشد دیگر خوش آیند نیست این مارتین هم حالا داخل اتاق آمده بود و در پهلوی یک مو سیاه چشم سیاه همچنان انگیز قرار داشت .

در بین مهمانان دو جوان چهارشانه فضالتی هم وارد شدند که من هیچ نشناختم ولی بعد فکر کردم شاید موتران یا معا فسط شخصی در امریکا در آن بین اشخاص سرشناس و ثروتمند داشتن موتور ران خصوصی و محافظ مرز شده ، زوجوان به همان سر عتی که وارد شده بودند نا پدید شدند من میسما نا سرا تنها گدا شتم و بطرف تشناب عصری بی که کف و تانیمه دیوار های آنرا با سنگ سیاه فرش کرده بودند رفتم من از بین کسری دورترین شده شده و مفسن گدا شتم و تنها از موجودیت آهنگ

فرانک از در وارد شد . خانم میزبان را که به استقبال او شتافته بود با صمیمیت و گرمی تمام بوسید و بعد خون سرد و سر حال یاد دیگر مهمانان ایستاد و شروع به حرف زدن و سرگوشی کرد .

حالا قبل از صرف نان شب بود و تمام مهمانان گیلان هایشانرا بدست داشتند فرانک آن ستاره افسانوی جهان سینما که همه مردم نامش را شنیده بودند ولی هیچکس او را نمی شناخت هم اینجا ایستاده بود و گیلانش را بدست داشت .

مردی که تا حال حاضر نشده بود بایک خبرنگار مصاحبه کند و معروف بود که از مطبوعات انگلستان نفرت دارد . و حالا من از یک مجله انگلیسی آمده بودم و او را ملاقات میکردم .

من آمده بودم تا از فرانک آن سوال های رایجی کنم که در طول چند سال روزنامه نگاران از یکدیگر شان می پرسیدند .

فرانک در این انزوا چه میکند ؟ باکی بسر میبرد؟ چر احساس میکند ؟ فرانک حالا ماه هاست که از صحنه سینما و موسیقی راپ کنار رفته .

اگر من با جریان عاری به عنوان یک خبرنگار به ملاقات وی آمدم هرگز موفق نمیشدم او را ببینم ولی نه ! یک دوست - نا مش رانمیگیرم - به من اجازه داد در این دعوتی که فرانک می آمد اشتراک کنم . دو ستم اصلا مطمئن نبود فرانک می آید ولی حالا فرانک آمده بود . وقتی دوست من در هنگام نان شب

برده تلویزیون ظاهر نشوم باز هم کار هایی دارم که باید به آنها برسم من سرمایه ام را در جاهای مختلف بکار انداخته ام و باید از آنها مراقبت کنم .

یکانه تفاوتش اینست که من الان با آرامش بیشتر وزن میگیرم .

برای جلوگیری از وزن گرفتن زیادیا مجبور هستم به بازی گلف روم و یایه خانه بنشینم و حرکت شکم را انجام بدهم .

فرانک به حرفهایش ادامه میدهد و من حرف هایم را ثبت میکنم .

و بعد بخودم می آیم و فکر میکنم خوب امن روزنامه نگار بودم نه، الان حتی دو مورد حرکت شکم فرانک هم به خواننده گان می نوشتم نه! من باید - پاس دوستی ده ساله را بوزم رایش از اینکه کار بجایای خصو صی تری برسد تمام کنم .

من قلمم را به جیب میکنم . فرانک نگاه رضایت آمیزی بمن می اندازد و به حرفش ادامه میدهد .

ختم

بودم الان مرا در یک خمره پر از الکل و در فاکولته طب هاروارد بعنوان یک انسان اعجوبه قرن نگاه میداشتند .

بعد از آنکه فرانک در سال ۱۹۶۷ با میا فارو قطع علاقه کرد عکاسان او را بازیارویا نی چون «جل سنت جان» روی صفحات روز نامه ها کاشانیده اند . دلخوری فرانک هم بیشتر از همین جهت است یعنی فرانک نمی خوا هد

مردم زندگی عشقی اش را بعنوان یک فلمه عشقی تماشا کنند و حتی آن لحظات محرمانه را ببینند .

در امریکا ستاره گان سینما درست مثل سیاستمداران روی صحنه هستند و هرگز توجه همه مردم برای هنرمندان است مثل سیاستمداران شان سرودست میکنند .

فرانک با همان لجه قدیمی اش ادامه داد . من وقتی در فلمی بازی نکنم و یا روی

نگاران توهین شده ام . یکی شان نوشته بود من بین دوستانم کارت تقسیم میکنم و چیزی نداده بود بگوید من از آنجا بخاطر این دوستی ام حق الزحمه دریافت میکنم . آنها بمن در مورد اینکه چطور مشوقه هایم را انتخاب کنم و از طرف شب چه نوع لباس بپوشم توصیه میکردند

فرانک دست جیبش را که چند سال پیش بخاطری درد مفاصل عملیات شده بود مالش داد و بعد بالا مقدمه گفت :

- من از اینکه از صحنه بیرون رفته خیلی ها فایده کردم .

امید دارم عکاسان بکوفتی با من بکلی قطع علاقه کنند . نادیدنی من بایکون بیرون میروم مجبور نیستم چشمانم را در مقابل برق

دلش کمره ها خیره کنم . اگر انطور بگروز نامه ها میگویند من آنقدر زن را داشته

و گرفت : توجطور توانستی او را علاقمند بسازی . حتما نمره تیلفون تمام رفاصه های عالی بود را به او دادی ها .

خنده و کتابه سر میز وقتی آغاز شد که دین مارتین رویش را بطرف خانمی که بالا پوش پوست سمور بپوش داده و گفت .

- خانم شما نمی خواهید بالا پوشتانرا به مزایده بگذارید اگر اینکار را بکنید من قول میدهم فرانک آنرا بپوشد و شما تا دلتان بخواهد پول جمع میکنید !

فرانک که حال بخندش به خنده مبدل شده بود گفت

- دین هیچوقت نمیتواند واقعه آتشپ را در مونتار و یکاس فراموش کند آتشپ ما به نفع صندوق کمک به اطفال «کند فکر» کنسرت میدادیم .

کنسرت دادیم . بعد یک خانم مودل بود که باید بالا پوش پوست سموری را که «کامدیش» اعانه داده بود می پوشید و روی صحنه می آمد ولی من فکر کردم باید کاری بکنم که عاید کنسرت بلندبرود . همان بود که من گل موی درخشانی را بپوشیدم و بعد این بالا پوش پوست سمور را بپوشیدم و بعنوان یک خانم به تمام معنی عیار روی صحنه آمدم . در اول کسی متوجه نشده بود ولی وقتی متوجه شدند سالون با انفجار یک خنده ترکید . آتشپها یازده هزار دالر جمع کردیم . و این هم فقط برای آن چند لحظه دلگشایی بازی های من بود . من همیشه حاضر هستم به خاطر این اطفال بیچاره خودم را دلفک بسازم .

حالا که خنده ها فرو نشسته بود خا دمه انجلا وارد اتاق شد و در گوش فرانک به نجوا گفت که پسرش فرانک دوم در تلفون است سیناترا با عجله از روی میز پر خاست . و بطرف تلفون رفت ، مهمانی که کنار من نشسته بود گفت که فرانک همیشه با فرزندانش تلفونی در تماس است . مخصوصا پسرش فرانک دوم . بیش از همه برای او مهم است چهار سال پیش وقتی فرانک دوم ربوده شده بود و ربایندگان دو صد و چهل هزار دالر خون بها مطالبه کرده بودند . فرانک سیناترا در آن آوان با لجه یک پدر احساساتی گفته بود «من حاضر هستم تمام دنیا را به خاطر پسرم بدهم» فرانک دوم بیست و چهار ساعت بعد از آنکه پول خون بها پر داخته شد رها گردید .

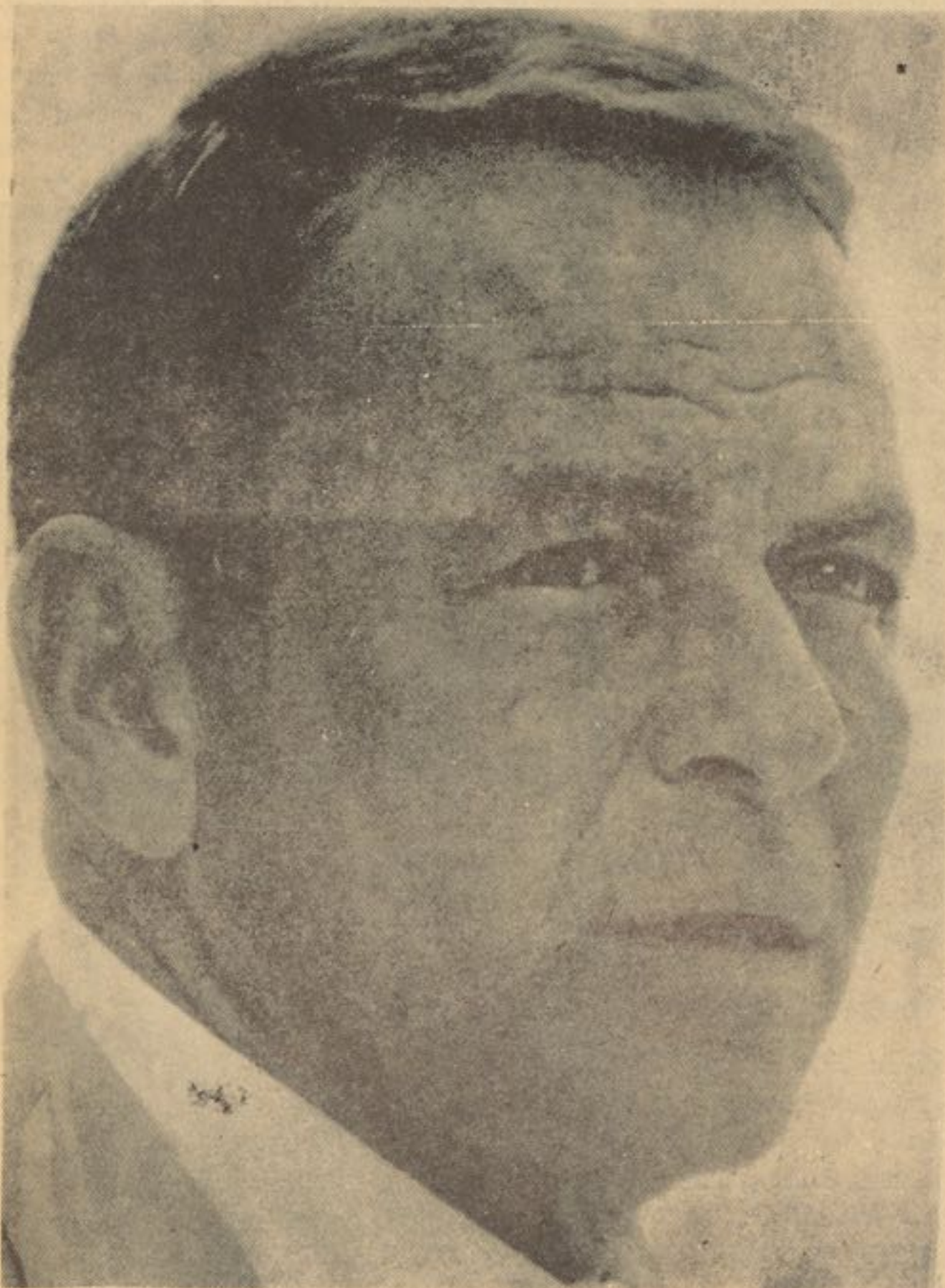
فرانک دوباره سر میز پر گشت . در حالیکه مصروف صرف نان بود با هیجان و شور تمام در باره پسرش حرف میزد .

- من همیشه به پسرم توصیه میکنم که باید با تماشاچی هایش ارتباط قایم کند ، باید پسر تماشاچی بپردازد . هر تماشاچی ولو قدر کوچک هم باشد اهمیت دارد . این مردم وقتی از سالون تیاتر خارج میشوند با خاطره ای به خانه شان میروند . و بعد این خاطره را خوب باشد باید ! بین دوستان شان بخش میکنند ، و به این ترتیب است که یک هنرمند شهرت خوب یابدش را گمایی میکند . یگانه دلیل موفقیت من روی صحنه این بوده که من بر هر تماشاگر میروم .

همه چیزم را در اختیار شنونده میگذا ریم صدایم را احساسم را استعدادم را . در این حال است که شنونده احساس میکند من واقعا می خواهم برایش آواز بخوانم .

یک هنرمند بی تفاوت مثل سنگ خارا بر حالت است .

خدا را شکر که پسرم . زیاد به تبصره های روزنامه نگاران اهمیت نمیدهد . من در سال ۱۹۴۴ در مبارزات انتخاباتی به نفع روزولت اشتراک کردم در همه این مدت من از طرف روزنامه



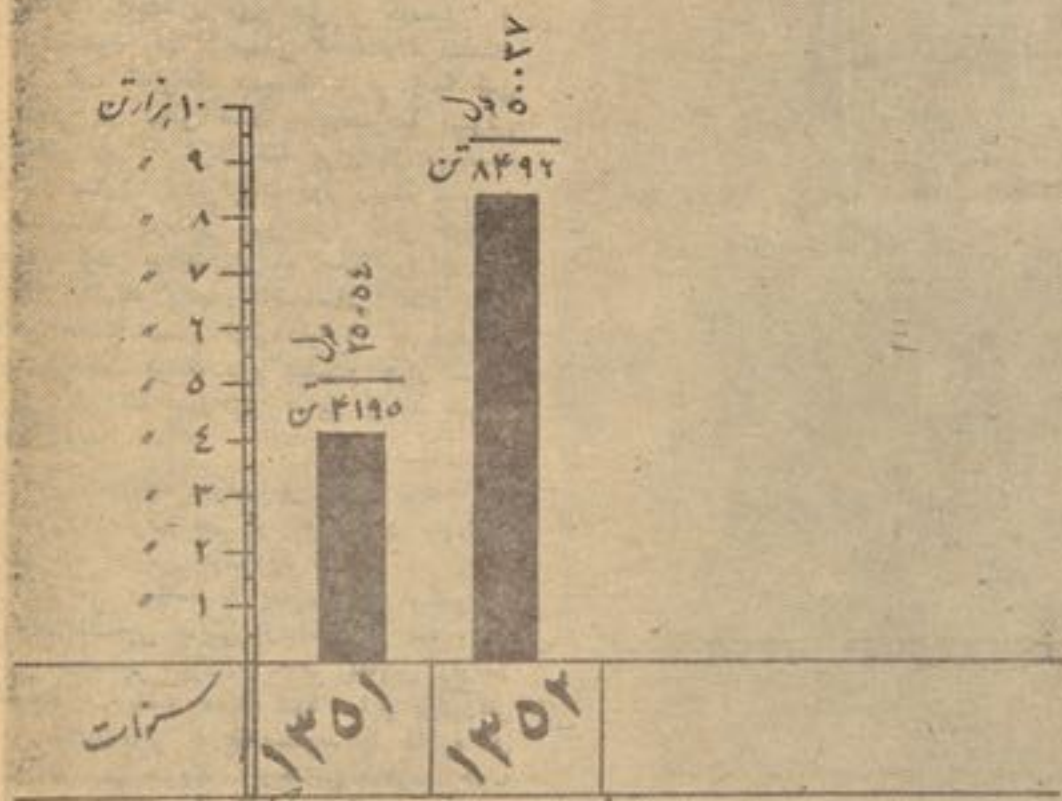
فرانک سناترا آوازه خوان مشهور و هنرپیشه نامدار عالیوود

در سال جاری پنجاه هزار تن پخته دانه دار از زارعین خریداری شده است تولیدات روغن اسپین زر روزانه به ۱۴ الی ۱۶ تن میرسد

در سال جاری الی ۱۵ دلو مقدار پنجاه هزار تن پنبه دانه دار در مرکز نمایندگی های موسسه اسپین زر از زارعین خریداری گردیده است که مقدار آن از سال گذشته تا همین تاریخ ۲۵ هزار تن بیشتر است عامل اساسی تزئید وقت و زمان آن تمویل گر دیده دهاقین قیمت پخته خود را در موقع تحویل گیری پخته بدون معطلی اخذ مینمایند .

۳- علاوه بر پیش آمد و رویه مامورین و منسو بین موسسه ، با پخته کاران

گراف تولیدات پنبه محلول فابریک اسپین زر کندز از آغاز کمپاین الی اخیر هجری سال ۱۳۵۱ ، ۱۳۵۲



دستگاه جن اسپین زر

خریداری پنبه نسبت بسال گذشته و مبالغ مورد ضرورت موسسه به ازین قرار است: اشراط مساعدجوی و بارندگی های رضایت بخش سال گذشته .

۲- تادیه قیمت پخته زارعین بدون معطلی در موقع تحویل گیری پخته که سبب تشویق دهقانان شد تا تمام حاصل پخته خود را به اسپین زر تحویل نمایند در سالیان گذشته دهقانان تا دو سه ماه مو فق بگرفتند پول پخته خود از شرکت نمسی شدند . امسال به اساس روحیه جمهوری و مسا عدت بی شائبه دولت که به اسپین زر قرضه داده است

بنیاد علی عبد الملک رئیس اسپین زر در مورد اینکه برای پنبه خریداری شده تا کنون چه مقدار پول به زارعین پرداخته شده گفت : تاریخ ۱۵ دلو در سه ولایت (کندز - تخار و بغلان) بیشتر از (۱۶۵۹۰۰۰۰) افغانی از کوریدت دولت پرداخته

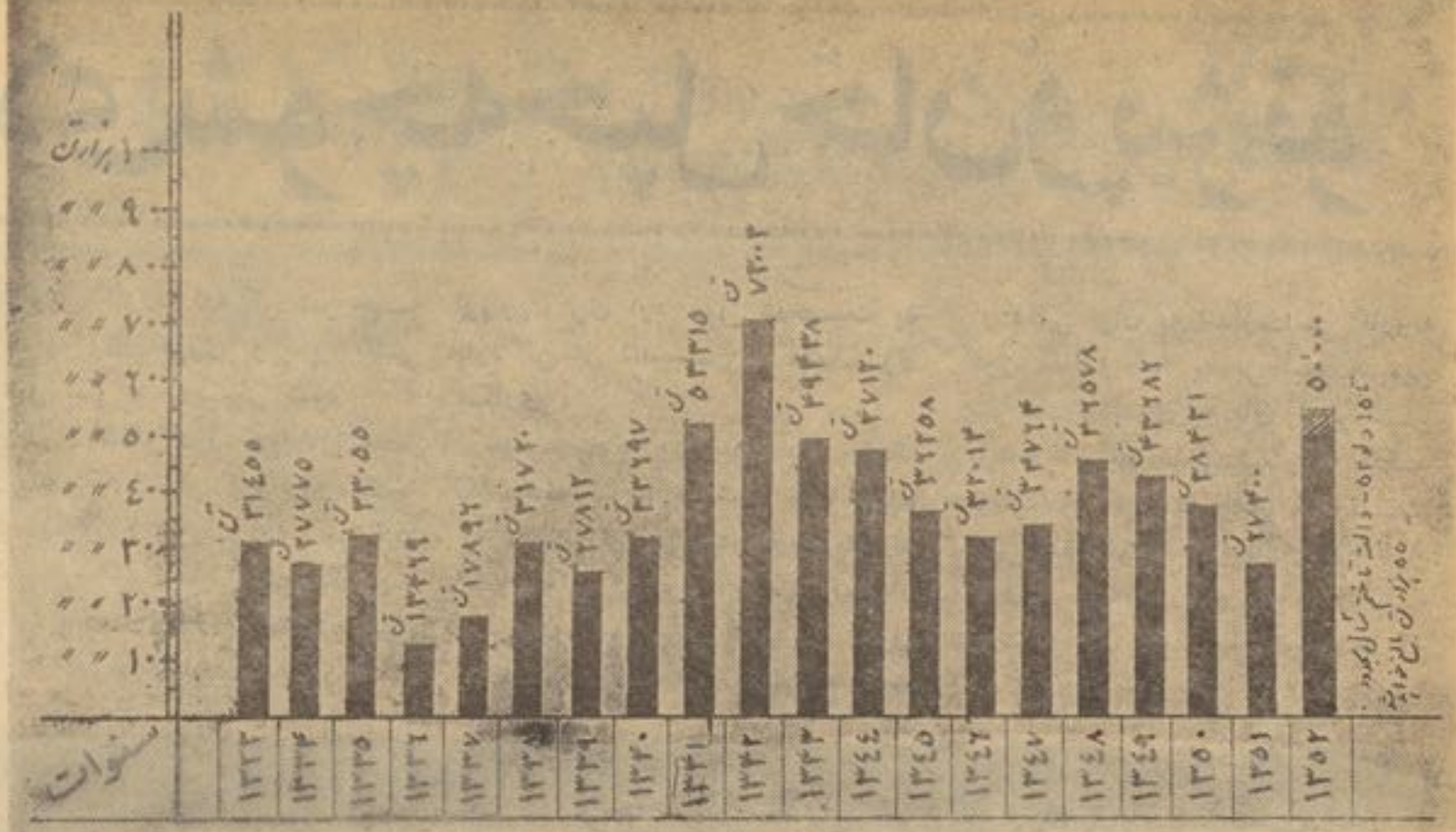
شده است . ازینجا علی عبد الملک می پرسد که چه مقدار پنبه از خریداری امسال بخارج صادر میشود و تا چه اندازه به مو سسات داخلی توزیع خواهد شد .

صد ور پنبه به ممالک خار جی به اساس موافقت نامه مملکتین مطابق سهمیه بندی از طرف مقامات صالحه تثبیت میگردد ، صورت می پذیرد تا کنون این معیار به موسسه

ابلاغ نشده ولی باید تذکر داد که در سال جاری مقدار سه هزار تن به اساس قرار داد به مو سسات داخلی (نساجی) داده میشود مابقی محصولات محلول بممالک خار جی صادر خواهد شد .

کریدت سالانه دولت به پنبه کاران ولایات کندز ، تخار و بغلان تاچه اندازه است برای کمک به زارعین پنبه کار به اساس هدایت دولت از طریق وزارت زراعت و

گراف خریداری پنبه دانه دار اسپین زر شرکت در ولایات کندز- تخار- و بغلان از آغاز تا سپتامبر



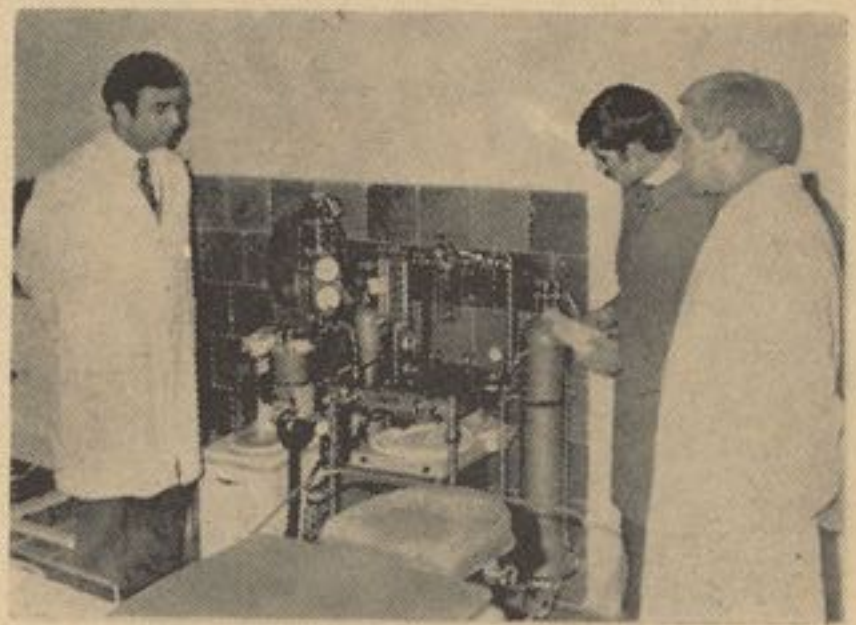
گراف خریداری پنبه دانه دار اسپین زر شرکت در ولایات کندز- تخار- و بغلان از آغاز تا سپتامبر

تحول است .
 از اول میزان سال ۵۱ الی اخیر سال مذکور مقدار (۴۱۹۵ تن) پنبه توسط ماشین های جن و پرس مخلوج و عدل بندی شده بود که (۲۵۰۵۶) عدل میشود . در حالیکه از ۱۵ میزان سال ۱۳۵۲ الی اخیر ماه جدی ۵۹ مقدار (۸۴۶۹) تن پنبه توسط ماشین های جن و پرس حلاجی گردیده که (۵۰۰۷۳) عدل پنبه آماده صدور میباشد که صد فیصد افزودی به تناسب سال گذشته صورت گرفته است . به تناسب افزودی مقدار در تولیدی پنبه مخلوج افزایش در مقدار سایر مواد تولیدی فرعی این موسسه از قبیل کنجاره و پو ستک تخمین شده میتواند از رئیس سپین زر سوال میکنم تولیدات روغن سپین زر روزانه چه مقدار است تولید روغن که این مقدار بین ده الی سیزده تن بریاست عمومی ارزاق و احتیاجات عامه به اساس پرو توکول که در اخیر عقرب امسال امضا گردیده انتقال داده میشود تا از طریق مغازه های آنریاست در شهر کابل توزیع گردد در این اواخر فابریکه حاضر گردیده که برای صاحب منصبان اردوی جمهوری در مرکز ماهانه پنجاه تن روغن از فابریکه داده شود روغن باقی مانده که بین سه الی چهار تن میشود بوسیله مغازه داران و معتمدین که در محلات مختلف ولایت کندز ، بقیه در صفحه ۵۴

محور و خدمت واقعی به میهن استوار گردانیده و همگام با سایر شئون حیاتی به پیش می رود بابر کناری یکعده مامورین ازین موسسه نحوه کار کارگران و مامورین با روحیه نظام جمهوری وفق یافته و نیروی کار کتان سپین زر در راه بلند بردن محصول بیشتر بسیج گردیده است که به عنوان مثال تزئید قابل توجه را که در تولیدات فابریکات رونما گردیده است حاصل مستقیم این

تغییرات و ترقیات اصل و بنیادی در وطن عزیز ما است . ما در پرتو رژیم فرخنده در تمام شئون حیاتی عملی کارگران از اجتماعی اقتصادی و فرهنگی همگام با زمان به پیش خواهیم شتافت چون منطق این نظام بر اساس

آبیاری در برابر یک جریب زمین ۳۰۰ افغانی طور تقاوی و کود کیمیاوی در موقع تحویل دهی پنبه تحصیل میگردد پنبه دانه بزری اصلاح شده نیز در هر جریب زمین دو سیر از طرف سپین زر شرکت طور رایگان توزیع میگردد علاوه تارا هنمانی هائیکه



دکتر عبدالخالق سر طبیب شفاخانه سپین زر در مورد آله استیزی توضیح میدهد

در مورد زرع پنبه بوسیله مامورین عدالت و خدمت به وطن استوار است ترویج زراعت توسط واحدهای مربوط وزارت زراعت و آبیاری صورت میگیرد نیز کمک قابل توجه به دهقانان و اصلاح و تزئید محصولات محسوب میگردد .

رئیس سپین زر در جواب سوالی گفت: - استقرار نظام جمهوری در افغانستان بی شبهه سر آغاز تحولات شاخص فعالیت های خود را بر

خنګه کولای شو چه خپل خان و پيژنو

او علمی توان په اندازه داسی کارونه غوره کاندی چه په بریالیتوب سره یی سر ته ور سوی په پای کی مو نسر باید د خان پیژندنی شعار ته کلکه پاملرنه و کړو او خپل خانونه و پیژنو ترخوچه په ټولنه کی خپل کارونه مخ په وړاندی بوځو او په ژوندانه کی د نیکمرغی او خوشحالی خښتیا شو .

او پاور نلری اود خپل شخصیت په باره کی تل اندینمن او مشکوک ښکاری .
خومره به ښه وی چه داډله خلک لکه دهغه سړی په شان چه د زړه بهرنخ اخته وی اود ځینو کاروانو په سر ته رسولو کی یی یولې بندیزو نه او محدودیتو نه په خان منلی وی دخپل شخصیت ، استعداد، طبیعی ظرفیت

چه دیوبل کار په لټه کی شو چه زمونږ په واک کی وی او په بریالی توګه نی سر ته ورسولی شو .
د زیاترو خلکو د زو حی نارامیو علت دادی چه دخپلو کړو وړو څخه غلط تصویر کاپی یعنی ددی پر ځای چه خان و پیژنی خپل خان دخلکو په نظر کی په بدله ښه او تصنعی څیره ښکاره کوی او په خپل نفس هیڅ اعتماد

د خان پیژندنی اصطلاح په حقیقت کی هغه شعار و چه خو پیړی د مخه یونانی فیلسو فانو د ټولنی د سمون او اصلاح په غرض معمول کړ خولی وه اوروح پیژندونکو بیا دغه اصطلاح دهر ډول نیکمرغی او سعادت اساس وګڼله داخر گنده ده چه خلک دخپل موثر ، کور اود ژوندانه دنو رووسایلو په باره کی نسبت خان پیژندنی ته زیات ارزښت ور کوی خو نه غواړی چه دخپل شخصیت په باره کی هم لکه د ژوندانه دنورواړتیا په شان څیړنه وکړی .

څرګنده څیره ده چه خان پیژندنه دخلکو پیژندنی نه زیات ارزښت لری خومونږ اکثرأ د ژوندانه د پېښو او واقعیتو نو نه د تمبنتی لاره نیسو نو پدی توګه دخپل خان یو غیر واقعی تصویر باسو او زیاتره وخت دغه دروغجن تصو یرته دخپل ژو ندانه واقعی اورښتینسی تصویر هم وایو خودا ډول تصویرونه د حقیقت نه ډیر لری بر یښی څکه چه په هغی کی خانته د داسی استعدادونو او قدرتونو نسبت کوی چه اصلا او په حقیقت کی هغه نلرو .
ځینی وخت دغه راز ذهنی تصویر د حقیقت نه ډیر کوچنی اونیمګړی وی پدی معنی چه خپل خان ډیر عاجز اونا توانه بولو او خپلی نیمګړتیاوی په مبالغه آمیزه توګه تصویروو اود خپل شخصیت نوری ګټوری اومثبتی خواوی دپاره باسو چه ددا رنگه تصویر نه هم دناکامی او خواشیننی نه پرته بله نتیجه لاس ته نه راځی .

که چیرته په رښتیا سره غواړوچه د ژوند په زیاترو چارو کی بریالی اوسو نود هری وظیفی اودندی دمسولیت منلو دمخه باید په شرا فتمندانه تو ګه خپل شخصیت وڅیړو اوڅه وخت چه کوم کار مونږ ته سپارل کیږی لومړی باید د هغه کار دسر ته رسو لو دپاره دټولو امکاناتو وسایل اومنابعو په باره کی فکر وکړو که چیر ته مونږ دنوموړی کار دپای ته رسولو وسایل ، استعداد او ظرفیت نه در لوده باید داو منوچه دهغه کار جو ګه نه یو ښه به داوی



کوتاه و دلچسپ خواندنی



فلتر سگرت

برای نخستین بار استفاده از فلتر سگرت در آمریکا معمول شد، زیرا سیگار بی فلتر خستگی ایجاد میکرد.

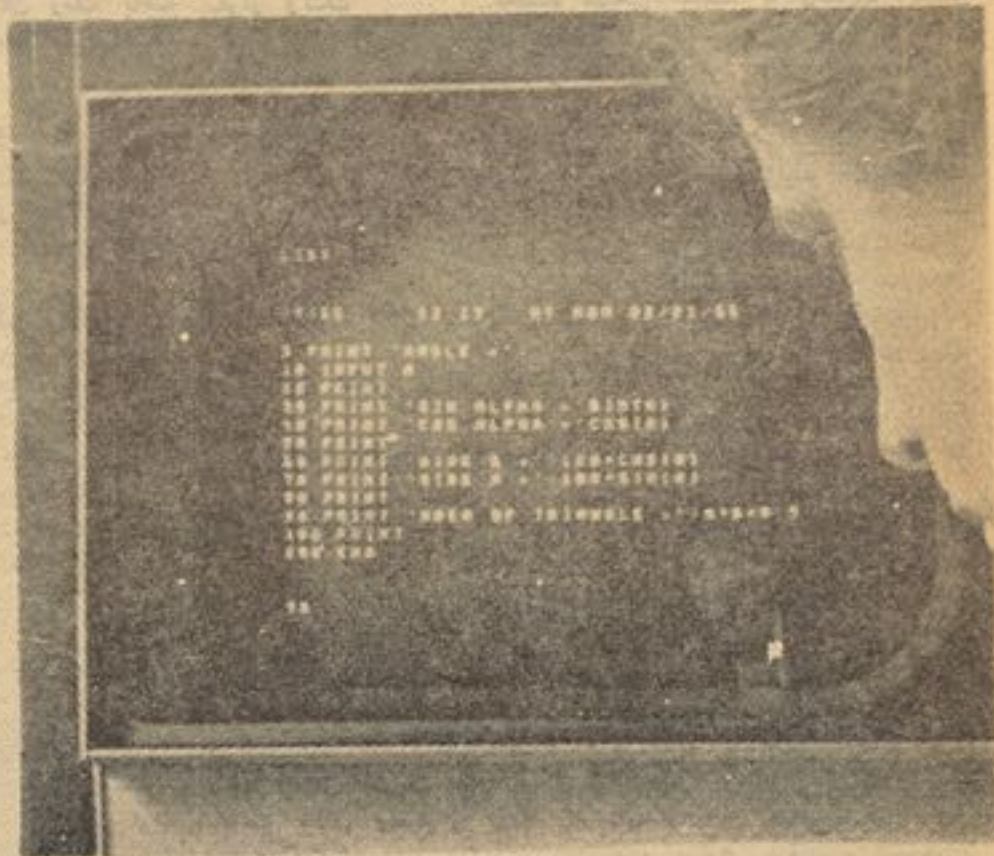
عمل آورد، موفق بساختن فیلتری گردید که نه تنها مانع عبور قطران را بهر بهانه میگردید، بلکه قطران را در خود حل میکرد، فیلتر جدید که از ماده شیمیایی که از الکول جویبات ساخته شده به (حلال قطران) مصروف است می تواند به وجه قابل ملاحظه ای قطرات آنرا در خود حل کرده و مانع عبور آن به ریه ها شود (پاراف) در نتیجه آزما یشها بی که به

عکس جالب



معلم الکترونیک

در کشور انگلستان وسیله جدیدی ساخته شده، که بزودی معلمان را خواهد گرفت این دستگاه که شباهتی به صفحه تلویزیون دارد به خوبی می تواند به سوالات شاگردان پاسخ بدهد وقتی سوالی از طرف شاگرد طرح میگردد با فشار دکمه ای که در دستگاه نصب است، جواب سوال روی صفحه نمایان میشود، و اگر جواب مثبت نباشد و یا توضیحاتی درباره خواسته شود، این وسیله می کوشد تا بهترین جواب را تهیه کرده و به قناعت معلم بپردازد برای استفاده از این وسیله شاگردان باید حداقل پانزده سال داشته باشند.



حکایت

خلیفه بغداد در موبک مر کسب حشمت و شوکت خود میراند دیوانه پیشش وی رسید و گفت ای خلیفه عنان کشیده دار که در مدح تو سه بیت گفته ام گفت بخوان خواند خلیفه را خوش آمد دیوانه چون آنرا دید گفت مراسم درم عنایت کن که روغن و خرما خرم و سیر بخورم خلیفه فرمان داد تا به هر بینی هزار درم دهند.

آتش زیر خاکستر

گفته شده دخترانی که لباس خاکستری چارخانه می پوشند، در حکم آتش زیر خاکستر هستند که با دیدن حتی الامکان از آنان دوری کرد زیرا ممکن معاشرت با آنها عواقب بدی بدنبال داشته باشد.



شعر چون عشق تعریف ندارد

● من عمری رادر کارشاعری ظاهرآ بنام
● استقبال و درحقیقت دنباله روی بسر برده ام
● بعد از یک محاسبه با خودم دست از کار شعر
● گفتن کشیدم
● پس از یک توقف و سکوت باز شعر گفتم ولی
● باشناخت و دید تازه
● شاعر در برابر خود، جامعه، محیط خود
● وانسانها مسئولیت دارد شعر بوجز مضمون
● نو شاخصی ندارد

گفتگو با شاعر کیفیت خاصی دارد، او در گفتارش اسرار زیبایی را فاش می سازد یا نازک خیالی ها پیش تامل احساس و لطافت پیش می رود... درن شاعر لذت دارد، قصه شاعر ماجراست عشق است و غصه شاعر سگراورد و هیجان انگیز است.

وما برای اینکه شاعر را، گفته های شاعر را و چشم دید شاعر را بشما که علاقه مند احساس و اندیشه هستید حکایت کرده باشیم... بازم گفتگوی داریم. با شاعر جوان و نکته سنج معاصر عبدالحی آردین پور شاعری که مانند عرف شاعر دیگر زندگی را با دید خاص خودش نگریسته و از آن شعر می سازد، زشتی و زیبایی ها را با مهارت توتوردستی بخصوص معرفی کرده و با تسلطی که در کلام دارد آنرا با احساس لطیفش در قالب شعر می ریزد.

از آردین پور میپرسم آغاز کار شاعری و انگیزه شعر گفتنش چه بوده؟ میگوید:

خوب بیادم نیست که کی در کجا و روی چه انگیزه اولین بار شعر گفتم ولی بقول استاد و مربی بزرگوارم «روان هادی از آوانیکه جوانی ام با بسیاری کودکی آمیخته بود به شعر خوانی، حفظ شاه بیت ها و جمع آوری آثار شاعران و جنگ های قلمی سخت علاقه مند بودم و کم و بیش با آثار شاعران زادگاهم لوریج قدیم «رستاق امروزی» حشر و نشری داشتم.

یک وقت متوجه شدم که مرادوستان، با اصطلاح شاعر میگویند سالها میگذرد و من همچنان شعر می گویم.

و ورق روی ورق میگذردم تا مجموعه از اشعارم بوجود می آید.

روزی با خویشتن محاسبه می کنم که آیا من شاعر شده ام...؟ این همه که سرورده ام شعر است...؟ حاصل محاسبه ام خودم را نکان میدهند و میدگردیدم و معلوم میشود که آنچه اشعار یا اسم با منسوی تر منظومه های من که بنام استقبال از آثار شاعران عالیقدر شعر قدیم تسوید کرده ام به حقیقت استقبال نی بل بدرقه و «مشایعت» لنگ لنگان از آثار آن شاعران سخنندان، مبتکر و هنرمند گذشته بوده است.

به مفهوم دیگر شعر گفتن من در قالب اوزان و بحر عروض تکرار مکررات و انتقال مفاهیم و مضامین بافته و ساخته شاعران قرن هاویا سالها پیش از من بوده که من آنرا بنویس خود یکبار دیگر ساخته و عرضه کرده ام و این نوع شعر گفتن کاری بود بیپوده و ناانگار.

البته این یک نتیجه گیری بود.

اتفاقا اگر پیشی، مصراعی یا پارچه در کار شاعری ام مضمونی، آهنگی یا زیبایی داشته است و گاه گاه آن مایه تشویق من از طرف نکته سنجان گردیده امر نیست استثنایی.

در میان گفتارش داخل شده میپرسم بعد ازین محاسبه ناگوار شاعر یات بگجا میکند؟ آردین پور حرفم را قطع کرده میگوید:

برای من بعد از آن مرحله توقف و سکوت فرامی رسد و دل و مشرد می شوم، ولی دلم میخواهد شعر بگویم و نمیخواهد نگویم. بروق عادت مستمر و دیرین باز به مطالعه شعر بنام میبزم تا اگر شعر نسرایم در عرض با مطالعه آثار زنده مردان پهنه شعر و ادب دری خاطر جزین شاد دارم درین مرحله حضرت جا می بسر و قلم میرسد و اینطور ارشادم می کند:

حریفان بارها خوردند و رفتند
تبی خم ها را کردند و رفتند
نه بینم پخته زبزم و خامی
که باشد در کفش زان باده جامی
بیا جامی» رها کن شر مساری
ز صاف درد پیش آر آنچه داری
به بینید جاییکه جامی با آن همه قدرت

که در شعر و ادب داشت خود را در زمانی خاص شایسته شعر گو می نمیداند چگونه «من» در دور انحطاط شعر و ادب شاعری نمایم بجز اینکه بقول جامی شر مساری را رها کرده و پیشکش کنم آنچه که از احساس منشاء میگیرد.

آنکه باز کار شاعری را از سر میگیرم منتها این بار در قید مشایعت و استقبال نیستم و هر وقت در هر جا اگر مضمونی نو و تازه میبینم آنرا صادقانه در قالب موزون در آورده بیان میکنم:

میوه حرام

شب در لبای خواب به چشمان نیمه باز
خمیازه سنج
در را کشود خامش آهسته او فتاد
بر روی تخت خواب

اندام ناز پرورش از روی بیرون
برجسته می نمود.
لب های بوسه خواه وی از گرمی عوس
سوزان وداع بود.

ماه دوچار آنطرف روزن اطاق
از لای شاخ بید
عریان رنگ باخته بقرار و رنگ
دزدیده سر کشید

از ماه برج خانم تا ماه آسمان

دیدیم فرق تام،
این در کمال حسن شرور زیوا زسغن
وان گنگ و ناتمام

عاشق برنگ سایه بپایش فتاد و گفت:
کای! حور خاکزاد
امشب «ببشت» وصل بود تادم سحر
باید که کلام داد...؟!
بر خاسته با عتاب و زرخ یکطرف فگند
گسوی مشکفام.
گفتا: که در ببشت وصال اجتناب کن
از میوه حرام

راستی بایست من می پرسیم و شما قیل از همه می گفتید که شعر چیست؟ و شاعر کیست...؟

شعر از نظر من چون عشق تعریف
معین ندارد و هیچگونه شناخت مطلق و مقید
را نمی پذیرد آنجا که شاعری در مورد عشق
گفته است:

هرچه گویم عشق و شرح و بیان
چون عشق آیم خجل باشم از آن
گرچه تفسیر زبان روشنگر است
لیک عشق بی زبان روشنگر است

آفتاب آمد دلیل آفتاب
گرد لیلیت باید از روی رو متاب
وجوه تشابه شعر و عشق بسیار است
طوریکه جا یگاه عشق دلست، شعر هم از
دل میخیزد عشق احساس است، شعر هم
احساس است، شعر سوز است عشق یک
پارچه آتش است و...

یک راه باقی می ماند و آن اینکه بقول
معروف بگویم: شعر حدیث دل است و دل
مرکز احساس، جذبات و عواطف درونی
و بیرونی آدمی پس احساس که از زرفای دل
بر میاید و در قالب بیان متناسب و موزون
توصیف و ترسیم میگردد شعر است به تمام
معنی یا سخ جزه دوم پر شش تان اینکه،
شاعر کیست؟ میتوان بچندین عبارات اداء
کرد ولی من اینجا به یک بیت استادخلیلی
اشاره میکنم:

این جهان باشد کتاب و عشق سرتاپای آن
شاعر این الفاظ د لکش را بجا معنی کند

از او میپرسم رسالت و ارشاد راجه توجه
می کنید؟ کمی جلدی شده میگوید:
اصلا درین روز ها کلماتی از قبیل رسالت
ارشاد، التزام و تعهد و یکتعداد کلمات بزرگ
و سنگین دیگر بنام نو آوری مود شده بیایید
به عظمت و ابهت این کلمات حرمت کنیم تا

سرنوشت آن مانند شعر آزاد تحت عنوان نو
باشناخت ل نکشد و در عرض سوال کنید که:
مسئولیت شاعر در برابر جامعه و محیط
چیست...؟

گفتم پس بزعم شما وجیبه و مسوولیت
شاعر در مقابل جامعه چیست...؟
باخته ملیحی آمیخته با رضایت چنین
جواب داد:

شاعر مانند هر فرد دیگر زاده و پرورده
خود است. مایه هنری خود را از محیط
و اجتماع میگیرد بنام در برابر در شخصیت
حکمی «محیط و اجتماع» مسؤلیت ها و مکلفیت
های دارد و بر هر شاعر هنر مند است تا
ترجمان راستین نم ها و شادی ها- خسری
ها و زشتی ها احساسات و تمایلات مردم و جامعه
ایکه در آن زیست دارد باشد به بسری
جادویی شعر عواطف و جذبات خواننده
شنونده را بر انگیزد.

فراموشم شد که بگویم قبل از همه شاعر
در برابر خودش نیز مسؤلیت دارد.
متجمله بایست نخست شاعر بداند که
شاعر است - این نام نامی به شان او این
لیاس فاخر بقدر او راست می آید و این دور
از مطلبی است شاعر نما و آنطوریکه قیلا
گفتم دنباله رو مقلد، برای رسیدن به آن مرحله
دانستن قواعد زبان ذی، مطالعه آثار
گذشتگان و احاطه بر ادبیات قدیم از هم
ضروریات است.

آنکه که مایه و اسباب شاعر شدن فراهم
گردید این همه عوامل با رقت، احساس و
سختی طبع شاعر یکست شده آدم را در
طریق دشوار شاعری ر هنمون میگردد.
سیس بر شاعر لازم است که بدو اصل علم
دیگر توجه کند و آن شناخت و رعایت زمان
و مکان است و خود شناسی و سپس جامعه
شناسی با قید اصل زمان از وجایب شاعر
است.

حاصل گفتار بالا اینست که شاعر بعد
دانش ادبی و بادرک حقایق و چگونگی جامعه
و محیطی که در آن زیست طارد شعر بگوید
شعری که: مواد خام، منبع احساس و الهام
آن محیط و حالات و کیفیات جاری آن انسانهای
موجود آن محیط است. اینجا است که میگوید:

«شاعری آینه دار جامعه است»
می پرسم شاعر فقط در برابر محیط و جامعه
مود مسؤم است پس دنیا و بشریت چه؟ پاسخ
میدهد:

خیر آنطور که دانش و فرهنگ در قید
مرز و سرحدی نیست و محدود و لغوری ندارد
هنر و ادبیات نیز مال مشترک انسانها
بشریت است، چه کسی بهتر از شاعر آدم
و درد های مشترک بشری را میتواند بهتر
اداء کند. توجه کنید سعدی بزبان شعر این
حدیث پیغمبر بزرگ اسلام را چگونه اداء
کرده است.

بی دم اعضای یک بیکرند
چو در آفرینش ز یک جوهر اند
چو عضوی بدر آورد روزگار
دیگر عضو هارا زمانه فرار
تو که محبت دگران بیغمی
نشاید که نامت دهند آدمی
اینجاست که از آردین پور میخواهم تسا
نظرت را در باره شعر تو بگویم:
بعد از یک مکت نسبتا دوامدار در حالیکه
سرچایش استوار تر می نشیند جسو اب
میدهد:

فکر میکنم منظور شما از نشستن پسای
این مصاحبت بیشتر بحث روی شعر نوست
ر مورد نظر من متفاوت از دیگر آریابان نظر
خاصتا نوپردازان و طرفداران شعر نو می
باشد (با اینکه خردم نیز کم و بیش بنسب
شاعرانو آورد شناخته شده ام) این صحیح
است که طبع آدمی نویسد و تجدد خست
است ولی به هر حال قاعده کلی در هر چیز
ومن جمله هنر است که نو هاست و لا
بایست از کهنه ها خویشتر زیباتر و باارزشتر
باشد طبیع سلیم از نو های ناقص و زشت
بیشتر از کهنه ها بیزارند.
در مورد شعر من قبل از همه بکار بردن
لفظ کهنه را قبول ندارم و در عوض استعمال
کلمه (قدیم) را مناسب میدانم. زیرا عادت
کهنه آن چیز را گویند که دیگر بیسگار
متروک و غیر قابل استفاده باشد که این امر
البته در مورد شعر زانست نمی آید و اگر مراد
از کهنگی فقط گذشت ایام باشد آنسکه
بر وز زمان برشمر چنان اثر دارد که بر شفق
و شرب دارد.

در مورد شعر نو باید گفت بادر نظر داشت
همه تعریفها و توجیسات، رد و قبول ها و
جارو جزجالی که از سالهای سال و بخصوص
بیشتر از ده سال به اینطرف در حلقه های ادبی
گذرد درین زمینه بعمل آمده در پایان همه
یک حقیقت مسلم آمده و همه بر آن اتفاق نظر
دارند که شاخص نوی شعر بیشتر به مفهوم
مضمون و ابتکار معنی است تا قالب و شکل.
قالب و شکل که متاسفانه غالبا نزد ذهنیت
عام معیزه و مشخصه شعر نو قرار گرفته
است بدوا به نظر من درست نیست چه اگر
کلامی در چوکات اوزان و قواعد عروضی
موزون و مقلی گردد ولی فاقد تا ز کسی
معنی و حسن ترکیب و ادا باشد، اگر آنرا
(شعر) نتوان گفت لاقبل بنام نظم می توان
شناخت و هرگاه حملاتی دراز و کوه نام، درست

و بلند دنبال هم قرار گیرد باز هم مانند کلمه
دیل عاری از مفهوم بگروزیما باشند نمیدانم
نه آن چه نام گذاری میتوان کرد شعر ... ؟
هر گزنی نظم ... ؟ خیر - نه ... نمیدانم
شاید.
در حالت سوم هر گاه کلامی موزون
گردد بدون رعایت قوافی و قواعد عروضی
مگر حاوی احساس لطیف و حسن معنی باشد
این یک شعر است. یک شعر نوحوب.
در حالت چهارم هرگاه در محدوده قسوا عد
عروضی یعنی با رعایت وزن و قافیه و عیسر
صواب و شرایط اسلوب قدیم مضمون تازه و
لطیف و با حسن بیان در شعری گنجا نیده شود
این دیگر یک شعر نوبه تمام معنی است یک
شعر دارای مضمون زیبا، شکل و قیافه زیبا و
موسیقی و آهنگ زیبا.

میخواهد به شرح و بسط مزید ادامه دهد
گفتارش را بریده می پرسم: پس منظور و غایه
از تغییر شکل و قالب در شعر نو چیست ... ؟
جواب میدهد:

نظرم در مورد آرت که من وارد شد
تغییر و تحول را در شکل شعری (گریسز
رنده) و (عقب نشینی مصلحتی) میدانم
بدین معنی که قبلا گفتم شعر قدیم به هر حلسه
کمال و درجه جمال خود رسیده (خلاف
آنچه که طرفداران آن مطلق شعر نو گفته اند
که شعر نو مکمل شعر امروز است در حالیکه
شعر دیروز خود در اوج کمال بوده و گجای
شعر دیروز ناقص و ناتمام مانده که شعر نو
آنها را اكمال کند (۱۰۰۰)

و همه بر آنند (که درصد قرن چون عطار
تا بد) لذا شاعر معقول و با انصاف امروز
و فنی که می بیند دیگر نمیتوان مانند سعیدی
و حافظ، بیدل و صائب جامی و مولوی صدقات
دیگر شعر گفت و مردم هم سالها قبل دیگر
از کار استقبالیه گویی ها (مشایعت حسای
انگه لنگان و پیروی های خشک و بیدل و حافظ
و مولانا نمایی و مسروده خسته و متنز جرشده اند
و بقول معروف جاییکه اصل را دارند دیگر
به فرغ چه وقتی می گذارند آنسکه یک
گریز شاعرانه و رندهانه می کند و دست بکار
تغییر شکل و قالب و به اصطلاح معمول آن
تغییر فرم می شود.
من در مورد خود یقینا در قسمت دیگران
با غالب گمان نام این کار را گر یز راند نه
و عقب نشینی مصلحتی گذاشته ام البته

منظورم از دیگران آن شاعران نو آور است
که من به بعضی اشعار شان از حیث ناز کسی
و حسن مضمون و مفهوم آن در چوکات تعیسر
شکل و قالب دلچسپی و علاقه مندی ز یا دی
دارم و رنه حساب گروهی که چار دست و پای
به جان به اصطلاح خودشان فرم (یعنی قالب و
شکل) چسبیده اند و هدیاناتی را بنام شعری
و خاصتا شعر سپید و آزاد بگوش و رخ
مردم میکشند و آنکه خود را در دنیای شعر و
ادب صاحب رسالت و ارشاد، تعهد و یاوازه
های از قبیل پیشتاز و پیشرو میدانند کاملا
جداست.

چهبه نحویکه آزادی افراطی اجتماع می را
انارشی میگویند شعر سپید رایبه معنی عام
انارشی هنر میگویم تا بقول دا نشمندی برای
هر کس زمینه شاعر شدن مهیا کرد اوطوریکه
هم اکنون شده است و کاردانی نوع شاعری به
استخوان مردم رسیده است که میگویند
بزرگوار خدایا زشراین همه شاعر
مگر به لطف خود این ملک را نگه داری

البته ناگفته نگذاریم عدد محدود و انکشت
شماری هم امروز و دیروز وجود داشته اند
و هستند که با رعایت قالب و اسلوب پیشینیان
در ترکیب درست الفاظ و ابتکار معنایی و
مضامین کوشیده اند و میگویند یعنی معنی
را با زیبایی ترکیب و ادا یکجا داشته و دارند
و این بهترین مثال نو آوری در کار شعر و
شاعری است که هم اکنون مثال زنده آفرین
استاد خلیلی آخرین باز مانده (حریفان پاده
حورده) می باشد.

مختصر اینکه اگر مطلوب شعر نوسو
است هر شعریکه موزون بوده و مضمون و
ترکیب زیبا دارد شعر نوست خوانم و قالب
قدیم باشد و پایه تغییر شکل و قالب
و منبم به قالب قدیم شعری دارم:

سپیده هانم این مزده دادو زود گذشت
کشای دینه شب رنج و غم که بود گذشت
جمعه زده که دلم زنده کرد و جانم شاد
ز لوح خاطر من نقش غم زدود گذشت
خوشا نظام نو و جنب و جوش جمهوری
هزار شکر که آن عالم خود گذشت
ز بیعدالتی وجود و ظلم بر سر ما
چها گذر ته این گنبد کیود گذشت
چها شکهای روان و چه ناله های حزین
ندید هیچکس و نه کسی شنود گذشت

زدوش قوم کسی کم نکرد بادستم
رسید هر که بدوران بر آن فزود، گذشت
هزار سر که بزایوی غم نغفت شبی
یکی بزایوی دلدار هم غنودا گذشت
شبی و کلیه نمانا و نانه بیمار
شبی و بز م خوش و مطرب و سرود، گذشت
ندید ساحل امید و گشتزار مراد
چه نمر ها که عبت همجو آورد، گذشت

توشادزی و به امیدباش و خدمت کن
چغم خوری که چیار برسیر و زود گذشت
بگوی قصه «فرزاد» باشکوه وطن
مخوان فسانه (دیروز) هر چه بود گذشت

از آردین پور میپرسم که از شاعران نو
کی هارا می پسندید؟ جواب میدهد:
سوال مشکلی طرح کردید من خدا خدا

میکردم که چنین پرسشی از من نکند اما حال
که شده جز جواب چاره نیست:

من طوریکه در خلال این گفتگو اظهار
کرده ام بیشتر ازیکه به شاعر بودن خود
معتقد باشم از فیض سالها مطالعه شعر و
استفاده از محضر و آثار شاعران گذشته
و موجود به فهم و درک شعر استعداد و علاقه
مندی دارم (البته پیش خودم) بنا از هر
شاعر یکه ولو یک بیت و یا مصراع زیبا و
عالی دیده و شنیده ام به صاحب آن بیت
باحت شاعر حرمت دارم.

اما بقول شما از شاعران نو پرداز بعضی
پارچه های فارانی از نظر توصیف و تشریح
و تجسیم دقیق صحنه ها و حالات مرا جیب
کرده است مثلا پارچه «خاطرات ماه و آبشار
ملا و یارده اشعار یاری شفیع از نظر حرارت
و تحرك آن خوشم می آید مانند یار چسه

(ای ناله) البته از شعری جوان دیگر که گاه
اشعار خوب آنها را شنیده ام و متاسفا نه هم
آنگون شهرت و تخلص شان درست بیسادم
نیست قدردانی می کنم امید است مجموعی های
اشعار خوب اوشان چاپ و نشر شود تا
بنوائیم استفاده بیشتر بفریم و بکار شاعری
شان آشنا شویم.

بقیه در صفحه ۶۰



آردین پور: من عمری را در کار شاعری ظاهرانم استقبالی و در حقیقت دنباله روی بسر برده ام

روزنامه ای بسوی تاریخچه

یاد داشت از: لیلیا - تنظیم از: دیدبان

محسن خان باکو شمش فراوان میخواستند آرام کنند، اما غم و دردی که وجودم را انباشته است و راه نفس کشیدنم را بند آورده است، با این حرفها، با حرفهای محسن خان کاهش نمی یابد و اشکی که در چشمانم می جو شد پایانی ندارد. میخوام حرف بزوم نمیتوانم، میخوام جلو اشکم را بگیرم نمیتوانم فقط دلم میخواست تنها باشم، تنهای تنها، جایی که هیچکس صدایم را نشنود، جایی که هیچکس مزاحم نشود و بگذارد من باخودم باشم، با اشک ورنج و بد بختی خودم باشم. خیابان هنوز خلوت نشده است و رفت و آمد جر یان عادی خودش را دارد.

پولیسی آرام آرام بطرف ما نزدیک میشود و نگاهش بموتر ما به بنز شیرینی رنگ ۲۲۰ دوخته شده است. قبل از اینکه من متوجه شوم، محسن خان با انگشتش پولیس را نشان میدهد و میگوید:

سذلت میخواستد پیش از این رسوایی کنی؟ پیش از این مردم را متوجه مابسازی؟ اول من اعتنایی نمیکنم. اما وقتی میبینم، پولیس در چند قدمی ما رسیده است، معنای حرفهای محسن خان را بهتر درک میکنم و میگویم:

نه! همان یک رسوایی برای من کافی است. محسن خان دیگر معطل نمیشود باعجله ماشین را روشن میکند و با سرعت موتور را بحرکت در میآورد. پیش از اینکه، پولیس به ما برسد موتور از کنارش میگذرد و من نگاههای مملو از سوء ظن او را می بینم که چند لحظه به موتور خیره میشود و همانجا در گوشه خیابان می ایستد و شاید تالحوظه که موتور از نظرش گم شود، همانجا بیحرکت مانده باشد.

محسن خان به یکی از خیابانهای فرعی می پیچد و در حالیکه چنین های پیشانیش رویهم افتاده است می پرسد:

میرود خانه؟
مسلماً!
محسن خان، دیگر حرفی نمیزند و سرعت موتور می افزاید. بنز

سرعت گرفته است و از خیابانهای فرعی واصلی بسرعت میگذرد و هنوز چند دقیقه نگذشته است که جلو در خانه ماتوقف می کند. از موتر پیاده میشوم و بسیار عادی و معمولی میگویم:

شب بخیر! متشکرم که مرا رساندید محسن خان اول حرفی نمیزند، اما بعد از موتر پیاده میشود و بطرف درحویلی میاید و میگوید:

باینکه از من دعوت نکردید، اما دلم میخواست چند دقیقه مزاحم شما شوم، حرفهایی دارم که باید بگویم. لازم است که همین امشب بگوئید؟

از نظر من بلی! اما شما را نمیدانم. شانه هایم را بالا می اندازم و میگویم:

اگر خیال می کنید ضرور است، بفرمائید.

محسن خان، در های موتر را قفل میکند و به دنبالم میاید. با کلیدی که دارم در حویلی را باز می کنم و هر دو وارد میشویم. نوری از اتاق عمه به بیرون می تابد و بنظر میرسد که هنوز بیدار است. گامهای محسن خان روی سمنت حویلی صدا می کند و صدای قدمهای او است که هیكل تکیده عمه در چهار چوب در ورودی دهلیز قالب میگیرد و با صدای زیری می پرسد:

لیلیا! تو هستی؟
میگویم.
بلی!

صدای محسن خان بلند میشود: من هم هستم.
آنوقت عمه، چادرش را دور گلویش می پیچد و از دهلیز قدم روی صندلی میگذارد و آنوقت با صدای آهسته به محسن خان سلام می کند.
محسن خان بی توجه به او، بدنبال من وارد دهلیز میشود و مستقیماً بطرف سالون میاید و وقتی من چراغ سالون را روشن میکنم او خودش را بمن میرساند و میگوید: زیاد وقتت را نمیگیرم. لیلیا!

فقط میخوام چند دقیقه با تو حرف بزوم.
آنوقت خودش را روی یکی از مبل های اندازد و به عمه که بدنبال ما آمده است، و میگوید:

ممکن است یک گیلان جای پر رنگ برای من بیاوری؟
عمه چیزی نمیگوید و میخواستد از اتاق بیرون برود.
صدایش میگویم:
عمه! یکی هم برای من.
بعد رو بروی محسن خان روی مبل می نشینم و چشم در چشمش میدوزم.
محسن خان سگرتی رو شن میکند و میگوید:

لیلیا عزیز!

قصه ماجرای زندگی ترا از همان نخستین روزهاییکه در مجله ژوندون به نشرش اقدام کردی، تعقیب میکنم داستان زندگی تو ما جراحهای شور انگیزی دارد که در نهایت حادثه عجیبی را میسازد.

هر دختر در زندگی حق دارد یک نفر را برای همسری خود انتخاب کند و تو مانند سایرین این حق را داشتی جواد را که در روزهای نخست برای تحقق بخشیدن آرزوهای شومش قصه عشق را در گوشت زمزمه میکرد بحیث مرد زندگی و شخص ایدالی برای خود قبول کنی چون نمیدانستی در زیر چهره بظاهر آرام جواد یک روح شیطانی خوابیده است.

آدم نمیتواند تمام حوادث را که در آینده اتفاق میافتد پیش بینی کند از همین سبب است بعضی اوقات آدم اشتباه میکند و اگر بگویم که تمام انسانها در زندگی اشتباه میکنند به خطا نرفته ام. منتها بعضی اشتباهات کوچک و ساده است که میتوان بزودی جبران کرد، ولی بعضی غلطیها و اشتباهات بزرگ است و کسی در هر حال همه اینها قابل جبره میباشد یعنی آدم میتواند بسد برای

لیلیا! گاهی حرفهای تو مثل تیغ برنده است و گاهی هم آدم نمیفهمد که طرف صحبت تو کیست. و وقتی هم حرفی بمیان بیا یی، همه رامحکوم میکنی و همه را بایک چشم میبینی. این چه دلیلی دارد؟ چرا اینطور میکنی؟ در حالیکه مکشی میکند.

میرسم:
در حالیکه چه؟
شمرده، شمرده میگو یی:
در حالیکه انسان ها هر چه باشند هر قدر وجه تشابه داشته باشند باشند، در موارد بسیاری است که باهم متفاوت اند و هیچگونه شباهتی باهم ندارند.
سگرتی از روی میز بر میدارم و هنگامیکه میخوام آنها رو شن کنم بقیه در صفحه ۶۱

خوانندگان عزیز ژوندون قضاوت میکنند

بر طرف ساختن آن در آینده کارهایی بکند و برای اینکه این غلطیها تکرار نشود باید محتاط باشد. این نکته را نیز باید برای واضح سازم که حادثه ایکه در زندگی تو بوقوع پیوسته کاملاً چیزاً مستثنایی نیست. یعنی بسیاری از پسران و دختران جوان را میشناسیم که در زندگی بهمین گونه اشتباهات دچار شده اند و اگر قضاوتی غیر ازین وجود داشته باشد بدان معنی است که ما در اجتماع زندگی نمیکنیم. حوادث مثل یک تصادف نیست که ما جرای در پشت خود ندارد بلکه همیشه ما جرای های قبلی را دارد که حادثه های خوب و غمناکی را می آفریند.

لیلیا عزیز! حادثه ایکه زندگی ترا رنگ دیگر زد کاملاً حساب شده بوده و باسناد یک پلان قبلی انجام گرفته است. جواد بالای پدرت بول فرض داشته و پدرت نمیتواند نسته این قرض را بپیر دازد بعد جواد ترا از پدرت خواستگاری میکند و پدرت هم بخاطر اینکه مدیون است این وصلت را می پذیرد اما نمیداند که در پشت پرده چه گپ های دیگر پنهان

بقیه در صفحه ۶۱

داستان دودل

ترجمه: از انگوت

موضوع از: ابوالمعانی بیدل - سناریو اشرف و رشیدوف ویتکویچ



مقدمه:

در کشور ما از علاقمندان آثار ابوالمعانی بیدل کمتر کسی وجود خواهد داشت که داستان منظوم «گامدی وموند» او را در مثنوی عرفان نخوانده و بار بار از آن لذت نبرده باشند. این منظومه که بازگو کننده عشق آتشین و نمایانگر تلاش خستگی ناپزیر دو دلداد برای رسیدن بیکدیگر است سازهی قدرتمند تعبیر و تصویر ساهنگ کلمات سادگی و لطافت مضمون و سلاست و روانی خود، یکی از شاهکارهای بیدل بشمار میرود.

بیدل طی ماجراهای این داستان - هنر اصیل را مستایید مقام هنرمند واقعی را برتر از فروشکو «ظاهری» نشان میدهد و ایده های انسان دوستی و عدالت پسندی را تبلیغ مینماید.

شاعر و نویسنده چیره دست ازبکستان شوروی اشرف رشیدوف که بدون تردید بخصوصیت های زبان شعر دردی و مکتب ادبی بیدل آشنا نی دارد، با اساس قرار دادن سوژه این اثر سناریو یویی بنام «داستان دودل» نوشته گه از روی آن فلم هنری زیبایی نیز تهیه گردیده است. از آنجاییکه ابوالمعانی بیدل زرد مملکت مائستی بزرگ و علاقمندان فراوان دارد خواستیم این سناریو را که نخستین گام در جهت استفاده از آثار جاویدان این شاعر بزرگ شرق در جهان سینما و تئاتر می باشد ترجمه و با معرفی مختصر مؤلف آن بخوانندگان محترم تقدیم مینماییم.

اشرف رشیدوف در ۶ نوامبر سال ۱۹۱۷ در یک خانواده فقیر دهقان در منطقه «جیزوخ» زاده شد و پس از ختم دوره تحصیلات متوسطه شامل فاکولته فیلالوژی پوهنتون دولتی سمرقند گردید و در عین زمان وظایف نیابت و مدیریت مسئول جریده این ولایت را بعهده داشت. چندی بعد برای رشد استعداد شاعر جوان راه گشود و او را به جهت ایجاد ادبی سوق داد. استعداد عالی رشیدوف پس از ختم تحصیلات عالی از خلال اشعار و مقامات او در مطبوعات کشورش بدرخشیدن آغاز کرد.

محتوای نخستین آثار او را تجلیل احساسات عالی و وطن پرستانه و کارهای سازنده هموطنان و نیز ترنم آینه درخشان آنها تشکیل میدهد. در برخی از این آثار چون حمزه و قلب آزادی دوست شاعر میکوشد تمثال قهرمانان برخی از شخصیت های بزرگ تاریخی را در سایه حقایق تاریخی ترسیم نماید.

پس از سال ۱۹۳۹ که رویداد های مهم دگرگون کننده ای در مملکت رخ میدهد رشیدوف در فلمرو نویسنده گسی نیز گام میبندد و با الهام از کار خلاق مردم خود آسار گرانمایی بوجود می آورد. شروع جنگ کبیر وطنی همزمان با هر حله رشید شاعر جوان است. این حادثه آثار او را روح رزمندگی می بخشد، او هم آواز تمام شاعران و نویسندگان کشور خود از نخستین روز های جنگ با اشعار حماسی خود مردم را فرا می خواند تا برای دفاع از وطن بیاخیزند و دشمنان را منکوب سازند و حماسه معروف خون «بحکم قهر تاریخ...» را میا فریاند قهرمانان او درین اثر حماسی همان مردم پر تحمل از مجوی اند که ابزار کار و وسایل جنگ، و لباس زندگی آرام را به کسوت بیکار و نبرد مبدل ساخته اند.

رشیدوف در زمان اشتراک خود به جبهه نیز از کار ادبی دست نکشید. قسمتی از اشعار او که در جبهه سرود شده در مجموعه ای بنام «قهر...» در سال ۱۹۴۵ به نشر رسید. در یک سلسله آثاری از جمله «قهر...» «پندارهای شیرین»، «انتقام»، «خاطره یک قهرمان» و «بیکارگر» عواطف و احساسات درونی سربازان جنگجو و خصلت های عالی و وطن پرستانه آنان انعکاس می یابد و تعهد مقدس شان در پیشگاه مردم و وطن ستایش میگردد. درین مرحله شاعر زندگی قهرمانان و

رشیدوف در زمان اشتراک خود به جبهه نیز از کار ادبی دست نکشید. قسمتی از اشعار او که در جبهه سرود شده در مجموعه ای بنام «قهر...» در سال ۱۹۴۵ به نشر رسید. در یک سلسله آثاری از جمله «قهر...» «پندارهای شیرین»، «انتقام»، «خاطره یک قهرمان» و «بیکارگر» عواطف و احساسات درونی سربازان جنگجو و خصلت های عالی و وطن پرستانه آنان انعکاس می یابد و تعهد مقدس شان در پیشگاه مردم و وطن ستایش میگردد. درین مرحله شاعر زندگی قهرمانان و

رشیدوف در زمان اشتراک خود به جبهه نیز از کار ادبی دست نکشید. قسمتی از اشعار او که در جبهه سرود شده در مجموعه ای بنام «قهر...» در سال ۱۹۴۵ به نشر رسید. در یک سلسله آثاری از جمله «قهر...» «پندارهای شیرین»، «انتقام»، «خاطره یک قهرمان» و «بیکارگر» عواطف و احساسات درونی سربازان جنگجو و خصلت های عالی و وطن پرستانه آنان انعکاس می یابد و تعهد مقدس شان در پیشگاه مردم و وطن ستایش میگردد. درین مرحله شاعر زندگی قهرمانان و

چنین است: «همه چیز بخاطر جبهه» همه چیز بخاطر پیروزی «در دوام جنگ وطنی قهرمانان اوچه در جبهه جنگ اوچه در جبهه کار و تولید با این شعارها میزیستند و بجنگ و تولید می پردازند. رشیدوف پس از پایان نظر متدانه جنگ

«داستان دودل» رشیدوف با تمثایلهای موزون و پر جاذبه، سبک سلیس و روان، مضمون فشرده و احتوای ایده های انسانی و رزمنده خود و نیز از لحاظ بدیعی، انری است رمانتیک، عالی و پر قوت که داستان «گامدی وموند» بیدل را مضمون نوینسی بخشیده و سیر حوادث در آن در جهت تحکیم دوستی و تشدید روابط معنوی تاریخی بین مردمان هند و دیگر ملل منطقه تنظیم گردیده است.

داستان دودل

نسخه خطی کتابی قدیمی بنظر میرسد. هر صفحه آن با خطی نهایت نفیس و زیبای نگارگری های کار شده با حل طلا و تابلوهای رنگارنگ آراسته شده است. در آغاز صفحه سطرهای زیرین توجه ما را جلب میکند.

«اندک اقلیم هند... بود
مرد مغرور دل سیاهی بود
داشت رقاصه ای لطیف چو گل
پاک چون نور و نشه بخش چو گل
آواز را وی با صدای چنگ هم نواهی
مرد و ابیات فوق راهمانگ با آن میخواند
نگاه ماهه صفحه دوم کتاب می لغزد و در
آنجا میناتوری را که «گامدی» را در حال
رقص نشان میدهد میبینیم.
باز هم آواز را وی طنینی میآنگذد:
«در و جاهت به اوج حسن و جمال
عقل در وصف حسن و رقش لال»
حاصل الامردان بهشت نمود
هر چه بود آلت دو عالم بود
بزم... بی رخس حضور نداشت
با هزاران چراغ نور نداشت

«ابیات بین گیمه از نویسنده سناریو است. اشعار بیدل بدون گیمه نقل میشود.»

و حوادث را توسعه میدهند. رشیدوف ویتکویچ که در تالیف این سناریو با وی اشتراک دارد، تمثایلهای جدیدی داستان و تنبور سحر آمیز را با استفاده از سرودها، داستانهای فولکلوری و میناتورهای مربوط به هنر متدانه هند و ممالک همجوار ایجاد کرده اند.

در اثر بیدل فرمانروایی عادل بیا وی موندن بر میخیزد و او را بوصول گامدی می رساند، یعنی فرمانروایی عادل در نقطه مقابل فرمانروایی ظالم قرار داده میشود. طبعاً چنین تصویری در شرایط زندگی بیدل یک گام بجلو بود. اما رشیدوف درین قسمت داستان خلایقانه تصرف می کند و به جای تمثال فرمانروایی عادل، تمثال اتوپ چتر و نقاش را میآفریند. موندن بیاری اتوپ چتر و نوازندگان بوصول گامدی میرسد و فرمانروای مغرور هند در تحت تأثیر صدای افسونگر تنبور سحر آمیز نابود میشود و مملکت هند از ستم و بیداد آزاد گردیده، آرامش و امنیت استقرار می یابد.

«داستان دودل» بر محور این مضمون می چرخد که: زندگی سراسر بیکار است و بدون مبارزه نمی توان بازادی رسید. طوریکه گفتیم در جریان این کشمکش سر انجام پیروزی بیاری تنبور سحر آمیز تا مین میگردد تنبور سحر آمیز به مثابه ایدال بزرگی تمثیل میشود که قرنیا انسان در آرزویش بوده است و مگره های بیجده داستان تو مسط آن کشود میشود. حوادث داستان در زمینه عشق و بیکار جریان می یابد و و قایم مربوط به تنبور سحر آمیز همانگ با آن طرح گردیده است. آغاز هر حادثه، بدیع و دل انگیز بود. قبل از هر حادثه آیینی گرانی از اشعار بیدل و ابیاتی از اشعار خود موقت داده میشود و مادر ترجمه داستان، اصل اشعار بیدل و ترجمه ابیات مولف را بخوانندگان تقدیم مینماییم. این آیینی گرانی ارزش اثر را بلند میبرد و خواننده را به در جریان حوادثی که بعداً روی میدهند قرار میدهند.

آواز دا یره طنین انداز میگردد ولی میناتور همانطور ساکت و بی حرکت است چون بدقت مینگریم احساس می کنیم کم کم به حجم آن افزوده میشود ... ناگهان گامدی برقصیدن آغاز میکند .

او با لباسهای رنگارنگ موجدانوزیورات نفیس گرانبهای خود چون شعله آتش بیخ و تاب می خورد .

صدای دایره اوج میگیرد و ناگهان انگشتان ظریف نقاش چیره دستی که آخرین خطوط تصویر شکفت انگیزی را روی نابلو رسم میکنند در برابر چشمان ما پدیدار میگردد . در یک اتاق نسبتاً کوچک سرای نقاش معروف «آتوپ چتر» مشغول رسم کردن نابلوی «رقص گامدی» دیده میشود .

نوازندگان با «وینا» ، «بلوری» و دیگر آلات موسیقی بناوختن آغاز می کنند و صدای دایره در ماحول می پیچد . گامدی در حالیکه رقص معروف مردم هند را در حضور فرمانروای هند اجرا میکند در برابر دیدگان ماجلوه می میشود . رقص بغایت روح انگیز و دلنشین است و چنان با مهارت و استادی اجرا میشود که نمیتوان از عهده وصفش بدر آمد .

انگشتان آتوپ چتر بعد از آنکه برای آخرین بار روی نابلو مینویسد ، مویک نقاشی را بر زمین میگذارد . بنگا با توقف صدای موسیقی ، گامدی نیز از رقص باز میایستد ، فرمانروای هند که بدقت سوی میناتور چشم دوخته است به نقاش مینگرد :

«بهتر و استعدادت هزار آفرین ! آتوپ چتر بازمین بوسی تعظیم میکند . اما او به سخنان خویش ادامه میدهد :

« دستور میدهم تا همین امروز چشمان او را از گامه بیرون بکشند ، تا نتواند بار دیگر این تصویر را بکشد . اساساً ازین کار هیچگونه ضروری نخواهد دید چه بجای آن ، دو گوهر گرانبها از خزانه خویش خواهیم گذاشت و رو به آتوپ چتر نموده ادامه میدهد ، ترا در گوچه نمی افکنیم ، در قصر ، در همینجا نگاهت میداریم ، تا می توانی خواهی خورد و خواهی نوشید .

توریکه در چشمان آتوپ چتر مینرخشد ، ناگهان خا موش میشود و بلا درنگ زانویه زمین زده تعظیم گنان میگوید :

« ای توانای سولت دستگاه وای ، زینت بخش اریکه فرمانروایی ! از لطف شما بغایت ممنوم .

صدای گامدی که حاکی از ناراضی اوست بگوش میرسد :

« چوری من سرخ بود ، اما نقاش آنرا برنگ زرد کشیده است .

فرمانروا به میناتور خیسره میشود : « واقعاً چوری اوسرخ است اما تو چرا برنگ زردش رسم کردی ؟ نقاش سر فرو می افکند :

« عالم پناها ! رنگ زرد کاملاً تمام شده بود علاوه برین پیراهن گامدی دارای رنگ زعفرانی موجدان است . عالم پناها رنگ سرخ با این رنگ خیلی خوب هماهنگی دارد .

گامدی اعتراض گنان میگوید : « هرگاه چوری سرخ مورد علاقه ام میبود خودم آنرا بدست میگردم ، ولی من که چوری زرد بدست دارم حالا باید چوری زرد را رسم کند . فرمانروا به امیر بیک چشم دقیق میشود :

بر رنگ سازان بگو تارنگ زرد حاضر کنند . امیر خراج میشود و اوسرخان خود ادامه میدهد حالا رنگ حاضر میکنند نقاش برای توجوری زرد رسم خواهد کرد .

گوش کنید ، او چوری زرد را برنگ سرخ رسم کرده اما حالا میتواند آنرا برنگ آبی بکشد مخصوصاً که رنگ آبی با پیراهن من خیلی تناسب دارد . چه فرق میکند هر دو رنگ برای من یکسان است . من میروم چوری آبی خود را بیاورم - آتوپ چتر تبسم گنان سوی فرمانروای هند مینگرد :

عالم پناها ! دانشمندان گفته اند هنگامیکه شماره ۵۱

« کتری میخواهد زردا به عسره ظهور بیاورد متوجه میشود که تمام مواد اساسی کار آمد را در ایجان مرد بکار برده است - لذا در اندیشه فرو میرود و سر انجام پس از فکسر دورون داز انعطاف پذیری نیشگر و نفا ست گل - اشک چشم آبرو بی فراری شمال ، کم ، چرتی خرگوش و غرور طاوس شیرینی عسل و خشم ببر ، شراره و سردی برف زیرگی درنا و صداقت مر غابی وحشی - ر فتار کبک و سرود کبوتر را بهم میامیزد - و از مجموع آنها زردا میافرید فرمانرو از جابر میخیزد .

« سخن حق است و چشم به گامدی دوخته دوام میدهد سخنان چون نشت بر چان می نشیند بهر حال باکی ندارد اگر دلت میخواهد آبی باشد تصویرش با چوری آبی کشیده شود .

بعد از آنکه گامدی چند جانی در برابر میداردا هسته توقف میکند و با اطلاع نقاش میرساند .

« فرار از این بازار در تصویر خود هم راه مده ! حتی اگر در اعماق اقیانوسها بدر شکم ماهیان هم پنا عنده شوی از چنگ ما بیرون نخواهی رفت - و از در خارج میشود .

گامدی در حالیکه آتوپ چتر را رهنمایی میکند میگوید :

« با من بیانا چوری آبی خود را بیاور تا نشان دهم گامدی بچلو حرکت کرده آتوپ چتر را از عقب خود میکشاند .

نوازندگان نگران به گامدی و نقاش جابجا میمانند گامدی نقاش را از تنگه ای با خود میبرد و با زهر خند حرف میزند :

« فقط آدم دیوانه میتواند از کشیده شدن چشمانش توسط امیر سرور باشد .

آتوپ چتر با تبسمی صمیمانه با سخ میدهد :

« عجیب است اینکه انار خام را من بخورم اما دندان تو ازین بیدم مگر نشنیده ای که گفته اند :

اگر ... روز را گوید شب است این باید گفت : اینک ماه و پر و این گامدی جابجا ایستاده میشود :

« پس چنین است ! بهر حال بگذار برنگ سرخ باقی بماند و تصویر را بدست او میدهد بیخ داخل شده این انگشت را به دربان بده ترا ازین جا بیرون میکشد حالا برو ! دروازه عقبی را میکشاید .

آتوپ با چتر بار امی میرسد . آیا بازگشتم لازم است ؟ گامدی با ممانت جواب میدهد :

« هرگاه علاقه داشته باشی چشمان خود را بدرهای گرانبها عوض کنی - حتماً بر خواهی گشت .

« از احساسات سیاستگذارم - آتوپ چتر ایثرا میگوید و از آنجا خارج میگردد گامدی پس از آنکه صمیمانه او را بدرود میگوید ، دروازه را مینندد و لمحه ای در سکوت فرو میرود و سپس نزد نوازندگان آمده دستور میدهد :

« بنوازد ! آواز ساز در نالار می پیچد و گامدی با شور و هیجان به رقصیدن آغاز میکند صفا جلدیدی از کتاب کوهن گشوده میشود و وی صفا این سطور نمایان میگردد .

عجبتان مطربی مودن نامی سرخوش نشه طرب جا می داشت در عالم سنواد دگر کوس ایسا ل اشتیبار هنر علم موسیقی اش به اوج کمال بدر سازش تبی زلفش هلال

جایگاهه ای بنظر میرسد . مودن روی فرش نشستی نشسته است . او بر ناور زیبا ست . لاله ای سر خراکت و تازه در گوشه گلا هش مینرخشد .

اشخاص گوناگونی دور هم گرد آمده اند . ساقی از مشک می در قلع میریزد در یک سمت جایگاهه در تنو ری داغ که نزدیک تخت بلند قرار دارد نان میزند . نانوا قرص نان گرمی را از تنو کشیده روی تخته میپزد .

رسم گامدی : اثر رسام : پ . وارنگن

مودن چشمک زنان بسوی او تبسم میکند و تنبورش را بدست گرفته اهنگی دلنشین مینوازد و همراه با آن قصیده سیدای نفسی را در وصف تنور مشتعل و نان گرم زمزمه میکند ...

از هر طرف صدای تحسین بلند میشود . مودن آخرین بیت شعر را میسراید :

سای ساقی مهربان می در قلع ریز و از تشویش زندگیم رهایی بخش ! گسایکه در جایگاهه نشسته اند دوستانه میخندند . ساقی پیاله پر نقش و نگار را با مال از می به مودن تقدیم میکند . مودن بعد از آنکه جرعه ای چند مینوشد آنرا به درویش سر گرانی که رو برویش نشسته است تعارف مینماید .

« درویش بنوش تا ببار دلت رابشوی ! درویش با تعظش تمام پیاله را لاجرعه سر میکشد .

او نقاش مسافر - آتوپ چتر است . ریش آبی و رسیده - چهره سوخته از آفتاب و لباسهای کهنه خاک آلودش نشان میدهد که از راهی بس دور و دراز می آید .

درویش پیاله را باز میگردد و اینطور رلب سخن میگوید :

« شعری که در (عشق) نان سرودی خیلی جالب و خوشایند بود . حالا خواهش میکنم نادر پیاله عشق واقعی - عشق بسا در - رای .

مودن میخندد : « عشق یار آه . درباره آن نسخوا عسم سرود .

درویش امی میکشد . در جهان چنان یک ماهرویی وجود دارد که جمالش در دیدار نخست حیات و در دیدار دوم

مها میبخشد . اگر بگویم که این سری پیکر رب النوع عشق دلدادگان خود است بظلمت نرفته ام . خود نیز هنگامیکه آه میکشد زمین و آسمان را در آتش میافکند .

مودن شاه خنده سر میدهد : « سخنانیکه در باره عشق واه واسوس بر زبان میرانی - فسانه ای است که توسط درویشانی چون تو پرداخته شده است . فقط برای اینکه از زنان ما پول بیشتر بدست آورید .

« میخواستم اورا بتو نشان دهم اما مترسم بایک دیدن از عقل و خرد بیگانه گردی مودن باز هم میخندد :

« عه عه . عه . کجاست نشان بده ، میخوام بیکبار او را ببینم تا معلوم شود . که از عقل و خرد که بیگانه میگردد - من و با آن ماهرویی زیبای تو ؟

« خوبست پس او را ببین ! آتوپ چتر بسته ای را از بغل کشیده به باز کردن شروع میکند و ازین آن میناسود (رقص گامدی) را بیرون کشیده به مودن نشان میدهد .

تمام گسایکه آنجا نشسته اند از جفا چیده برای دیدن میناتور به جنب و جوش میافتند .

مودن احساس میکند که چشما نشخیری میکنند . بادستان خود چشمانش را مینندد و باز میکشاید و بر روی تصویر خیره میماند . پس از لحظه ای تامل دورانی در سوا احساس میکند و با صدای گرفته میرسد :

« او در کجا ست ؟ و نامش چیست ؟ (باقی دارد)



رسم گامدی : اثر رسام : پ . وارنگن

نجوم و احکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

نکاتی درباره منسوبات و نظرات کواکب

دو سیاره باهم مقارنه دارند مثلا اگر زهره در درجه ۲۷ حوت باشد و مشتری نیز در همان درجه از حوت داخل شود این حالت را مقارنه زهره و مشتری می نامند .

مقابله :

هرگاه دو سیاره به اندازه ۱۸۰ درجه از یکدیگر فاصله داشته باشند یعنی یکی در یک برج و دیگری در برجی که نسبت به آن برج هفتم محسوب میشود ، قرار داشته باشند ، این حالت مقابله نامیده میشود ، مثلا اگر مریخ در پانزده همین درجه سنبله و قمر در پانزده همین درجه حوت قرار داشته باشد ، مقابله قمر و مریخ واقع شده است .

تشلیت :

اگر یک سیاره در درجه معینی از یک برج باشد و سیاره دیگر در همان درجه از برجی که با آن برج ۱۲۰ درجه (یاثلث ۳۶۰ درجه فلک) فاصله داشته باشد ، واقع شود ، این حالت تشلیت خوانده میشود . مثلا اگر ماه در درجه بیست و یکم اسد باشد و زحل در درجه بیست و یکم قوس یا در درجه بیست و یکم حمل قرار داشته باشد بین آنها تشلیت واقع میشود .

تربیع :

در صورتیکه یک سیاره در برجی که ۹۰ درجه (تربیع در جات فلک) با آن برجی که سیاره دیگر در آنست فاصله داشته باشد بین آن دو سیاره نظر تربیع واقع میگردد مثلا اگر عطارد در درجه بیستم ثور و زحل در درجه بیستم اسد یا در درجه بیستم دلو باشد تربیع عطارد و زحل دست .

تسدیس :

اگر دو سیاره از یکدیگر باندازه شصت درجه یا سوس در جات فلک فاصله داشته باشند ، بین آنها حالت تسدیس واقع میشود مثلا اگر مشتری در درجه هشتم جوزا و مریخ در درجه هشتم اسد یا در درجه هشتم حمل باشد تسدیس مشتری و مریخ

و شرف و عبوط و دیگر خصوصیات سیارگان بحث شده است اما منسوبات آنها بعقیده اهل تنجیم از این قرار است :

قمر ، ستاره نمایندگان سفیران و قاصدان و مسافران است ، ضمنا احکام مربوط به بیگانگان نیز از آن استنباط میشود ، عطارد ، ستاره نویسندگان و محاسبان و دیوانیان و دانشمندان است ، زهره ستاره زنان و خوانندگان و نوایندگان و شاعران و هنرمندان است ، آفتاب ستاره فرمانروایان است ، مریخ ستاره لشکریان و جنگجویان است مشتری ستاره قاضیان و اشخاص روحانی و مالداران عالی رتبه است و زحل ستاره پیر مردان و زارعان و مالداران و روسای فامیلهها میباشد

اتصالات کواکب :

منجمان احکامی برای اتصالات کواکب ، اهمیت بسیار قایل شده اند ، مقصود از اتصال ، حالت های مخصوصی است که بین دو سیاره اتفاق می افتد ، گاهی رو بروی یکدیگر واقع میشوند ، گاهی در یک برج اجتماع می نمایند و زمانی بفاصله معینی از یکدیگر دورند این حالت ها را ، نظر نیز میخوانند نظرات کواکب از این قرار است :

مقارنه :

اگر دو سیاره هر دو در یک درجه از یک برج واقع شوند ، میگویند آن

مربوط به املاک و نیز احکام مربوط به پایان کارها را از این خانه استخراج مینمایند . خانه پنجم به احکام مربوط به شادمانی و عیش و خیر خوش و سوقات متعلق است ، خانه ششم به خدمتکاران و حیواناتی که متعلق به شخص مورد نظر میباشد تعلق دارد ، حکم بیماری ورنج نیز از این خانه دریافت میشود ، خانه هفتم (و تدریس غارب) به همسر و شرک تعلق دارد خانه هشتم مخصوص احکام مرگ و میراث و بیم و هراس میباشد ، احکام مربوط به مسافرت های طولانی و نیز آنچه مربوط به علم است ، از خانه نهم استخراج میشود خانه دهم (و تدریس السماء) به کارهای دیوانی مربوط است ، احکام مربوط به ما در رانین از این خانه دریافت مینمایند . از خانه یازدهم احکام مربوط به خوشبختی و امیدواری را استنباط میکنند ، ضمنا را جمع به دو ستان شخص ، علاوه بر آنچه از خانه دوم فهمیده میشود ، از این خانه هم معلوماتی دریافت میکنند خانه دوازدهم به احکام مربوط به بدبختی تعلق دارد ، ضمنا احکام متعلق به دشمنان و همچنان احکام مربوط به چهار پایان بزرگ از این خانه استنباط میشود .

منسوبات کواکب :

درباره عقاید منجمان راجع به کواکب سیعه (سیارات) در شماره های پیش مطالب زیادی از جمله در باره سعادت و نحوست و طبیعت

در شماره گذشته نمونه ای از زایجه طالع تقدیم شد و ضمنا برای دریافت مفهوم رمزها و اشارات داخل زایجه توضیحاتی داده شد و قرار بود که در این شماره راجع به منسوبات خانه ها و نظرات و احکام سیارات و بروج مطالبی بیان شود و اینک تاجایی که رعایت اختصار اجازه میدهد ، معلوماتی درین باره تقدیم میشود :

منسوبات خانه ها :

بطوریکه در زایجه دیده شد ، خانه ای که بنام و تدریس شناخته شده و خانه اول زایجه محسوب میشود به برجی که طالع بود اختصاص یافته است و برجی که بعد از آن طلوع میکند ، به خانه دوم و بالاخره برج ماقبل طالع در خانه دوازدهم قرار داده میشود .

خانه اول یا خانه طالع را منجمان احکامی به عمر و زندگی و تن و جان کسی که زایجه را برایش میکشند منسوب میکنند و همچنین احکام مربوط به شروع کارها را از همین خانه طالع استنباط مینمایند . خانه دوم به کار و کسب و اداری تعلق دارد و احکام مربوط به دوستستان و رفقای شخص نیز از همان خانه دریافت میگردد . خانه سوم متعلق است به برادران و خواهران ضمنا احکام مربوط به تحویل ازجایی به جای دیگر از این خانه استنباط میکنند . خانه چهارم (خانه تدریس الارض) به پدر و اجداد تعلق دارد ، مطالب

احتراق:

مقارنه هر يك از سیارات را با آفتاب، بجهای مقارنه، احتراق می خوانند، مثلا اگر آفتاب و مریخ هر دو در يك درجه از برج معینی باشند نمیگویند: مقارنه آفتاب و مریخ، بلکه میگویند احتراق مریخ و از این کلمه احتراق فهمیده میشود که سیاره ای که با مریخ در آن برج قرار دارد، آفتاب است اما مقارنه آفتاب و ماه را اجتماع نیرین میگویند.

احکام اتصالات:

منجمان احکامی برای هر يك از انواع نظرات کواکب، حکمی قایل شده اند نظر تثلیث و تسد یس و سیاره را نظر دوستی میدانند و نظر مقابله و تریب را نظر دشمنی می پندارند اما مقارنه را در صور تیکه با ستاره سعد باشد نیک و اگر با ستاره نحس باشد، نیک می دانند و اگر مقارنه با آفتاب باشد «احتراق» آنرا در کمال نحو ست میدانند نظر دو ستی دو ستاره سعد «مانند» مشتری و زهره را بسیار خوب و نظر دوستی دو ستاره نحس «مانند» زحل و مریخ را اندکی بد میدانند و نظر دشمنی دو ستاره سعد را دشمنی کامل و نظر تریب نیمه دشمنی اندکی بد و نظر دشمنی دو ستاره نحس را بسیار بد میدانند اما نظر دوستی يك ستاره نحس به يك ستاره سعد اندکی خوب است و نظر دشمنی يك ستاره نحس به يك ستاره سعد یا ماه با یکدیگر یا با ستارگان دیگر بسیار خوب است و نظر دشمنی آنها با یکدیگر یا با ستارگان دیگر بسیار بد است و نا گفته نماند که نظر های دوستی و دشمنی هم عموما يك سان نیست بلکه نظر تثلیث دوستی کامل و نظر تسد یس نیمه دوستی است و به همین قیاس نظر مقابله است و بنا بر این سعد و نحس بودن اتصالات به تناسب کامل بودن یا نیمه بودن دوستی یا دشمنی فرقی کند.

شماره ۵۱

حیز ستارگان

قبلا گفته بودیم که منجمان احکامی برج حمل را روزی «نهاری» برج ثور را شب «لیلی» میدانند و به همین ترتیب جوزا، اسد، میزان، قوس و دلو را روزی و سرطان، سنبله، عقرب، جدی و حوت را شبی می پندارند، اکنون باید دانست که به عقیده آنها بودن ستاره روزی به هنگام روز در وتد السماء و بودن ستاره شبیه به هنگام شب در وتد السماء از لحاظ زایجه، بسیار نیک است و این حالت را بودن ستاره در حیز خودش می دانند، بعضی از منجمان احکامی این حکم را توسعه داده تنها به وتد السماء منحصر نمیدانند بلکه مطلق بودن ستارگان روزی را در روز در آسمان و ستارگان شبی را در شب در آسمان به بودن آن ستاره در حیز خودش تعبیر میکنند و نیک میدانند، بطور مثال اکنون که از سال شمسی برج حوت است و هنگام طلوع آفتاب، ستاره حوت طالع میشود، طبعا بدنبال آن در روز برجهای حمل، ثور، جوزا، سرطان و اسد نیز طلوع میکنند پس بودن برجهای حمل و جوزا و اسد که روزی میباشند هنگام روز در آسمان، حتمی است و این سه برج اخیر الذکر را در خیر آنها میدانند

و دلیل قوت آنها می شمارند. «حیز بفتح اول و کسر و تشدید دوم خوانده شود».

فرج و ترح:

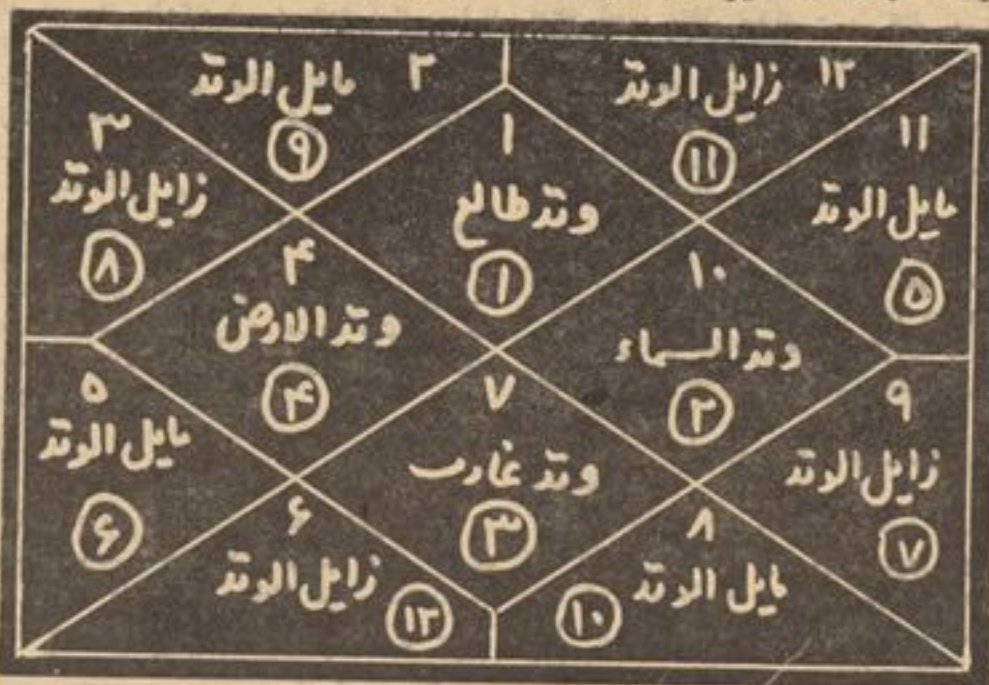
استخراج حکم از زایجه منحصر به آنچه تا کنون یاد شد نیست بلکه موضوعات دیگری را هم در نظر میگیرند که از آنجمله فرج و ترح سیارات است.

مقصود از فرج خوشحالی و از ترح بد حالی سیاره است، منجمان احکامی عقیده دارند که سیارات هفتگانه در بعضی از خانه ها «خانه های زایجه» نحو شحال و در برخی از خانه های مایل الوتد خانه هایی فرج و ترح بدین قرار است.

قمر در خانه سوم، عطارد در خانه اول، زهره در خانه پنجم، آفتاب در خانه نهم، مریخ در خانه ششم، مشتری در خانه یازدهم و زحل در خانه دوازدهم فرج دارند.

و قمر در خانه نهم عطارد در خانه هفتم، زهره در خانه یازدهم، آفتاب در خانه سوم، مریخ در خانه دوازدهم مشتری در خانه پنجم و زحل در خانه ششم ترح دارند و بد حالند.

پس اگر در زایجه دیدیم که قمر در خانه سوم آمده است، بمعنی اهل تنجیم فرج دارد و اگر مثلا مریخ در خانه دوازدهم باشد ترح دارد و این فرج و ترح را در استخراج حکم موثر میدانند.



درین جدول که معمولا بر ای کشیدن زایجه بکار میرود خانه های مایل و زایل نشان داده شده است. اعداد خارج از دایره، ترتیب طبیعی خانه ها را نشان میدهد و از اعدادی که بین دایره آمده است درجه قوت خانه ها را مطابق عقیده منجمان احکامی به ترتیب می توان یافت بشماره اول آن در کمال قوت و شماره دوازده آن یعنی خانه ششم به ترتیب طبیعی در نهایت ضعف است.

مایل و زایل:

موضوع دیگری که باز هم مربوط به زایجه است، خانه های مایل الوتد و زایل الوتد است مقصود از خانه های مایل الوتد خانه هایی است که پلافا صله بعد از خانه های اوتاد چهار گانه می آید و منظور از خانه زایل الوتد، خانه هایی است که بعد از خانه های مایل الوتد می آید.

واهل تنجیم یا در نظر گرفتن منسو بات و احکام ستارگان که در خانه های مایل الوتد و زایل الوتد آمده است و قوت وضعی که برای هر خانه قایل شده اند در استخراج احکام علاوه بر آنچه پیشتر گفته شد اظهار نظر میکنند.

قوت خانه ها را به ترتیب زایل تعیین کرده اند:

خانه های اول و دوم و هفتم و چهارم به ترتیب از دیگر خانه ها قوی ترند.

خانه های یازدهم پنجم و نهم و سوم به ترتیب بعد از چهار خانه ای که پیشتر ذکر شد از دیگر خانه ها قوی ترند.

خانه های دوم و هشتم به ترتیب از خانه هایی که یاد شد ضعیف ترند و خانه های دوازدهم و ششم را از همه ضعیف تر میدانند و بعضی از منجمان اصلا این دو خانه اخیر الذکر را از طالع ساقط میدانند و بطور کلی میگویند بودن ستاره در خانه های قوی تر نشان میدهد که تاثیر آن ستاره زیاد تر است و در خانه های ضعیف تر کمتر و در خانه دوازدهم و ششم بی اثر می باشد.

مذکور و مونت:

قبلا گفته شده بود که برجهای روزی را مذکور و برجهای شبی را مونت میدانند، حالا باید دانست که خانه های طاق زایجه را مذکور و خانه های جفت را مونت میدانند و بودن ستاره مذکور در خانه مذکور و ستاره مونت در خانه مونت دلیل قوت ستاره می پندارند و اگر عکس این حالت باشد آنرا دلیل ضعف ستاره می شمارند و این قوت یا ضعف را در استخراج احکام موثر میدانند.

بدتر از مرگ

از اینجا با ما همراه شوید

ترجمه: دکتر شهسوار

صدای زنگ تیلیفون بلند شد. سلینا امرانه فرمان داد:
-گوشی را بر دار میخوام منتهی به مکالمات شما گوش بدم.
هرتوب گوش را برداشت و شروع به صحبت کرد. آنسوی تیلیفون از مطبخ حرف میزد و میگفت: من شریف داود راجا یسی فرستادم تا نیم ساعت دیگر بر میگردد. مرد عرب افزود: گوش کن من چند لحظه با دخترت صحبت می کنم. و بعد نگاهی به تیانچه افکند و بعد سر برگرداند و ادامه داد: کار مهمی است و میخوام دگر باره اخلال نکنی.
گوشی را روی تیلیفون گذاشت و بسوی دختر نگاه کرد. سلینا تبسمی بر لب داشت. مرد عرب گفت: بتو کمک خواهم کرد آیا بعد از بدتر از من حمایت خواهد کرد؟
-تو در کجا نیکی را فراموش نمیکنند.

-پس باید روی بام بر آیم زیرا تمام درها بشدت محافظت میشود و هیچ کس از نظرس محافظین پنهان نمی ماند. بهترین راه فرار از راه بام است.

سلینا قبول کرد. شریف پیش او از دنبال حرکت درآمدند و از زینته ها با لا رفتند و آنجا باتاق کوچکی زیر آهن پوش داخل گردیدند. این اتاق مخصوص دستگاه بسیم بود. شریف شیشه سقف آنرا جدا کرد و بعد موقعیکه نیم تنه خود را از آن گذراند، سلینا داد زد: همه اینجا باش. شریف تو رفت کرد. سلینا یک جوی را روی میز قرار داده گفت: اکنون بالاشو آماده نیست. پشت بطرف سوراخ به ایست و به آواز بلند آنگذر که من بشنوم بشنودن اعدان آغاز کن.

هنوز شریف تا پنج نشه شده بود که از پشت سر شرفه یی شنید و وقتی سر گشت دید دختر روی بام بود و تیانچه را هنوز هم در دست داشت. شریف دوباره پیش سلینا به حرکت درآمد. چند لحظه بعد شریف در جای خود نشسته سیگاری آتش زد و گفت:

-هرچه باشد تا تارک شدن هوا باید صبر کنیم بعد میتوانی فرار کنی.

-بگو میتوانم فرار کنیم.
همینکه هوا تارک شد هر دو راست شدند. در یکی از زوایای تعمیر یک زینته اطفالی وجود داشت. سلینا بدون اینکه یک لحظه تیانچه را از دست دور کند بدنبال او رفت هر دو پایین شدند. وقتی بطیقه اول رسیدند شریف بایک خیز خود را به آنسوی فاصله رساند و سلینا روی نردبان تنها ماند. شریف گفت: میتوانم بشما کمک کنم، پرنسس عزیز؟
-خیر.

سپس دوباره را مجدداً بالا رفته بعد جست زد و پهلوی شریف در آنسوی خسلا گام، قرار گرفت و شریف حیرت زده او را مینگریست. شریف سعی کرد یکی از پنجره های مجاور را باز کند اما دید قفل است لاجرم به سلینا گفت که با تیانچه اش شیشه پنجره را بشکند. در عین حال لایتر خود را روشن کرد. سلینا با دست تیانچه بشیشه زد. شیشه

پارچه پارچه شده فرو ریخت و صدای خفیف شکستن آن يك لحظه هر دو را تسكان داد. شریف فوراً از خسالی شیشه شکسته دست پیش برد و پنجره را کشود. از داخل یک اتاق تقریباً متروک گذشته بیرون آمدند. آنجا یک اسانسور موجود بود. شریف در اول این راکه اسانسور چه کاری انجام میدهد به سلینا توضیح کرد بعد او را سوار اسانسور کرد و به طبقه تحتانی فرود آمدند. شریف در بزرگ حیاط را کشود. آنگاه وقت هر دو در خیابان بودند و شریف در بزرگ را دوباره بسته بود.

لندن پیش روی شان گسترده بود و از جمعیت جوش می خورد. چراغهای خیره کننده اتو مویلهایی که در رفت و آمد بودند، اتو بوسهای بزرگ شهری همه برای سلینا چیز جالب و حیرت آوری بود. سلینا هنوز دستش روی قنداق تیانچه که از یک دوجیبش قرار داشت، محکم بود. شریف آهسته بازوی او تماس گرفته گفت:

-عجله کنیم پرنسس من!
-کجا برویم؟ اینجا ما را تعقیب خواهند کرد.

شریف از بازوی او گرفته، در حالیکه چشمان سلینا از ترس و حیرت پیش از حد طبیعی گشاده مانده بود او را به یک استگاه مترو وارد کرد.

آنجا در نظر سلینا مثل یک بیابان جلوه کرد. با مردمی که با سرعت در رفت و آمد بودند و ترنهاییکه مانند غول بیابان غرش گنا ن بوق آسا می رسیدند و می رفتند. زینته های اتوماتیک دوار که پراز انسانهای عجول بود و بی وقفه گروهی را پایین و گروهی را بالا می برد، در نظر سلینا بیش از حد تصور شگفتی آورده بود. همچنان ایستادش در برابر یکی از درهاییکه خود باز بسته می شد، تماس دست شریف بزرگ بازویش و راندن او به داخل یکی از ازین غولها، بعد چراغهای رنگارنگ، استگاههای مختلف و اعلامات گوناگون که

گریح عضو باز نشسته سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس از گذشته شدن معشوقش «تسا» در یکی از ایستگاههای متروی لندن، انتقام او را می گیرد و سپس از شدت غصه به یکی از جزایر یونان آندرا کرده نزد پدر خوانده اش سرفالینو منزوی میشود. در همین وقت آقای لومیس که درین سازمان سمت مهمی دارد، دوباره به جستجوی او برآمده با اصرار او را وادار میکند تا با ظرف صیانت منافع انگلستان در یکی از جزایر نفت خیز خاور میا نه ماموریت جدیدی را بپذیرد و از جان ناکوس میلیونر یونانی و همسرش فلیپ که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده و به وسیله فریفتن آنان لطمانی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد، محافظت کند.

تقریباً نیم ساعت طول کشید، همه وهمه برای او مثل حوادثی جلوه میکرد که در رویا های خودش میدید و کثیراً غیر قابل قبول بود. بعد بار دیگر وارد یک خیابان سطح زمین شدند. بعد از نیم ساعت سفر در مترو وقتی بجاده برآمدند، یک لحظه سلینا فکر کرد که گویی صبح شده است و لی ترا فیک سنگین خیابانی اینبار خیلی بیشتر از نخستین مرتبه به نظرش وحشت آور آمد.

شریف یک تاکسی صدا زد. هر دو سوار شدند. باز هم مدتی ازین خیابان بغلیان دیگر دور زدند تا موقعی که بسوی مخصوص آب تایمز بدماغ اوردید.

پساده شده به یکی از عماراتی که چندان جالب توجه نبود، داخل شدند. یک کتفتر مستخدم چینی آنرا بیکی از اتاقها هدایت کرد. این اتاق یک بستر یک چوکی، یک میز و یک حوله بسیار نازک را در نظر اول ارائه میکرد و گویا روزانه اش ۵ پوند بود. شریف فوراً پول را تازیه کرد و گفت:

-برای شما اینجا جای مطمئنی است. چینیها به شترهای خود امانت نمیکنند دلیل آنکه اینقدر قیمت اتاق بلند است، در همین امنیت کامل آن است. سه روزه گویا را دادم و برای خودم فقط پنج پوند دیگر باقی مانده است.

آیا نزد شما پول کافی موجود است پرنسس من؟
سلینا دست بجیب پتلون خود برده یک دانه طلای بزرگ که برق میزد بیرون آورد و روی میز گذاشت. سپس در حالیکه به برداشتن پول اشاره میکرد خطاب به شریف گفت:

-من خیلی کمک کردی، برای چه؟
-اولاً از شما خیلی میترسم. بعد هم شما را قابل تقدیر میدانم. وانگهی دو پنجه پهلوی شیبیل نیز هست و اگر بخواهد میتواند مرا بقتل برساند معذک چون از او خوشم نمی آید، این خدمت را بشما انجام دادم.

سلینا نگاهی به او افکند. فرمان داد:

-درست ادامه بده.
شریف ادامه داد:

-تمام مصروفیت مرا کار کردن برای زاربا تشکیل میدهد. ولی ازین موضوع گویا است هیچ خوشم نمی آید. اگر شیبیل بخواهد آنرا در مورد غیر تجارتنی و صلح آمیز باگسی معامله کند، ازین کار جلوگیری خواهم کرد. البته اگر موفق شده بتوانم اونیز این را میداند. حال شما بگوئید پرنسس عزیز، من چه باید بکنم؟

-بدرم بشما کمک خواهد کرد.
من از بدتر آنهم هیچ خوشم نمی آید از شما هم ولی تنها چیزی که مرا با این کمک تشویق کرد، شجاعت شما بسود که

مکتم.
درین صورت جای دیگری برو و در آنجا هر چیز را از نو شروع کن.
این دفعه دست سلینا بایک گشت از آن پولها از جیبش بیرون آمد و در حالیکه آنها را بطرف شریف پیش میکرد، گفت:

-بتو فقط پول داده میتوانم. فرار مرا تسبیل کردی و این مبلغ برای جیره این خدمت تست. را سستی تو باید شیبیل را می کشی.

-نه این قدرت را ندارم.

ساکر میتوانستی این برای تو خیلی بهتر می بود. در حال برای فعلاً خیلی از تو ممنون می شوم اگر دریافتن مردی بنام کریج بامن معاونت کنی.

لومیس انگشت روی زنگ در نهاده منتظر باقی ماند. ده ثانیه، پانزده ثانیه گذشت. کم کم عصبانی می شد. در ثانیه بیست و پنجم وقتی صدای کریج بگوش رسید که بلسی میگفت:

بمجرد باز شدن در لومیس به غرش در آمد که چرا در را زودتر باز نکرد؟ و لی همینکه سر برداشت کریج را بالای سر خود دید در حالیکه تیانچه اش نیز در دست او بود و در عین حال بسوی اتاق خواب مینگریست. لومیس پرسید: مگر رفیق هم داری که آنجا پنهانش کرده بی؟

-آه، بلی، راجع به بعضی امور صحبت می کردیم. میتوانم بتو یک چوکی تعارف کنم؟

-آیا پنا بسونی آنجاست؟

کریج سر خود را علامت مثبت جنبانید. بسوی اتاق خواب رفت. چند کلمه به سرگوشی صحبت کرد بعد بیرون آمده و در باب اتاق خواب را از بیرون قفل کرد و خطاب به لومیس گفت: ترانه بیند بهتر است در غیر آن اعضا بش بهم می خورد.

لومیس از میان دانههای بسم فشرده اش کنزری براند بعد بطرف بزرگترین کوچ اتاق کریج حرکت کرد، خرخر کتان روی آن قرار گرفت:

سدرمورد تعقیبی که از او بعمل می آید نسبت بمن ناراض استی ولی من ناچار بودم مطمئن شوم زیرا نمیتوانستم کار را به شانس حواله کنم.

بعد بگو چ تکیه داده در حالیکه دستهاش را روی شکم قرار داده بود گفت:

خوب، خبرهای تازه چه داریم؟ سلینا فرار کرده است.

طبعاً باید بحرم برگشته باشد. مسن خودم بادست خود او را سوار هوا پیمسا کردم.

خیر، اون توانست بحرم بر گردد. تا عدن رفته توانست در آنجا او را گرفتار کردند.

پوتولی که اقامت داشت حمله برده نفراتش را گشتند و قراریکه گفته شده رهبر دسته یک نفر انگلیس بوده است.

شاید شبیل؟

ساری. اکنون هم فکر میشود در گرد و پیش ما همینجا در لندن خواهد بود.

بازگشت او ضروری بود زیرا اونمی خواهد تا کسوس رابه آسانی از دست بد هد. چنین نیست؟

چطور توانسته بیاید؟ آیا میتوا نیم او را پیدا کنیم؟

لومیس غریب ولی ادامه داد:

کمی سنگین باش پسر و حوصله کن. هفته گذشته یک صندوق بزرگ بمنسوان سفارت زاروب مواصلت کرد. ظاهراً یک سبت مکمل غذا خوری مرکب از ۱۴۰ پارچه ظروف و سایر لوازم.

در ظرف این سال البته این این سوومین صندوق است که به همین عنوان وارد میگردد. بهر حال هر دو نفر در میان یکدیگر ازین صندوق قبا بوده اند. بعد هم دختر را بهر کز خود برده زندانی کردند. در حقیقت ما اینطور فکر میکنیم.

سوالا هم فرار کرده است؟

سایتیم یک تخمین است. مامحل زندان او راحت نظر گرفته بودیم. آیا می شنوی؟

در یکی از ایستگا های مترو پلیس سیار مامو عرب دیده است. یکی مرد ضعیفی است بنام شریف که ما او را می شناسیم و دیگری هم دختر. دختری که زیبا بوده و در تن خود جاکت و پتلون داشته و در عین زمان از مترو رفت و آمد تر نیا وحشت داشته است.

آیا پولیس آنها را تعقیب کرده؟

چگونه تعقیب میکرد؟ در حالیکه نوبت وظیفه اش تمام شده و در همان لحظه دیگری بجای او تعیین شده و لی این را که بکدام طرف رفته اند شنیده است.

حالا من در نظر دارم آنجا را جستجو و غریب کنم.

چرا زودتر این مطلب را بمن نگفتی؟

اینکه کار تونیست فقط برای اینکه آگاه باشی بنو گفتم و هم ... و همینکه دید کریج دهان باز کرده ناچیزی بگوید آواز خود را بلند کرده گفت: توبه عشق خود مشغول باش.

سدر بنصورت چرا این هارا بمن گفتی؟

میخواهم او را پیدا کنی و با خود تر دهن بیآوری. مگر قبلاً نفهمیدی؟

ولی هر طور باشد او خود برای پیدا کردن من تلاش خواهد کرد.

سواگر موفق نشود؟ ولو شریف با او باشد او چگونه سراغ ترا خواهد گرفت و از کجا اول شروع خواهد کرد؟ اگر به پلیس مراجعه کند کویکی از آنها برای اوسا خسته نیست زیرا فقط پلیس سری میتواند در مورد مامعلومات داشته باشد و آنها هم و ظیفتما به کسی چیزی ابراز نمیکنند حتی اگر خیلی دروظیفه جدی شوند. دختر را تو قیف خواهند کرد. پس فکر میکنم که از به پلیس مراجعه نخواهد کرد.

کریج باخود گفت:

سوا اینک ها؟ راستی این از کجاست می برآید؟

از خیابان سفای دولک ها. آبادران منطقه کسی را می شناسی؟

ممکن است. بکنفر آنجا زند می میکند که از خیلی قدیمها او را می شناسم.

امانهیدانم حالا هم کار میکند یاخیر؟ از سابقه داران قدیمی است یعنی بسیار هم نمیشود روی او حساب کرد.

این قسمت دیگر علاقه مرا جلب کرده نمیتواند فقط چیزی که از تو میخواهم پیدا کردن سلینا ست و پس.

کریج از جا بلند شده اتاق خواب را کشود و داخل شد و وقتی بر گشت لباس پوشیده و آماده بود. تیانچه اش را در محلی پنهانی باخود داشت لومیس در حالیکه از روی کوچ بزحمت بلند می شد هر دو باین رفتند و سوار اتوموبیل او شدند. چند دقیقه بعد در بروی عمارتی که بر پلاک آن نوشته شده بود (آرتور کاندیش فایق ساز) توقف کردند.

پلاک درختان و براق عمارت نشان میداد که کرایه آن نیز نباید آنقدر هارزان باشد. لومیس پرسید:

آیا این دوست تو بدر کار ما خواهد خورد؟

البته سنگران نباش.

سپس کریج زنجیری را که کنار در آویخته بود کشید. از داخل حال صدای زنگ بگوش رسید و بعد مردی که گوی می سپید در برداشت و یک تیغ کشورده سلیمانی در دست او دید.

می شد. در راهروی آنان باز کرد و لسی همینکه نظرش بگریج افتاد، تیغ را بست و خندان گفت:

جان، عجیب که یاد ما کردی؟ کجا بودی؟ آرتور از دیدن خوشحال خواهد شد. او در ایاترمان خود است.

بعد پیش افتاده آنها را و تنها بی کرد. از یک دهلیز گذشته و بعد از زینه ها بطرف

دیگر فرود آمدند و وارد محلی که به آتیله شباحت داشت گر دیدند لومیس از دیدن انواع واقسام ابزار جوب کاری و قایق سازی و استادان ماهری روی هر یک کار میکردند فوق العاده خط بر در آخر کار گاه نزدیک محلی که بطرف در یا راه داشت یک صفحه شیشه یسی نیز دیده می شد و در داخل آن صفحه ویرترین ما نند مردی نشسته بود که لباس آبی و کلاه شبکه قدیمی در برداشت. این مرد و قتی بلند می شد قامت بلند و درستی استخوان ساختمان بدنی اش خوبتر پدیدار میگردد. شاید نزدیک پنجاه سال عمر داشته و از آن تیبی های بوده که زود نمیشد فراموشش کرد. این مرد بسوی کریج برگشته بازبانی که لسی میس چیزی از آن نمی فهمید با او به صحبت پرداخت.

کریج متوجه لومیس شده گفت: آیر سندی است و بعد بهمان زبان اظهارات و پرا پاسخ داد. کاندیش درین فرصت بدو ن اینکته رعایت تشریفات را بکنند، بو تلی را از میز خود کشیده سه گیلان بزرگ از آن برگرد و گشت:

خوب، پس شما دو جستجوی یک دختر استید. آیا تصویری از او در دست دارید؟

یک عکس او را که نزدیک غرو برداشته شده میتوانیم حاضر کنیم.

گویا این دختر عرب است. درین گرد و نواح عرب کمتر دیده می شود اما... و لسی در حال بیکار نمی نشینیم و دست به اقداماتی می بریم.

نفرات خودم به راست و چپ برای جستجو اعزام میکنم.

لومیس (البته) گفته و تگاهی به بو تسل بدون لبیل انداخت و کاندیش گفت:

من ارباب مسلک آزاد استم.

کریج روی یک قطعه کاغذ نبر تیلغون خود را نوشته، آنجا گذاشت و گفت:

باید پول بدست می آورند. سر یفاز روی دهنمایی تیلغون خواست آدرس کریج را پیدا کند. به تمام کسانی که در رهنما باین نام بودند تیلغون کشید. تقریباً نیمه شب شده بود ولی از مکالمات شریف که بزبان عربی صورت میگرفت هنوز حا صلی بدست نیامده بود خواستند بپولیس مراجعه کنند ولی نباید آوردن زاروب سلیماندار وحشت شد. بعد ناگزیر بغواب رفتند تا صبح موضوع را دنبال کنند. فردا صبح زود سر یف بیرون رفت تا اطلاها را خرد کند.

از آنطرف شبیل بعد جستجوی اسباب و اثاث سلینا، دید که گردن بند دران میسان نیست. بعد به ایستگاه مینورفته تحقیقاتی بعمل آورد. تکت فروش کم و بیش آنها را بخاطر می آورد و به او گفت که آنها برای ایستگاه واپتک تکت گرفته بودند. از آنجهت شبیل تمام ماموران خود را مو ظف ساخت تا آن محدوده را و چپ بوجیب تفتیش کنند.

یکی ازین ماموران شریف را موقعیکه از یک مغازه خارج می شد، دید و بلا معطلسی به او حمله کرد و شریف ناچار بزود خورد با او شد تا فرصتی برای فرار پیدا کند. و لی گروهی از نابترین که تاکنون زد و خورد دو مرد عرب را دیده بودند، به این جدال علاقه گرفته گرد آنها جمع شدند. شریف قوی بود ولی طرف مقابلش خیلی قویتر از او معلوم می شد.

باید پنجه بو کسی شریف را روی زمین انداخت و چندین ضربت دیگر نیز پیهم بر او وارد کرد و وقتی دید شریف دیگر ر نفسی ندارد، بی آنکه اعتنایی به تما شائیان بکنند، با بطور گذاشت. البته کسی برای جلوگیری از فرار او هم اقدامی نکرد و شریف هم که یکی از قهرمانه های شکسته اش بدلب او فرورفته بود، دیگر جان به تن نداشت.

از جانب دیگر کسی رسج نشسته خصوصیات چهره و اندازه قد و رنگ سلینا را شرح میداد و بکنفر رسام پلیس مشغول تصویر خیالی او بود.

چند طرح بوجود آمد ولی هیچکدام هنوز شباحت کامل را نمی رساند. هرچار نفعی مریختند: لو میس، کریج، گارپرسون و رسام.

کریج از نو شروع کرد و بر خود فشار آورد تا خصوصیات شجاعانه، زیبایی و حقیقت پسندی دختر را فراموش نکند. فقط خیالی از پرو لبیل او بدست رسام بدهد. رسام هم خیلی به دقت مشغول شد و در هشتاد و هفتین طرح چهره سلینا را بطور کامل و نظیر عکس او میداد آورد. لو میس تحسین کنان گفت:

بقیه در صفحه ۵۵

۲۹ صفحه

شماره ۵۱



بقیه در صفحه ۵۵

د دیدن اسره

په خو له بتان په زړه کښې مینه د خوبانو لرم
 ستاد دیدن اسره کوم میل دکلا نو لرم
 که دصنم نوم په خوله ا خلم خیال می تاپلهخی
 قم په خد ای دی که آرزو به دبتا نو لرم
 که میخانی یا خرابات یا می فرو شتخمه
 می بر سست نه یمه هوا دسرو لبا نو لرم
 کجکول په غاړه گرځو مه د رو یسزه کومه
 ستاد چها ل په زرکښی رنگ د گندایا نو لرم
 صبر و فرار دی له ما وړی هیخ آرام لرم
 سوری سوری زړه په گو گل ستاله مژگانو لرم
 خماری ستر می دی له میو استغفار اولی
 بی میوست یمه یروا به دساقیا نو لرم
 تسخیر دزبونو په افسون کړی شاعرانو بهشان
 جواب بی را کړوچه متر دساحرا نو لرم
 زړه دار شاد په تار د ز لفسو دی بنسدی صومه
 نجات می نشته تی هیخ رنگ حال دبتد بانو لرم
 ارشاد

د کرام لاس

شبه ولاړه پر آخر شو یو سا عبت باقی
 ماویار ته نسیم نگر حکا بست با قسی
 ساقی دی که بیاله ده که و سه و گناره ده
 گل واپر میبیا دی ثنا بست با قسی
 مطرب که غزل خوان دی وایی په مجلس کښی
 دایم دی خدای پر نا لری صحبت با قسی
 خو عیش ددنیاشته مجلس پر آ سرکښی
 بیا حکم کړه پرما کهوی خد مت با قسی
 بیرون لاس دکریم کړه هم بناد هم می خورم کړه
 پاتښی په دنیا کښی سخاوت با قسی
 مجرا زموږ خدمت کړه خوشحاله مورخصت کړه
 راولیږه زکورتسه د خلعت با قسی
 مطلب یادگاری ده چه غزل پسر دیوان کسای
 فانی به شمس الدین سسی کتا بت با قسی
 (شمس الدین کاکړی)

غوره لنډی

داستا دسترگو بلا واخلم
 چه رانه کوری رانه لیری کړی غمونه

 خمارو سترگو دی زخمی کړم
 خکه می لاس دزړه په سر نیولی دینه
 جدایی راغله لاری دوی شوی
 مرگت می قبول دی جدایی نه قبلو مه
 زه د پسر لی تر گل تا زه دم
 ستا په بیلتون کښی لکه پانه زبیره شومه
 شونډی شربت کړه ماتی را کړه
 دبیلتانه په سفر خم تږی به شه
 دماز دیگر ز یسر به لاسره
 پدرونو وایه درنخورو سلا مو نه

د هجران بحر

ماچه ستا دسرو لبانو عقیق بیاموند
 ترابده می ژوندون په تحقیق بیا مو ند
 به بار خو می فراری داوبکو نشته
 دستا خیال می ستا به غم کښی رفیق بیاموند
 دووصال گوهرمی نه راخی تر لاسو
 د هجران بحر می هومره عمیق بیا مو ند
 سربه ستا ددرله خاو رونه هسکه نه کړم
 ماچه تاغوندی مشفق وشفیق بیامو ند
 کوه دغم زما په سربه صورت گاه یم
 هو مرعابه محبت کښی توفیق بیاموند
 ما دوصل طلب که په هجران پښی شوم
 کارز ماله بی صبر به تعویق بیامو ند
 مفرا له زما په حال بی رحم و شه
 عاقبت می دزړا به طر بق بیامو ند
 (مزالله)

دا همسی شوخ

چه پیدا شو ستا چشمان دا همسی شوخ
 نوریه نه وی مردمان دا همسی شوخ
 کچ زلفانکچ ابروان لکه چه ستا دی
 نه لرم شته نه مارا ن دا همسی شوخ
 دیرغونه شوخ شوخ شته دی په جهان کښی
 ولی نه لکه هجران دا همسی شوخ
 مگر دیووی چه بی غم وی په هجران کښی
 گنه نه بهوی انسان دا همسی شوخ
 دافتنی اوفسادونه به و چیری
 که پیدا بهوی آسمان دا همسی شوخ
 دآشنا به غمه زړه دآشنا نه چسوی
 آفریده کړ خدای جهان دا همسی شوخ
 چه یوسف بی دنیا په متاع ور کړ
 پیدامنه بل کاروان دا همسی شوخ
 چه بوسه له یاره لخوا یی اد بسه
 خدای دی نه کاندی رحما ندا همسی شوخ
 (رحمان بابا)

د کور کور

د غمازانو منت بار

دازه بند ی چه هزلغا نو شو مه
 داد مین په سرو لبا نو شو مه
 اوس به په غلا ستا دیدن گو مه
 زه چه دښمن درقبا نو شو مه
 خیر دی وصال چه درنه لخواپه زه
 خکه حساب په مچر مانو شو مه
 ستا په یاری کښی چر گوئی شوم یار
 خکه خوراک د کیند ا نو شو مه
 داما چه ستا دلاسه پرک و خورو
 خکه آشنا دشا غرا نو شو مه
 دغه قصور می دد لیر دی خلقه
 چه منت بار دغمازانو شو مه
 دداسی ژونده راته غوره دی مرگت
 زه فرمان چه بی خو بانو شو مه
 (فرمان)

د زلفو گرفتار

که دی بیامو مپو تار دتو روز لغو
 کړم په غاړه بهز تار دتو روز لغو
 هندو کله پرستش دگشت کساندی
 لکه زه یم پرستار د تو روز لغو
 هغه زړونه به بیا کله را جا روز ی
 چه شول بوخله حصار دتورو ز لغو
 په عالم به بل دا همسی قیدی نه وی
 لکه زه یم گرفتار دتو روز لغو
 که جفا ددعید لیب په ستا ن کړم به کړم
 آفریدی یم په گلزار دتورو سترگو
 (قاسم آفریدی)



تکت کهنه

داستان

وقت وزمانیکه مورد علاقه ما بود، هیچکدام عریضه در قسمت منقودی خانم مورد نظر ما به شعبه پولیس نرسیده، رسیدن این راپو برای ما دلچسب تر واقع گردید. در حقیقت تکت سرو یس یگانه رشته باریکی بود، که ما را به این معنی نزدیک می ساخت.

روز ما بعد را وقت تکت کهنه نمودم، تسابو نام از آن نتیجه حاصل نمایم. بعد از مطالعه طرلانی وجدی اسناد موثق شعبه سر و یس شپری ایالتی به این نتیجه رسیدیم، که تکت یس افت شد، هیچ کس در رابطه با سرویس های شپری این ایالت ندارد، تکت

تعداد جنایات غیر قابل کشف در آنجا د شوروی روز بروز کمتر شده می رود، گفته می توانیم، که تعداد آنها حتی به یک فی صد می رسد. تجارب چند سازه شخصی ام حالا را به این وادار می نماید تا اعتراف نماید: در حقیقت هیچ جنایتی وجود نمی داشته باشد که امکان کشف آن زودتر و یادیر تر بهمان نیاید» نویسنده.

در اواسط تابستان سال ۱۹۶۰ درم کز ایالت ما نسل گاز را از خندق یسن چنگل کاج بطرف کارخانه مسوتر سازی بیکد شتاندند. به فاصله ۲۰۰-۲۵۰ متر دورتر از دستگاه، که به اخیر شهر منتهی می شود، تقریباً به عمق یکمتر در گودالی آنها نعشی ریافتند. نتایج تحقیقات طب عدلی کمتر فزانت بخش بود. متخصصین چنین ابراز نظر نمودند: جسد زن یافت شده که سن او بین ۳۰-۳۵ می باشد، که از بین رفتن بعضی از اعضا و لباس امکانات آنرا بکلی از بین برده، تا سبب قتل، و قتل و جانی آنرا مشخص نمایم و درباره اش قضاوت درست بعمل بیاوریم. می توانیم حدسی بگوییم، که قتل ۱۲-۱۴ ماه قبل صورت گرفته است.

چنین معلوم گردید، که ازین واقعه مدت زیادی گذشته است، این حادثه عادی نبوده، بلکه تعمق و کاوش مداوم را ایجاب میکند. قبل از همه باید دانست، که چه انگیزه قتل را بر انگیزد. اگر این قتل است، پس در کجا و چگونه صورت گرفته است؟ فعلاً باید درباره قتل حرف بزنیم، زیرا همین آن کار آسانی نیست که بدانیم کدام کس قربانی این جنایت گردیده.

دو سه هفته تحقیقاتی را چگون دهنتری نیکولایویچ زاتوف آمر شعبه تعقیب جنایی به عهده داشت. بهن وظیفه داده شده تا تحقیقات را پیش ببرم. از مطالعه اسناد تحقیقی چنین برمی آمد: فاصله ترانکان دارد که جسد مقتول را درین کدام بو جای انداخته باشند، گرچه، تقریباً، اثری از بوی و لباس باقی نمانده. صرف یک چاقوی بسیار کوچک که آنهم برای سر نمودن پندل ازان استفاده شده می تواند، در محل واقعه بدست آمده است، و امکان ندارد که این آله برای قتل بکار برده شده باشد. این چاقو متعلق به کیست، به قاتل و یا مقتول، همین آن بکلی دشوار بود.

بعد از نتیجه معاینات طب عدلی، من و دهنتری - نیکولایویچ بصورت عاجل تصمیم گرفتیم تا آثار باقی مانده لباس خانم مقتول را معاینه نمایم. بعد از پوشیدن دستکشهای راپری یس و گرفته شروع بکار نمودیم. درین تونه های لباس، دفعتاً یک پارچه کاغذ و اثر پرورف، که درین آن چیز سفید رنگی بنظر می رسید، دیده شد. بعد از ده دقیقه، برعلاوه جنس سفید بین کاغذ یک پارچه کاغذ قات شده، که خوب حفظ گردیده بود، بدست آمد. وقتی که کاغذ را از نظر گذشتانیدیم، به عوض اینکه در آن کدام آدرس و یا یادداشتی باشد - نبود، صرف یک تکت سرویس شپری بود، که در آن نمبر ۲۳۸۷۲ بصورت واضح دیده می شد، تعجب ما را برانگیخت.

طبعاً، تکت کهنه سرویس چندان مهم نبود، با صرف آن ۰۰۰ طوریکه تکت از جیب مقتول به دست آمده، شاید زمینه را مساعد نماید تا بدانیم که او کدام تاریخ، در کجا و بکدام خط سیر حرکت نموده است و خبر مهم را که انتظار آنرا داشتیم، به ما رسید:



نمیر فوق مربوط به سرویس است که وظایف یک ناحیه کوچک شهر میسک را انجام می دهد.

بعد از دور وز من و زاتوف به میسک آمدیم. تفتیحات جدیدی شروع شد: تفتیش عریض در باره اشخاصیکه مفقود شدن آنها مجبول است، است نام نویس اشخاصیکه زان قبل از تاریخ وقوع حادثه، به شپری آمده اند، مشوره با ده ها اشخاص رسمی و غیر رسمی صورت گرفت.

وظیفه بزرگ و پر زنجست - بکروز - یک هفته و هفته دوم گذشت، اما هیچ کدام نتیجه بدست نیامد. اگر تکت بر و قایم دلالت کند، نتیجه حتمی باید حاصل گردد. معلوم نیست که او با کسی در شپری را به علت مکتوبی داشت و یا نه، بهر صورت، با این هم امکان دارد که او در یکی از چهار لیسن سرویس شپری رفته باشد، حتی این هم معلوم گردید که او از میدان مرکزی شپری خط ریل آمده است. برعلاوه، دانستیم که این رفتن بین تاریخ ۱۶ و ۹ ماه می ۱۹۵۹ بعمل آمده. از فرجه برمی آید که تجسس با بد دوام داده شود.

بعد از بدست آمدن علائم فوق تصمیم جدیدی را اتخاذ نمودیم، تا از امکانات جدید تری کار گرفته شود. در یکی از شبها در رادیوی محلی ایالتی پروگرام اصلی قطع گردیده، نطق یک اعلان کوچک رادومرتبه برود گاست نمود. درین اعلان نشانی های او، و چرا جستجوی او مخصوص درین شهر صورت میگیرد، بالاخره تمام شواهد را که درباره جسد مقتول می دانستیم گفته شده بود. خوب بخاطر دارم، که بعد از نشر اعلان من با همکارم یکجا مستقیماً بطرف مبهانخانه شپری رفتیم، هنوز شروع به صرف نان شب نه نموده بودیم، که دفعتاً تماس تلفونی پولیس موظف منطقه ما را قدر است استفاده نمود. از اثر اعلان رادیو، باشندگان کوچه زار پنجه عکس العمل نشان دادند.

آنها گفته اند که ما را این واقعه الهناک با همسایه سابقه آنها زویه و تسینینه رخ داده باشد.

طبق اظهار آنها، مسئله ازین قرار بود. در اوایل سال ۱۹۵۹ زویه و تسینینه، که در یکی از شعب جبالو چی اکتفا فی شرف دور وظیفه انجینیری داشت، از کار بر طرف شده، بوطن اصلی خویش، در جاییکه مادرش میزیست، آمد.

درین وقت مادرش سخت مریض می شود. زویه او را در شفاخانه بستر نموده و پرستاری اش را به عهده میگیرد، اما کدام کس فرق العاده دیگری با او نمیتواند. حالش روز بروز بدتر شده بالاخره در اواخر ماه مارچ پدر و د حیات میگوید. بعد از مرگ مادر، خانه شخصی خود را به قیمت ۶۵ هزار روپل میفروشد، قرار گرفته همسایه هایش، بعد از سپری شدن چن می، او دوباره به وظیفه سابقه اش برگشت.

سینه سر و یس

ان مستند

مفتار علاوه نموده بود که بایک جوان بنا م
میشا آشنا شده ودر مشکل ترین دقایق زندگی
او راهمراهی میکند . درنامه های آینده تشبا
بقیه در صفحه ۴۸

فوانده هایش ارسال گردیده بود. زاو یسه
درباره مریضی مادرش دران نوشته و گفته
بود: تقریبا یکپفته می شود که درشفا خانه
از مادرم هواظیت می نمایم ، ودر ضمن ایسن

تقریبا بعدازده روز، معلومات خواسته شده
ماز شرق دور رسید. قبل از همه چیزیکه
توجه مرا بخود جلب نمود یکی از نامه ها ی
وینینه بود که به آدرس یکی از خواهر



اوضاع اخیر ایجاب می نمود تا هر چه
زودتر در مورد معلومات نماییم. بدون تلف
کردن وقت سوالات استعمال را مطرح نمودیم .
جواب بزودی رسید: انجیر و شینینه بعد
ازینکه در اواخر سال ۱۹۵۸ از کار برطرف
شد، بوظیفه سابقه اش دوباره عودت نه نموده
است. درین جاسوالی پیداشد: چطور میتوان
مشخصات اصلی را بدست آورد، که مقتو له
همین لئینه است ؟ دراطراف شناسایی
اوجنی کلمه گفته نمیتوانیم ، زیرا کدام دست
آواز مستند درمحل واقعه باقی نمانده بود،
اگر لباسش بود آنهم ژو لینه و رنگرئینه
بود.

بادکتوران معالج پولی کلینیک متسک
ملاقات نمودیم، واقعه را مفصلا شرح داده
پرسیدیم : آیا شینینه ، نزد شما ، کدام
وقتی برای معاینه آمده بود. دکتور دندان که
زمانی او را معالجه نموده بود، آمادگی خو یش
را برای کومک ابراز نمود. ما با او یکجا در
مرکز ایالت آمدیم. طوریکه پیش بینی شده
بود ، یکی ازدندان های الاشه بالا یی او
پوش داشت . داکتر پوش را ازدندان خارج
نموده و کدام چیزی را اندازه نمود ، بازهم یک
مرتبه دیگر بانغور دندان را معاینه کرد ، با
اعتماد کامل بخود گفت: «میتوانم کمتر ازده
نیمانی درباره مقتوله نگویم، من بخصوص این
دندان را ندانم نموده و به آن پوش را گذاشته ام
و این دندان متعلق بهوشینینه است.»

یکانه چیزیکه هنوز لاینحل بود وسوالات
ماراتشکیل میداد ، این بود : چطور و در کدام
زمان این واقعه صورت گرفته ؟ قاتل کیست ؟
و محرک اصلی چه بوده که آنها به این سرلوحه
غم انگیز دچار شده اند ؟

نقشه را اینطور میتوان طرح نمود: در
شرایط مساعد قاتل زویه را ملاقات می نماید،
امکان دارد که این ملاقات درمیتسک ویا در
شهر ماصورت گرفته باشد، چون خانم
مدکتور ازدردک فروش خانه پول هنگفتی بدست
آورده ، قاتل او را بقتل رسانیده بو لبها یش
را غضب نموده است. طوریکه دیده می شود، او
بازویه قبلا معرفت داشته ویا مدتی چند با هم
دوست بوده اند، چون در مورد پولها قبلا
معلومات حاصل نموده بود، توانست زو بهرا
در حومه شهر غافلگیر نماید. طبیعتست که
کدام پلان دیگری درین باره مطرح نگردیده ،
اما این یک پلان تقریبی ویش بینی شده
میشد. مشاهدات و تفسیوی ما ایجا ب
می نماید تا اولتر از همه دوستان و آشنا یان
دور ویش زویه را بشناسیم.

استعمال از شرق دور، قبل ازین ، دامیتسک
صورت گرفته بود، تحقیقات درباره زویه و زمان
مقیم بودن او در وطنش کدام مواد مهمی که
مورد دلچسپی ما قرار بگیرد پیدا نشد، اینکه
چطور تمام دوستان و آشنا یان مقتو له را در
شهر خویش جستجو نماییم ، تجسم نمودن آن
کارمشکلی نبود. انتظار جواب بودیم.

گلبرگ

.....

ای گل
ای شکوفه بوستان آسمان
گشتی فرد چرا؟
مدهوش و بی زبان

برنخل و شاخ نقره،
چرا بدگمان شدی؟
انهاچه کرده اند
کز خوابگاه شبم و سنبیل،
فرار توست؟

از قرص ماه وقاب تریا سخن بگو!
انجا چه دیده ای؟
از باره های ابر شکوه آفرین بگو
ای مه جبین بگو
جانا بکن بیان
آخر چرا ز عالم بالا بریده ای؟

انجا درون خرمه، تنت هر مریز نبود؟
فرست ز زمین نبود؟
باسوزن خورشید، تنت بغیه می نمود،
کاینسان غضب شدی
گرشعله آتش نظری، قامت ترا،
چون قطره می نمود؟

درانجن مگو
درگوش من بگو

ای گلیدن
ای نقره تن
ای شیشه رو
بگو

درجامه سبید و تن مخملین خود،
دربستر ظریف
چراگریه می گتی؟
ای دختر عقیق!
از چیست این فغان؟

این گریه که سر تا قدمت،
بوسه می زند
چون قطره می شوی،
که بریزی بروی خاک

یاعاشق شراره رخ،
سیمتن شدی؟
کز رشک ماه و کوکب و انوار آفتاب
برصورت مهیا ره خود
برده می گشتی

وانکه بیای دلبر خود آب می شوی

نایاب می شوی

ازما مکن نهان

ای دخت کبکشان

از: (شریفه دانش ادیبان)

شکست دل

یار آمد و گفت: خسته میدار دل
دایم با مید، بسته میدار دل
ما را بیه شکستگان نظر ها با شد
ما را خواهی، شکسته میدار دل
(ابو سعید ابوالخیر)

چشمه حیوان

نادل بپوای و صل جانان دادم
لب پر لب او نهادم و جان دادم
خضرار ز لب چشمه حیوان جان یافت
من جان بلب چشمه حیوان دادم
(فا آبی)

انتظار

نورس که در انتظار گل بود چو من
یک چندباده چشم بر طرف چمن
باسرخ گلشن بهم چو دیدم گفتم:
ای نورس بر خمار، چشمه روشن!
(کمال الدین اسماعیل)

گریه ابن

با گل گفتم: ابر، چرا میگری؟
ماتزده نیست، بر کجا میگری؟
گل گشت: اگر راست همی باید گفتم
بر عمر من وعده شما میگری؟
(انوری)

پیام بشاعر

همی دانم که در در پای طبیعت
گبرهای بسی، لاسفته داری

بیا شاعر نوای راز سر کن!
سرود عالم اعجاز سر کن!
بگو از عالم با لا سخنیا!
بسا از قدسیان آواز سر کن

زبان را بیان دیگری بخش
بیان را فغان دیگری بخش!
به اشک کهن روح توین ده!
فغان را زبان دیگری بخش!

ز ابر طبع با ران وفا ریز
گهر از گفته های باصفا ریز
بگام تشنگان دشت معنی
ز جام شعر تراب با ریز

نوایت کار و آنان را دریایی است
سرودت ساریانان را نوایی است
بگوش خنجران وادی دهر
سروشت زندگی بخشاصدایی است

بخش کنجی که در خود خفته داری
بگو آنچه بدل نامفته داری

زسورت مستی دریا نکهتدار
بسوزت شعله صحرا نکهتدار
زسوز و سازت ای سازشکر مهر
شرار عشق دابر پانگهدار

جهان پرشور بادا از صدایت
نوا هر بینوایی را نوایت
مبادا این کهن دشت محبت
همی خالی زسوز شعله زایت

زلزل آبداری شعر تربه

گبرهای سخن از گنج زربه
نباشد خوش اگر ماند تو گنج
اگرمانه آو از تو، اثر به

رسد کز گردش دور زمانه
نماند از تو طبیعت نشانه

ولی ماند بلوح روز گاران
چونقش نیک شعرت جاودانه

(دکتر شمع ریز)

نگاه

دل در سینه از برق تپشها شعله افروزی
سر سودایم را هر نفس فکر جهان سوزی
خیال از بس که بر منظور می بیچم مرادایم
بخشم بسته هم باشد نگاه حسرت اندوزی
شیم درد آشنای با سو روزم سحر لاحاصلی
چنان شب در نصیب کس میاد با چنین روزی
نوا من من فضا را دیر شد پر شور میدارد
نیم پر شاخسار این چمن مرغ نوا موزی
ندانم دلست یسمل شدن رادر گرفتاری
نخورد آنکس که از تاب نگاه تیرد لذوزی
من اندر نغمه راز زندگی بی پرده میسازم
اگر فهم رسا باشد ندارم حرف مرموزی
صفا دایم زهشباران بیدرد اندرین محفل
باین بدمشربان یامرگت یاجام گلوزی
(استاد صفا)

زین نظر: گل محمد ادیبان



از: هانری هاینه

روایای شب

از این پیش گلهای سرخ و سفایقها و
کوترازان و خورشید را خیلی دوست میداشتم،
اما اکنون از اینها همه دل برداشته ام و تنها
ترا دوست میدارم. ای سر چشمه عشق،
که در عین حال گل و سفایق و کبوتر و
خورشید منی!

وقتی که چشمان ترا می بینم در دو اندوه
خود را فراموش می کنم و چون ترا می بوسم
حق می گفتم که بگلی شفا یافته ام. اگر سرم
راه سینه ات می گذارم نشانی آسمانی نصیبم
میگردد. با این همه اگر بگویی (ترا دوست
میدارم) به تلخی خواهم گریست.

از هزاران سال پیش، ستارگان بی حرکت
بر فراز آسمان ایستاده، با عشقی دودناک
بیکدیگر می تگرند و با زبانی زیبا و بسیط
سخن میگویند. اما اکنون هیچ زبانی شناسی
این زبان را درک نکرده است.

تنها منم که زبان ایشان را آموخته ام
و هرگز فراموش نخواهم کرد. چهرة دلدارم
برای من بجای صرف و نحو این زبان بوده
است.

زیباروی

می نمود آنجا میان لای و برف
پولهای خویشتن را جستجو

چشم مخمور گدای خو برو

سوی او گامی نگامی می نمود
از غم کودک دلش می سوخت لیک

در میان جادش بولی نبود

رهروی جاق و تنومندی گذشت

از کنار ماهروی بینوا

از شکاف پیرهن چشمش فتاد

بر تن سیمین و زیبای گدا

از تبسم باز شد لبهای او

برق خواهشها ز چشماتش چید

پیسسه ای در جادش الگندو گفتم:

خیر خواهی با چنین ساق سپید؟

(محمود فارانی)

بانن لوزان واز سر ما کی بود
در کنار کوچه ای استاده بود
گیموی آشفته و چو کین او
بر رخ بیرنگ او افتاده بود

دانه های برف می آمد فرو
باد سرد شامگاهی میوزید
او همی لرزید و از سلی باد
بیشتر در جامه خود میخزید

لنگ لنگان سوی خانه میدوید
بیرمردی شیشه تیلی بدست
پای او لغزید ناگه روی برف
اوفتاد و شیشه تیلش شکست

کودکی فریاد میزد، میگریست
برف را میگرد پیهم زیر و رو

هم ازدواج هم سالکرة

در روز ازدواج جفت جوان ماری لوها روبا ژوزف چرنی تشریفات ازحد معمول اضافه تر بود زیرا پدرکلان و مادر کلان عروس و داماد هم



پنجاه سال پیش در همین سال لوندور همین تاریخ ازدواج کرده بودند درعکس عروس و داماد رادر حالی مشاهده میکنید که پدر کلان و مادر کلان شان هم در دو طرف نشستند این فامیل هادر چکو سلاواکیا زندگی میکنند .

وسایل حمل و نقل

برای پیشبرد امور زندگی انسانها مجبور اند از وسایل نقلیه هم گاهگاهی و یا بکثرت استفاده کنند. حیوانات سنا لهای دراز بار سنگین بدن انسان را بدوش کشیده و حیثیت وسایل نقلیه را برای بشر داشته است ، بعد ها بشر برای ایجاد سرعت در کارها از عرابه استفاده نمود ، این عرابه ها را هم حیوانات میکشیدند ، منتهی عرابه کار حمل و نقل را سریع تر گردانید. بعدتر وسایل حمل و نقل آنقدر انکشاف یافت که شمارش نوعیت آنها در یک مقاله نمی گنجد .



عکس را که مشاهده میکنید باز هم يك وسیله نقلیه است، منتهی این وسیله نقلیه را هیچگاه با ترن های برقی ، طیارات سریع السیر ، یاراکت ها مقایسه نکنید .

موزیم گدی ها

دراکثر کشورها موزیم های گدی وجود دارد . برای گدی هانیز مانند اشیای دیگر موزیم میسازند بزرگترین موزیم در چکو سلواکیا وجود دارد. اینك چند سطر در مورد این موزیم



عجیب تقدیم خوانندگان عزیز می نمائیم بیست دو سال قبل در شرق بوهمیای چکو سلواکیا موزیمی از گدی ها در یک عمارت قدیمی ا یکه در قرن ۱۶ ساخته شده بود افتتاح

شد و امروز غرفه های اختصاصی از کشور های زیادی وجود دارد که يك حصه تاریخی خورا ذریعه این گدی ها به نمایش میگذارند، هر سال به تعداد این غرفه ها افزوده میشود این نمایش گدی ها جز کلتور مردم چک است.



درعکس چند غرفه موزیم مذکور را که به کشور های مختلف تعلق دارد مشاهده مینمائید .



نوشته از : فرانک پیر
مترجم : نیرو مند

عزیزم بگو هر چه می خواهی

همسرم خواست يك تيز رفتار مودل جديد جگوار برايش بخرم چرانی؟ خریدن يك موتر جگوار برای من اشکالی نداشت. اما دیر متوجه شد که این آخرین خواهش او بود.

«بالا پوش تو؟»
«بلی. از من. و هم دلم می خواهد يك موتر مودل جدید داشته باشم.»

«تو از من مطالبه های غیرعادی میکنی.»
مادگه بالحن آرزومندانه اظهار کرد: «مگر این حق مسلم من نیست؟»
«بغینا. تودرین مطالبات خود حق بطرف

هستی و باید بحقوق مسلم خود برسی. من طبعاً مخالفتی به آن ندارم.»
زنك را فشار داده، جان را نزد خود سرا خواندم. او وارد اتاق شد و در دهن دروازه منتظر مانده گفت: «آقا، فر ما یسی داشتید؟»
«جان، همسرم يك خواهش دارد. امیدوار هستم ما بتوانیم این خواسته اش را بر او رده



«جان، می توانید يك شماره دگر از روزنامه تایمز برای من خرید، بیاورید؟» پیشخدمت منزل در آن لحظه ساکت و آرام در کنار میز ایستاده، نگران پیاله قهوه بود که نیم سوخته سگرت در میان آن شنای کرد.

اومی خواست مطلبی را بمن گوشزد کند: «آنا، اجازه می خواهم بعرض تان پرسنام که درین روزها اتفاقات عجیبی در منزل رخ داده است»

حرفش را بریدم و گفتم: «جان، از تو روزنامه تایمز خواستم.»

درست در لحظه ای که پیشخدمت از سالون بیرون رفت همسرم مادگه وارد شد بالا پوش خواب به تن داشت و برجستگی های سرین او از هر دو طرف از زیر بالا پوش ابریشم خالص بخوبی نمایان بود. بیکودی های فراوان به موهایش بسته با نگاه معصوم و عاری از گناه بمن خطاب کرد رابرت حال می فهم که جقدر سه ساده گی مرا گول زدی.»

در اینجا لازم به تذکر می دانم که مادگه را بر حسب اتفاق در یک مسافرت قشنگ در ویتز شناختم و علی الرغم مخالفت سایر رفقا او را با خود بمنزلم آوردم اما علیه خواسته های قلبی به ند رت می توان کاری کرد. برای بیان پیسر منظورم می گویم که عاشق بیقرار ما دگه شده بودم. و از همین سبب به تمام ملاحظات پشت پازده، برخلاف کلیه سنن اجتماعی، عیوب و ضعفهای مادگه را ندیده مگر تنم و اما حال... بجوابش گفتم:

«اوه عزیزم، من ترا گول زده ام؟»
«رابرت، چنا از تومی خواهم که بصورت فوری برای من...»

جان باروز نامه تایمز آمد و آنرا کنار پیاله جای گذاشته، بدون اظهار يك کلمه اتاق را ترک گفت.

از مادگه پرسیدم:
«عزیزم، خواهشی داشتی؟»

«من می خواهم که...»

در اخبار مربوط به خرید و فروش اسعار امروز چندان چیز جالبی وجود نداشت. لیدی داننیل در گذشته بود. برمرگ اوافسوس خوردم. اگر رشته این ازدواج لغتی دست و پایم را بسته بود، حال بدون شك از او میراث می بردم. یسك شوب از جای خود نوبیده، در حالیکه ذهنم بجای دگر مشغول بود پرسیدم: «همین لحظه تو چه گفتی؟»

«من می خواهم...»

«مادگه طبعاً چیزی می خواهی. اما من از خودم می پرسم آن چیست که تومی خواهی؟»
«بالا پوش پرستی من گم شده است.»

«بسیاریم.»
روزنامه تایمز را از دستم گذاشته از مادگه خواستم. بالاخره بنشینند. او با قیافه ناراضی این کار را کرد و من سوالم تکس را ر نمودم:

«خوب، توجه می خواهی؟ بیشتر گفتی يك خواهش داری؟»
مادگه پیاله قهوه اش را از مقابل خود يك سو گذاشته، برویم لبخند زد و از من تقاضای خرید يك موتر تیز رفتار مودل جدید جگوار را کرد.

«جان، تو اینقدر خوب هستی که بتوانی هر چه زودتر بگهرا ده جگوار برای همسرم فرمایش بدی؟»

پیشخدمت از اتاق بیرون رفت و ماد گه خود شرابه گردنم آویخت. امان با فرو تنی او را از خودم دور کرده گفتم:

«همسر عزیزم، هر خواهش تو بر آور ده می شود.»

«رابرت، ترا دوست دارم. من ترا از حیات و نفس خود بیشتر دوست دارم.»

از مادگه خواش کردم: «مادگه، تو نباید اینقدر تعارف کنی آخر تو یسی بی منزل هستی.»

او بصورت توفانی مرا غرق بوسه کرد. درست شبیه زمانی که در ونیز با هم بودیم. بیگدی هایش سخت گونه جیم را خراشید.

پس از گذشت چند لحظه جان دوباره داخل اتاق شده، با اظهار تاسف دستها را با لای سرش برده گفت:

«آقا متاسفانه یکمقدار وقت می گیرد.»

بهمن اطلاع دادند که آنها صرف پس از هفت هفته می توانند يك موتر تیز رفتار جگوار را بهما تحویل بدهند.

«جان از تو تشکر می کنم.»
مادگه بلا تکلیف بصورتم خیره ماند.

گفتم: «مازنک آن...»
به او گفتم: «به نظر من رنگ سیاه متین تر است.» مادگه ازین پیشنهاد بهیجان آمده، نزدیک شد و مرا بوسید.

يك ماه از آن تاریخ گذشت و من خطاب به جان گفتم: «جان، شما البته همسرم را خبر میکنید؟»

«من پس از مدتها دوباره روزنامه تایمز را بدست گرفته بودم. این روزنامه نه به بروی زمین افتاده و نه خوانده شده بود و هم در پیاله قهوه نیم سوخته سگرت شنا نمی کرد.»

همچنان آثار کبسرین در لب پیاله دیده نمیشد.

«بلی، آقا مطمئن باشید.»
من پیاله قهوه ام را تا آخر نوشیدم و ستون نرخ اسعار را مجدداً از نظر گذشتاندم. درستون مخصوص نرخ اسعاری اسپام وال استریت خیرتکان دهنده وجود نداشت. روزنا مسه تایمز را روی میز گذاشته، بانگاه منتظر به سمتی که مادگه از آن پیش می آمد، خیره شدم.

بقیه در صفحه ۶۲

«معلم ثانی» ابو نصر فارابی

بخش سوم

آنانیکه مفکوره غرب گرایى را تبلیغ مینمودند با آنکاه اینگونه ترهاتی که ساخته و پرداخته خودشان بود وسیله ترویج و پخش اینگونه افکار ارتجاعی گردیدند که گو یاشوق نیازمند حمایت غرب است و نمیتواند بدون غرب راه تکامل بییماید ، ضرور تا غرب بایستد ضمن فرما نورایی بر شرق آنرا تریه کند و چون شرقیان هم از لحاظ تفکر هم از حیث نژاد و هم از نقطه نظر مرحله تکامل بدرجات پایین قرار دارند ، تاگزیر باید در برابر غرب گردن نهند و ادعا نمودند که تمام مظاهر علم و مد نیست شرق در نتیجه تأثیر تریه بلاواسطه غرب بوجود آمده و بعد ازین نیز بوجود خواهد آمد و نیز هرگونه افکار علمی ، طبیعی و فلسفی شرق باضمون افکار پشاهنگی که در جهان غرب پدید آمده آبیاری گردیده است و از همین رهگذر آنها الکندی ، فارابی و ابن سینا را بحیث مفسرین و مروجین دانش و فلسفه یونان قدیم میشمارند و بس ، بر اساس دعوی طرفداران این نظریه فارابی نتوانسته در راه رشد و تکامل نظریات علمی فلسفی و اجتماعی حتی یک نام ابتکاری هم بردارد .

طی سالهای اخیر در نتیجه نیرو مندی روزافزون جنبش آزادیخواهی ملی ، در اثر ضربات شدیدی که بر پیکر استعمار وارد آمد و در نتیجه استقرار دولتهای ملی در ممالک شرقی ، طرفداران نظریه مذکور تاگزیر شدند موقف پیشین خویش را قسماً تغییر دهد و در صدان شدند تا برای استناد مقاصد خویش فارمولهای جدیدی بیابند و تلاش بعمل آورند از یک قسمت افکار فارابی درین راه به نحوی دیگر استفاد کنند .

همزمان با این دگرگونی ها در سالهای ۴۰-۵۰ قرن حاضر در ممالک شرق نزدیک و میانه به ارزشیابی علمی جهان بینی و فعالیت فارابی توجه خاصی مبذول گردید و در سایه پیروزی های پی در پی جنبش آزان یخواهی ملی علاقمندی به گسترش و رشد فلسفه ملی شدت یافت طبعاً این علاقمندی نمودار نیرو مندی روز افزون موج مخالف باسیاست استعماری و همتلین این سیاست در ساحه فرهنگ جامعه شناسان ارتجاعی و مبلغین تفوق نژادی بود .

از سال ۱۹۵۰ در کشور هایی چون جمهوری عربی مصر ، سوریه و عراق ، رشد بیشتر جریان مطالعه و ارزشیابی تاریخ ادبیات و افکار طبیعی علمی و اجتماعی - فلسفی کشور های شرق میانه را از دیدگاه نوین ضد استعماری میتوان مشاهده کرد ، در آثاری که طی سالهای اخیر درین کشور ها تألیف گردیده ، به اصالت و رشد مستقل فلسفه جهان اسلام و نشان دادن سهمی که متفکرین مسلمان در رشد معنوی مردمان شرق و تکامل مدنیت جهانی گرفته اند اهمیت خاصی داده میشود ، متلاعثمان امین در کتاب «تاریخ فلسفه اسلام» خود که بسال ۱۹۵۸ در قاهره بطبع رسیده با این مسئله تماس وسیع میگیرد در مداخل کتاب چنین مینویسد .

فلسفه دنیای اسلام دارای اصالت و ارزش خاص خود میباشد و ازین رهگذر هم با فلسفه یونان و هم با فلسفه مسیحیت متفاوت است ۱۳ بدون تردید این نوع گرایش که در زمینه رشد فرهنگ ممالک مستقل در حال رشدش قی پدید آمده و با خصوصیت ضد استعماری خویش

۱۳ - منظر خیراللهیف ، فارابی درباره - پروسه های روحی و تعلیم و تریه ص ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۸ ، ۲۵



فارابی در تمام آثار خویش با وسعت نظر متمایز است و بر اساس آن پیش از آنکه تجزیه کند ، تعمیم میدهد ، او بدون آنکه به توقف در برابر جزئیات قناعت کند ، پیوسته در تلاش آن بود تا صورتی کلی از جهان بدست آورد ، شاید این گرایش مایه آن گردیده است تا تفاوت بین فلاسفه را نادیده گیرد و در پیرامون وجوه شبه میان مذاهب فلسفی به بحث پردازد .

فلسفه از نگاه او علم موجودات است ، همانطوریکه هستند و یگانه علم جامعی است که میتواند صورتی کلی از جهان در برابر ما قرار دهد .

منطق در نزد فارابی منحصر به تحلیل تفکیک علمی نیست ، بلکه مشتمل بر مسائل لغوی و مباحثی از نظریه معرفت میگردد . قزق منطق با تحوایست که نحوه لغت (لسان) یک قوم اختصاً س دارد ، اما منطق قانون تعمیم بزبان عقل انسانی در نزد تمام ملل میباشد و از بسط ترین عناصر کلام بسوی مرکبترین آن میرود ؛ از کلمه به قضیه ، به قیاس ... و هكذا (۱۵)

همانطوریکه گفتیم فارابی معلوم جزئی به توجه چندانی ندارد و تمام جهت خود را در منطق ، مابعدالطبیعه و در اصول علم طبیعت محصور میسازد ... او متکلمین را از رهگذر اینکه ادله خویش را بر اساس مقدمات مشهور مأخوذ از نظر عامیانه ، بدون زدن آنها به محک تحقیق بنامی نهند ، مورد انتقاد قرار میدهد و سپس فلاسفه طبیعی را بیان انتقاد میگیرد که توجه خود را فقط به آنچه از اشیا صادر میگردد ، محدود میسازند و از عالم حوادث متضاد بیرون نمیروند تا صورتی کلی از موجودات بدست آورند .

فارابی بدین سان میگوید برخلاف گروه اول ، برای فکراساسی صحیح بگذارد و برخلاف گروه دیگر میخواهد علت نخستین و یگانه را مورد بحث قرار دهد . (۱۶)

فارابی تلاش میوزید تا اندیشه های خویش را در باره تمام مسائل بر اساس های علمی استوار نگهدارد و با پیگیری منطقی و مدلل بودن ملاحظاتی خویش شهرت داشت و از همین رهگذر او را بنام «منطقی» نیز یاد میکنند . مباحث مربوط به ماده ، ساختمان و خصوصیت های آن ، مطالب مربوط به پروسه معرفت و قابلیت شناسایی انسان و نیز آموزشهای مربوط به جامعه بشری و اخلاق آن ، جنبه مهم و متوقی فلسفه فارابی را تشکیل میدهند . از نظر فارابی ماده یک شی واقعی است و در مسیر تکامل قرار دارد و اساس تمام پدیده ها را تشکیل میدهد . این طرز تفکر بوی امکان میدهد تا ماده را بر اساس قانون مندی آن بیاموزد و درین زمینه به استنتاجات علمی دست یابد .

تعلیمات فارابی درباره ماده و ساختمان و خواص آن معلو از اندیشه های رئالیستیک میباشد ؛ ماده پایه تمام اشیا واقعی بوده و عبارت از عناصر چهارگانه (آب و خاک و باد و آتش) است . اجرام از ترکیب این عناصر بوجود می آیند ... آن اجسام مادی که جهان

قاهره ، ۱۹۶۳ ، بقیه در صفحه ۶۰

(۱۶) ت ج دی بور ، تاریخ الفلسفة فی الاسلام ، ترجمه و تملیق محمد مهدی ابوریحہ ص ۱۵۸ چاپ قاهره ۱۹۵۴

وسیله آموزش علوم نظری و بزرگترین یاور درآشنا شدن به اسرار علوم و رعایت سلسله مراتب آموزش آنها میباشد و از جمله در مورد کتاب وی راجع به مبادی متافزیک و استدلال معلوم طبیعی میگوید که کتابی سودمند تراز آن برای طالبان فلسفه نمیشناسم . زیرا این کتاب مفاهیم مشترک تمام علوم و مفاهیم خاص هر علم را طوری جداگانه تعریف میکند و برای فهم معانی قاطیغوریاس (کنه گوری - مقولات خسه) و اینکه چگونه آنها بحیث مبادی علوم وضع شده اند ، جز از طریق این کتاب راهی نیست .

همچنان اللفظی به ارزش بزرگ و عمق محتوای اثر مهم دیگر معلم ثانی (احصاء العلوم) متوجه است و آنرا اثری ابتکاری و اصل میداند . چنانچه میگوید ؛ دیگر او را در شمارش علوم و تعریف مقاصد آنها کتاب ارجمندی است غیر مسبوق (یعنی قبل از آن کتابی چندان پرداخته نشده) و روش ویرا درین کتاب (تا آنوقت) کسی نرفته است . جویندگان ابواب دانش نمیتوانند از مراجعه باین کتاب بی نیاز باشند . (۱۴)

۱۴ - اللفظی ، تاریخ الحكماء چاپ لیبزیک ۱۹۰۱ ص ۲۷۷ و ۲۸۸ (۱۵) الموسوعة الفلسفية المختصرة ، ذیل آرتیکل ابونصر فارابی ، افزوده شده توسط دکتور ذکی نجیب محمود صفحه ۲۰۸ چاپ

پیوند عمیق و ناگسستنی با جنبش آزادیخواهی ملی دارد ، دارای ارزش و اهمیت متری میباشد طی سالهای اخیر در سایه نیرو مندی این گرایش یک سلسله آثار را از زنده ای در کشورهای شرق میانه و نزدیک بوجود آمد که آموزش و نشر میراث علمی فارابی را با حفظ اصالت آن تأکید می نمود و این موفقیت نوینی درین عرصه بشمار میرود .

در تحقیق پیرامون میراث علمی فارابی و سایر متفکرین معاصر وی شاید شرایط تاریخی مناسبات اجتماعی - اقتصادی و ادولوژی مسلط آن دور را فراموش کرد ، در غیر آن ممکن نیست فلسفه او را بر اساس یک متود کاملاً علمی بیطرفانه مورد بحث و ارزشیابی دقیق قرار داد .

اندیشه های فلسفی فارابی ؛ افکار فلسفی این اندیشمند گسر انمایه شرق پیوسته مورد توجه و دقت محققان و دانشمندان قرار داشته و کمتر کسی را از زمره آنان میتوان یافت که در باره کتب و اندیشه های فلسفی وی اظهار نظر نکرده باشد . بطور مثال اللفظی در اثر معروف خود (تاریخ الحكماء) مهمترین آثار فلسفی فارابی را که بشکل کتابهای مستقل تألیف کرده و یا طور شرح بر آثار ارسطو و افلاطون نوشته ، بحیث شواهد تبحروی در فلسفه و تحقیق در فنون حکمت معرفی میکند و آنها را موهبتترین

گنگاه تبسمو

نمره اش را بردار

روزی دومی که یکی شل و دیگری آن کور بود بایک صندوقچه ای که در دست داشتند سوار تکسی شدند و به جایی که می خواستند رسیدند و از تکسی پائین شدند مرد شل بیادش افتاد که صندوقچه در روی سیت موتر مانده است و تا که در ریور راخبر کنند موتر حرکت کرده بود. شل گفت: خیر تو نمره اش را صندوقچه رابه موتر گذاشتی و یا دت رفت.

مرد کور گفت بدو به پشتش. مرد شل گفت: خیر تو نمره اش را بگیر بده برای من.
ارسالی: محمد تمیم سمیعی



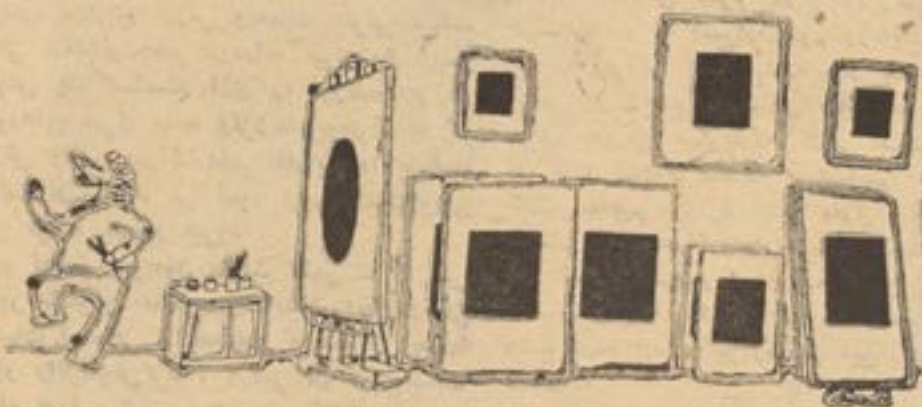
چرا ای آدمه زدی؟
صاحب ماجه زدیم... بلاز دیش

اشتباه

دو دوست در سرك باهم بر خورد کردند یکی از آنها که از دیدن دوستش خوش شده بود گفت چرا رویت زانمی شویی من حالا با دیدن پرویت می توانم بگویم که امروز صبح چه خورده ای دو ستش پرسید: خوب بگو امروز صبح چی خورده ام.

دوست اولی بلا فاصله گفت تخم مرغ.

دوست دومی گفت دیدی اشتباه کردی من تخم مرغ را چند روز قبل خورده ام.



رسام وتابلو هایش !!

قیمت آن چند است

دختر زیبایی داخل يك مغازه بوت فروشی گردید و بعد از دیدن چند بوت یکی آنرا پسند کرد و گفت: قیمت آن چند است.
دختر که خوش بوت فرو ش آمده بود گفت: فقط يك بوسه دختر گفت: بسیار خوب بوت رابد هید که خانه بروم مادر کلانم را روان میکنم تا قیمت آنرا بپردازد.

پس خودم کیستم

دیوانه ای به همراه رفیق خود يك سفر طولانی کردن و دیوانه يك کدو میان خالی را بگردن خود او بیخت تا گم نشود. شبی که دیوانه را خواب برده بود، رفیق اش بشوخی کدو را از گردنش گرفته و بگردن خود او بیخت فردا که دیوانه از خواب بیدار شد و کدو را بگردن رفیق خود دید گفت: من یقین می کنم که این شخص خودم هستم. پس خودم کیستم؟



وقتی که زن وشو هر آواز خود را ریکارد بگیرند

چو کی مدرن

آمریک دفتری که مدتها از درد کمر و شانه می نالید بلاخره مجبور شد تا چوکی خود را لیلام کند اما بعد معلوم شد که آن شراکه دواز آن به حیث چو کی مدرن استفاده کرده کاغذ دانی بود نه چکی.



اینه قربان... بخاطر جلو گیری از آلوده شدن هوا يك چاره پیدا کردیم
صفحه ۳۸



اعتراض

دختری به اتفاق نامزدش از مهمانی برگشته بود وقتی پیشروی در منزل مشغول خدا حافظی بود. پدر دختر سرش را از پنجره بیرون کشید و با قهر به جوان گفت: خجالت نمی کشی این چه وقت برگشتن از مهمانی است، این چه معنی دارد دختر مرا ساعت هفت صبح به خانه می آوری جوان باخو نسرودی جواب داد خیلی ببخشید قر بان آ خراباید ساعت ۸ صبح سر کارم حاضر باشم .

از بالا به پائین بدون شرح

حمید به رفیق خود گفت: نمره

تلفون دفتر کاکایم چند است ؟

رفیقش گفت به دفتر کاکا است
تلفون کن و نمره تلفون آنها را پرسان

تلفون کن و نمره تلفون آنها را پرسان

کن .



لطفا ده افغانی بمن مسکین کمک
کنید تا بسینما بروم
ارسالی سیف الدین کارگر

یک عمر کار می کند

خانمی از شوهر خود پرسید.
- برای سالگره ام چه تحفه
خریدی .

شوهر جواب داد :

- برایت یک ساعت بسیار قشنگ
خریده ام که هم واتر پروف است و
هم اگر به زمین بیفتد خراب نمی
شود و فرو شنده آن گفت یک عمر
کار میکند و هیچ وقت خراب
نمیشود .

خانم گفت:

کجاست، بده که ببینم .

شوهر گفت :

متأسفانه آنرا گم کرده ام.



بدون شرح



بدون شرح

طولش میدهدم

مریض: از کشیدن دندان چند
افغانی فیس میگیرید .

داکتر گفت : چهل افغانی.

مریض : این بی انصافی است

آخر برای پنج دقیقه چهل افغانی
میگیری ؟

داکتر با خر سند دی گفت: اگر
مایل باشیید طولش میدهم.



مجاد له علیه دود فابریکات

خیال کردم کلاه خودم است

روزی دور رفیق در راهی با هم یکجای رفتند و کلاه یکی از آنها به سر
دیگرش بوده و آن دو مشغول صحبت بوده راه می پیمودند درینوقت باد
نسبتا قوی به وزیدن آغاز نمود یک بار کلاه از سر شخص مذکور به
زمین افتاد آن شخص شدیداً قهر شد کلاه را برداشت و گفت: مرگ
به صاحب شخصی که همراه با و راه می پیمود گفت : چه گفتید؟
شخص اولی گفت هیچ. گفتم مرگ بر صاحب این کلاه یکبار شخص
مذکور شدیداً قهر شده گفت تو به من تو هین می کنی شخص اولی گفت
اوه ببخشید من نفهمیدم خیال کردم که کلاه خودم است .



بدن شرح

سرگذشت

اصلا من فکر میکنم که یک کوکتیل بهترین چیز است که درین جهان پیدا میشود. من به این نکته اطمینان دارم.

«ایزادورا» اتاق سبز رنگش را در استدیو سخت دوست داشت. بساها او را دیدم که با چشمهای اشک آلودش پرده های سبز رنگ این اتاق را میبوسد، زیرا پرده ها روز گاری متعلق به صحنه یی بود که وی در آن میرقصید. و در آخر زندگی از تمام آن پیروز یسها تنها همین پرده ها برای او باقی مانده بود و بس.

یکشب گریه کنان به من گفتم :
- میگویند که اگر قر ضهایم را نبردازم، این استدیو را از من خواهند گرفت. همه چیزش را خواهند گرفت. ولی این پرده ها که ارزشی ندارد، تنها برای من ارزش دارد. و خیلی هم ارزش دارد.
بعد به جادو خودکشی خودش اشاره کرد من پرسیدم :
- پس شما پراستی دست به خودکشی زده بودید؟

جوابی نداد. متفکر به نظر میآمد شاید هم فکر میکرد که نبایستی درین باره چیزی بگوید. ولی با اینهم ادامه داد :

- میفهمید، آتشب باچند نفری در استدیو بودم. وقتی آنان رفتند خودم را خیلی تنها احساس کردم تنها تر از هر وقت دیگری. هر چیزی که در باره «فضای سکر انگیز» در روز نامه ها خوانده اید، ساخته ذهن خبر نگار است. «زکس انگرام» هم اصلا آتشب اینجا نبود. خیلی کم چیز برای خوردن داشتیم. برای نوشیدن هیچ چیزی نبود. اگر چیزی برای نوشیدن وجود میداشت من هرگز کاری را که کردم، نمیکردم. در عوض، بسیار خوشحال میبودم ولی روز نامه ها آرا مترین مهمانی مرا «سکر انگیز» نامیده اند. و من

او به این تپه ها میگریست و در باره جهان ما خواب میدید. اما حالا مردم بین که به اینجا میانید، تپه ها را تماشا میکنند و یگانه الهامی که بر میدارند این است که پشت سرهم کوکتیل بخورند!

پس از گفتن این جمله ها چشمهایش به تپه های سبز خیره شد و به فکر فرورفت. چندین دقیقه به این حال باقی ماند. بعد، ناگهان رویش را به سوی من کرد و گفت :
- «سویل» یک کوکتیل دیگر هم به من بده. من از تشنگی میمیرم.



(ایزادورا) با (سی انین) شاعر بر آوازه روس ازدواج کرد و سر انجام او را به سوی خود کشی راند

به تاریکی اتاق عادت گرفت درکنج و کنار اتاق یک پیانو، یک ماشین چند روز بعد درباری نشسته بودیم تایپ و یک گرامافون را دیدم. و تپه های سبز رو به روی خود مان را میگریستم. این تپه ها به سوی آب بحر پایین میشدند. درین حال «ایزادورا» گفت :

- به نظر من این تپه ها همان تپه ها بیست که به «نتیجه» این مرد بزرگ الهام میبخشید میدا نیند که «نتیجه» گذشته از فیلسوف رقص هم بود؟ بلی رقص هم بود

بلادین او بر روی دیگر به خانه خودش نیست. و لی هر روز به استدیو سری میزند تا ببیند که آیا نامه یی برایش رسیده است یا نه. او به من گفت که اگر شما به دیدنش بروید، بسیار خوشحال خواهد شد. صبح روز بعد، به استدیو برای دیدن «ایزادورا» رفتم و در آنجا خودم را در اتاق سبز رنگی یافتم. این اتاق تصور معبدی را در اعماق بحر در ذهنم به وجود آورد.

پرده های سبز از زیر سقف تا سطح اتاق کشیده بود، فرش اتاق نیز رنگ سبز داشت. «ایزادورا» در گوشه یی نشسته بود و در نور کم رنگ اتاق مثل شبی به نظر میآمد شبی که انگار از جهان دیگری آمده بود. چشمهایش غصه ناک به نظر میآمد و لبخند نامطمئنی به لب داشت.
در اول اندکی از من عصبانی بنظر میرسید.

بعد تر گفتم که از آمدن من بسیار خوشحال شده است، زیرا خودش را کاملاً تنها احساس میکند. سپس دستش را دراز کرد و کتابی را که با خود داشتم گرفت این کتاب جلد دوم «زندگی من» نوشت «فرانک هاریس» بود. از بخش این کتاب در برتیا نیا جلوگیری می شد و تنها به صورت شخصی امکان داشت آن را به دست آورد.

«ایزادورا» با لحن امریکایی خودش گفت:

- مدت ها ست آرزو دارم این کتاب را بخوانم شما به من امانت میدهید؟ لختی مرا نگریست و ادامه داد :
- اطمینان دارم این کتاب از کتابهای نیست که شما غالباً به دوستان تان امانت میدهید، ولی به خاطر داشته باشید که من «کازانووا» داده امریکایی هستم.

«ایزادورا» کتاب را ورق زد و به بعضی از چیزهایی که در آن خواند، خندید. درین حال چشمهای من بیشتر

ندر دناك ((ايزا دورا))

«ايزا دورا، آهي كشيده وگفت :

ميخواستم بفهمم كه چرا ماشين تايپ در گوشه زيبايي جاداده شده است «ايزا دورا» در حالي كه

برجايش مي نشست ، در جوابم گفت :

تاكنون هرگز ازين ماشين كار نگرفته ام و فكر نميكنم كه بعد ازين هم كار بگيرم. ولي مي فهميد؟ شايد اين نکته مضحك باشد، اما من فقط خوشم مي آيد كه احساس كنم ماشين تايپي در اختيار دارم. برخي از اوقات احساس ميكنم كه اين ماشين تايپ يگانه چيزي است كه براي من باقي مانده است. خوب ... دربارۀ خودكشي صحبت ميكردم لختي ساكت شد و سپس ادامه داد :

آنشپ آرام و تنها نشسته بودم و خودم را خيالي پيچا ره احساس ميكردم. ناگهان در يافتم كه پيش ازين نشسته نيتوانيم به خودم گفتم كه ديگر نميخواهم زنده بمانم، زيرا هيچ كسي مرا نميخواهد. به نظرم آمد كه كسي ديگري، بغير از خودم اين سخنها را به من گفت. وقتي هم كه پرامدم و سوي ساحل رفتم، احساس ميكردم كه كسي پاملايست بازويم را ميكشيد و مرا به جلو ميبرد خوب به خاطر دارم كه در آن حال فكر ميكردم چه خوب است آدم هيچ تشويشي نداشته باشد و چه خوب است كه آدم مسئول پايان دادن به حيات خودش نباشد ، زيرا كسي ديگري، كسي كه از بازويم ميكشيد و مرا به سوي بحر ميبرد، مسئول خاتمه دادن به حيات من بود. اين احساس سخت شگفتي انگيز بود. حالا هر وقت ميخوانم كه كسي خودكشي کرده است ، فكر ميكنم كه حتما بايد همان احساس مرا داشته بوده باشد. يعني كسي ديگري او را بسوي خودكشي رانده باشد. هنوز سخن «ايزا دورا» تمام نشده بود كه باز هم كسي در واژه را به صدا درآورد .

بقية ذر صفحه ۵۹

حالا زندگي من اينطور سپري ميشود . من پيامي دارم كه ميخواهم به جهانيان برسد :

من ميخواهم به رقص ادامه بدهم ولي آنچه عملا انجام ميدهم مطمئن ساختن چنين مردمان است به اين كه روزي قر ضشان را خواهم پرداخت و همين كافيست كه آدم را وادار به خودكشي سازد.

پرسيدم :

گاهي ازين ماشين تايپ كار هم ميگيريد؟

سوال ابلهانه يي بود، ولي من

پول به دست خواهم آورد .

ولي فرانسوي کوتاه قدنخواست با خواندن متن قرار داد به «ايزا دورا» اهانت كند . در عوض گفتم كه خيلي خوب منظور او را فهميده است و از «ايزا دورا» معذرت خواست كه باعث زحمتش شده است . درينحال ميگو شيد جزئيات چهره «ايزا دورا» و اتاق او را به خاطر سپارد . شايد در صدد بود بعد تر همه چيز را به تفصيل به دوستانش قصه كند . وقتي مرد فرانسوي رفت ،

مجبور شدم آن قصه رقصيدن خودم و افتادن در آب را براي خاطر دوستانم پتويسم. گروهی ازين دوستان ميخواهند خانه ام را در پاریس از ضبط شدن نجات بدهند. واضح است كه قصه خودكشي من نقشه شان را برهم ميزند ولي آنچه به شما گفتم عين حقيقت است...

درين هنگام كسي ضربه های محكمي به در واژه استديو زده «ايزا دورا» آهي كشيده وگفت :

يك لحظ هم مرا آرام نيمانند ممكن است ببينيد كه كيست ؟

در بيرون در واژه يك مرد فرانسوي عصباني استاده بود. او قامتي کوتاه و چهره سرخ داشت و به من گفت :

«خانم «ايزا دورا» به خانه است پيش از آنكه فرصت جواب دادن رابه من بدهد، از كنارم گذشت و به درون آمد. ولي وقتي به استديو داخل شد ، عصبانيتش كاهش يافت و با آوازي اندكي قهرالوده گفت كه آمده است تا كرايه ماشين تايپ را بگيرد وقتي چشمش به تاريخي اتاق آشنا شد وقامت بلند «ايزا دورا» را ديده، تغيير حالتی در او به وجود آمد وساكت ماند.

«ايزا دورا» گفت :

من سر گرم نوشتن خاطرات خودم هستم .

سپس قرار داد چملك شده يي را از بكشش بيرون كشيده و مرد فرانسوي نشان داد :

در بدل خاطراتم پول زيادي خواهم گرفت . آنوقت كرايه ماشين تايپ شما را ميبرم دازم بعد به سوي ما شين تايپ، كه مثل جنائيكار كوچكي در كنج اتاق خريده بود ، اشاره كرد وگفت :

به مجردی كه پول از امريكا براي من برسد ، كرايه تايپ شما را ميدهم ، من هنر مند فقيري هستم ولي به زودي پول به دستم خواهد آمد . بر اساس اين قرار داد من



زنان و دختران



مترجم : محمد حکیم ناهض :

طفل در هوای آزاد

سال اول يك طفل حق دارد تا زمانیکه بیدار است کسی یا کسان نزدیک وی باشد ولو که خود را با چیزی مصروف هم بسازد . برای طفل بهتر است که برای ۲ یا ۳ ساعت با مادر خویش بیرون برود و یا خواب باشد . هر گاه در خارج شهر زندگی کرده و کدام چمن و یا صحن حویلی نداشتید تا طفل را ببرید ، پس با کدام ریکشا (اگر داشته باشید) و یا هر وسیله که بتوانید طفل را بیرون ببرید . در فصل تابستان ، هر گاه خانه شما شدیداً گرم و طاقت فرسا شود می توانید يك محل مناسب هوای گوارا در خارج منزل پیدا نمایید ، و وقتی طفل شما خواب باشد هر قدر دیر تر خارج منزل باشد بهتر است . هر گاه خانه شما سرد می باشد (در تابستان) با آنهم توصیه من اینست که طفل خود را روزانه ۲ ساعت خارج منزل ببرید . اما در اوائل صبح و اواخر بعد از ظهر . وقتی طفل شما برای اولین بار به پرو گرم غذایی روزانه سه دفعه آغاز می کند ، ضرور است تا استراحت خویش و طفل را مدنظر داشته باشید مگر بر نسیم عمومی برای خارج منزل بردن طفل برای ۲ یا سه ساعت در روز بهمان شکل خویش باقی می ماند که تذکر داده شده است . چینی که طفل بسن يك سالگی نزدیکتر شده می رود دیدن ما حول وی را بیشتر متعجب و علاقمند می سازد . حتی اگر بوسیله کدام گادی گک یا ریکشا وی را برای گردش می برید ممکن است بعد از صرفه غذای چاشت از خواب کردن هم امتناع ورزد . بنابراین (بقیه در صفحه ۶۰)

برای هر طفلی که دارای وزن ده پوند یا بیشتر باشد و وقتی که بارندگی نباشد خوب است تاروزانه برای ۲ یا ۳ ساعت در خارج اتاق برده شود البته تا وقتی که درجه حرارت بالای نقطه انجماد بوده و باد بسیار سرد نباشد . يك طفل که ۸ پوند وزن دارد می تواند بیرون برده شود در حالیکه درجه حرارت ۶۰ درجه یا بالاتر ازان باشد . باید گفت که درجه حرارت هوا یگانه فکتور محسوب نمی گردد ، بلکه هوای مرطوب نسبت به هوای خشک درعین درجه حرارت بیشتر سرد بوده و باد اگر باشد سرد تر میباشد . حتی اگر درجه حرارت تحت نقطه انجماد باشد يك طفل صاحب وزن ۱۲ پوند می تواند برای ۲ ساعت در يك محل آفتابی که از وزش باد در پناه (مصئون) بوده مستریح باشد . در فصل زمستان بهترین وقت برای خارج منزل بردن طفل وسط روز (بین ساعت ۱۰ قبل از ظهر میباشد) هر گاه شما در خارج شهر (در کدام يك از قراء و قصبات) سکونت دارید و یا اینکه منزل شما دارای کدام باغچه و چمن میباشد ، می توانید حتی برای بیشتر از ۳ ساعت در هوای مساعد طفل خویش را در خارج منزل نگاه دارید و اجازه دهید تا آفتاب برای مدت کوتاهی برویش بتابد هر گاه آفتاب وی را نارام نمی سازد . طوری که طفل بزرگ شده می رود ، برای وقت درازتر بیدار می ماند و از همراهی شما با وی بیشتر خوش می باشد ، البته اگر بیدار باشند (مؤلف) نمی خواهم بیش از يك ساعت تنها بماند . در نیمه دوم

وظیفه زن



مرد نشر عالم انسانی است وزن اوست ، به فرمانروایی پردازد .
شعر آن .
مرد باید مانند نشر کار آمد و در همه موارد مفید بوده وزن مانند شعر باید زیبا و نشاط انگیز باشد . این درست نیست که زن سعی کند از مرد تقلید نماید و راه و روش او را یاد بگیرد . با این عمل زن مقام خود را پایین می آورد و نظیر آن شعر نسبت و ناموزن می گردد که نه نشر است و نه نظم بلکه کاریکاتور است از هر دو . زن باید زن باشد تا بزرگی اش کاملاً عیان گردد . قدرت زن در قلب اوست و قدرت مرد در سرش . زن باید بگوید هر چه بیشتر از پلکان طلایی عشق بالا رود تا بتواند در قلمرو عواطف که قلمرو مخصوص (بقیه در صفحه ۶۰)

مرد نشر عالم انسانی است وزن اوست ، به فرمانروایی پردازد .
زن باید قبل از هر چیز روف ، مهربان ، عفیف ، باحیا ، با وفا ، حساس ، فداکار ، غمگسار و با محبت باشد .
با لزاك میگوید : احساس کردن ، مهرورزی ، رنج بردن و خود را وقف کردن در خدمت خانواده و جامعه ، اینها همه متن زندگی زن خواهد بود .
بزرگترین احتیاج زن ، توسعه زندگی نهادهای است ، یعنی توسعه دامنه عشق است . بجای آرایش ظاهر ، زنان باید باطن خویش را با پرورش دادن بهترین عواطف در خود پیاپی نمایند . ما موریت زن ، کاستن در های درونی بشریت است . یعنی زن طبیعتاً دیندار و خاتان مهربان و با محبت است . اگر زنی اینطور نباشد ، او طبیعی نیست ،



زن از هر نگاه

بر خلاف گمان مردم، مهر با نی و صفای قلب زن ربا ینده دلست نه مرد حتی قدرت تصور تش را نتواند قسنگی و زیبایی او کرد.

(شکسپیر) «درید رو»

بر خلاف مردها، زن همیشه به يك حالت باقی میماند: اگر خوب باشد، همیشه خوب است.

برای هیچ زنی، حتی آنکه بیش از همه ادعای عقل و منطق میکند، نغمه ای خوش آهنگ تر از صدای کسی نیست که از زیبایی او سخن می گوید.

«آدر یان دو پویی»

زن بواسطه ناتوانی خودبچیز های نایل می شود که مرد با توانایی خود بان دست نمی یابد. سید جمال الدین افغان

زنان عموماً گوشه های کوچک و زبانی دراز دارند:

ما و مود



رمز شوهر داری

هماهنگی در زناشوهری

برخی از زنان عادت دارند که حتی لحظه ای راهم در خانه تنها نگذرانند و همیشه در کنار همسر شان باشند ولو این وضع منجر به شکست مرد در کار های فکری و ادامه تحصیلات وی گردد.

ازین رو زیاد دیده می شود که مرد بخاطر خوشنودی زن و بوسرای زحایی از هیاهو و داد و فریاد همسرش بکلی از ادامه تحصیل و کوشش برای



ارتقا به معرفت، از رفتن در کورس های بعد از وقت چشم می پوشد. این دسته از زنان هیچ نمی فهمند که خود سهم مهمی را در رکود و عدم پیشرفت شوهر شان در اجتماع ایفا می کنند. در این قبیل موارد مسئولیت شکستهای مرد به عهده زن است. زیرا وی خار راه پیشرفتش شده و نگذاشته است که از طریق علم بجایی برسد اگر این عده زنان باطراف خویش نظر کنند می بینند که مردان موفق و خوش شبت همین گونه بدنیا نیامده اند. غالباً ترقیات اشخاص اکتسابی است. آنها باید فداکاری کنند و زحمت فرا گرفتن

بقیه در صفحه ۶۰

دختر انسان

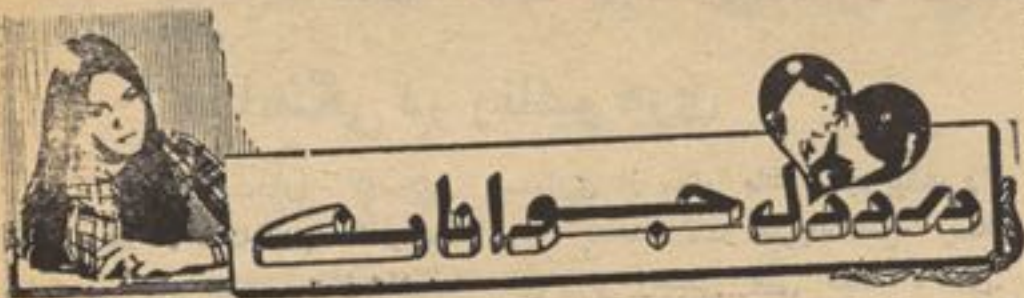
ژوندون

روان شناسی برای جوانان از کتاب روان شناسی

هیجان و ماهیت هیجان

هیجان در حیات روز مره نقش بزرگی را بازی میکند و بنا بر این بستند رستی و سلامت روحی و جسمی ما خیلی مهم است که هیجان را از نزدیک مورد مطالعه قرار دهیم . بسیط تر تعریفی که برای هیجان قایل شده اند این است که هیجان عبارت از شورش است که بر انسان مستولی گردیده و تمام وجود از آن متأثر میشود .

حالت هیجانی زمانی رخ میدهد که انسان بزمینه و یا وضعیتی روبرو شود که آن تصادم و یا فشار وجود داشته باشد در تمام این گونه زمینه هاسعی میشود فشار یا تصادم از بین برداشته شود هر گاه سعادت بقیه در صفحه ۵۴



متصلی محترم صفحه جوانان !
 بصفحت يك جوان من هم گله و شكایتي از ناحیه بورس تحصیلی دارم مقصود از گفتارم یا بهتر بگویم از درد دلم، درد دلی که شاید هزاران جوان ازین ناحیه داشته باشند اینست که چرا در گذشته

عدۀ زیادی از جوانان ما که هم لیاقت داشتند و هم اهلیت و استعداد و هم از هر نگاه شایسته برای ادا مه تحصیلات عالی در خارج از مملکت بودند متاسفانه برای آنها این چانس داده نشده و بدبختانه این بورسها را يك عده جوانانیکه اهلیت استفاده ازین بورسها را نداشتند خود را کاندید این بورس ها نمودند و موفق بگرفتن بورس تحصیلی شدند و هم چنان يك عده اشخاصیکه سن شان از چهل و پنجاه تجاوز می نمود نیز ازین بورس های تحصیلی استفاده نموده و بعد از استفاده ازین بورس ها بعضا ناکام و یا دوره تحصیل را ناتمام گذاشته دوباره برگشتند و تنها کاری که این عده نمودند سوختن این بورسها بود و پس زیرا آنها نه حوصله تحصیل داشتند و نه لیاقت و تنها برای تفریح و دیدن ممالک خارج ازین ها بورس استفاده نمودند.

خو شبختانه با استقرار رژیم جمهوری در کشور عزیز ما این امید واری برای همه مردم مخصوصا جوانان والبتۀ آن عده جوانیکه واقعا شایستگی و لیاقت و استعداد دارند نمودار شده است که از بورسها مستفید گردیده و این امید واری روز بروز برای جوانان بیشتر میگردد زیرا باعلاقه و جدیت بکارهای خویش متوجه بوده و هر چه بیشتر از پیش میکوشند تا کارها و وظایف خویش را بنحو شایسته ای انجام داده زیرا میداند که بعد ازین وسیله و واسطه خریداری نداشته و تنها لیاقت و اهلیت شخصی است که برای آنها آینده درخشانی را نوید میدهد .
 (کبیر داوری)

نامه های رسیده

بنامی محمد مسعود واصل متعلم لیسۀ حبیبیه
 نامه شما که عنوانی مدیریت مجله تحریر یافته بود به این مدیریت رسید از همکاریتان تشکر و این هم قسمتی از نامه شما بعضی از جوانان در رویداد های ناساعده و در راه پیشرفت و ترقی علمی و اجتماعی خود احساس ترس و وحشت نموده شما مت انسانی

خود را در پای انگیزه های تا ریک خیال خود قربان می سازند و بدون شناختن پیچیدگی های زندگی و علم بکاربرد منطق و دانش در تحلیل و تدقیق از آن به موانع روبرو میشوند عده دیگری تصور می نمایند که به هیچکس و به هیچ چیز محتاج نبوده و از همه دوری می جویند اینجاست که دوستی و صمیمیت در بین آنها



وفات

دوکتور سید انور سلطانزاده آمر مرکز صحنی چارده غوربند در حین اجرای وظیفه در نیمه ماه گذشته در سکنه قلبی بعمر ۳۵ سالگی وفات کرد. وفات این دوکتور جوان باعث اندوه دوستان و همقطارانش شده است.



مرحوم دوکتور سید انور سلطانزاده

محو گردیده و حسن تفاهم و خوش بینی جای خود را به حس بد بینی و ترس میگذارد.

پیغله نریمان نوین

وجیزه های انتخابی شما بمدریت مجله رسید اینهم چند وجیزه انتخابی شما:

د ژوندانه لار

بریا لیتوب پرته له چانس خخه بل شی نهدی د هر شکست خوړلی خخه چه بوښتنه وکړی اجزه کوی.

ښوونځی

دعلم او پوهی هرښوونځی چه برانستل کیږی د زندان دروازه تړلی کیږی.
(هوگو)

(بقیه در ص ۴۵)

شماره ۵۱

کلو گلو خواننده جوان

کلو گلو یکی از خوانندگان جوان میباشد که اخیرا کنسرتی در بروکسل برای یکمده جوانان و علاقمندان خویش اجرا نمود که مورد استقبال زیاد تماشاچیان قرار گرفت. این هنرمند و آواز خوان جوان در مقابل دوازده هزار تماشاچی چنان از خود هنرنمایی نمود که مورد استقبال کم نذیر قرار گرفت. شور و هلهله تماشاچیان و کف زدن های پی هم آنقدر زیاد بود که خواننده جوان را به هیجان آورده و برای دوستداران آوازش بیشتر از پیش هنر بخرچ داد و باعث شادی و خوشی تماشاچیان گردید.

عده از تماشاچیان آن شب را که کلو گلو این خواننده جوان با آواز خویش ساعتها آنها را مشغول داشته یک شب فرا موش ناشدنی خوانده و گفته اند که کلو گلو واقعا یک آواز خوان خوب است.



شاگردان ممتاز



نام - فاطمه (حاجی زاده)
صنف - نهم الف لیسه آریانا
سن - سیزده ساله
درجه - اول نمره
علاقتمند - به مضامین ساینس و ورزش.
آرزو - میخواهم در آینده تحصیلات عالی خویش را در فاکولته طب به پایان برسانم.



نام - بلقیس (عظیمی)
صنف - یازدهم ب سلطان رضیه
مزار شریف.
سن - ۱۸ ساله.
علاقتمند - به مطالعه
آرزو - میخواهم در آینده دکتری داشته باشم

مردی بانقلاب بقیه

— تصور نمی کنم که در انجام مراسم از دواج آندو نقطه قابل اعتراضی وجود داشته باشد اگر چه مطمئنم که رای بنت ، رفیق جوان شمان کمترین اطلاعی از ارتباط واقعی بین آندو ندارد . برودی از يك هفته به اینطرف در کاورلی هاوس توقف دارد و در اینقدر مدت قطعا از دروازه منزل پایش را بیرون نکذاشته است اما عجیب تر از آن اینست که بنت جوان هم در طول این مدت از منزل خود خارج نشده است . تصور نمی کنم که بین آندو مشاجره رخ داده باشد و قبلا حدس می زدم که موضوع عمیقتر ازین باشد . اما بر حسب تصادف وقتی از دوازده منزلم پا به درون می گذاشتم ، بسرو دی را دیدم دروازه منزل بسانو اتفاقا در همان لحظه کاملا باز بود . لولاشید را بداخل منزل می برد و من یک نگاه برودی را دیدم .

او ریشش را گذاشته که به صورت بسیار مقبولی برود و باعث تعجب فراوان من شد که یک بوکسر چنین ریش مقبول برای خود بگذارد . عادتاً بوکسر ها خوش ندارند ریش بگذارند و دیدن ریشی به آن قشنگی مراسمبت به غیبت و ظاهر نشدن بر و دی کنجکاو ساخت . من برای دیدن رای بنت رفتم . در همین تازگی ها او را در کلب هیرون دیده بودم و هم فرصتی دست داد تا با ماداموازل بنت حرف بزنم . پیشخدمت او که يك مرد است و از طرف روز برای برسن آن لبها سپایش می آید و ضمنا جمع و جور کردن منزل را بدوش دارد ، بمن گفت که وضع و رای بنت خوب نیست و نمیخواهد کسی را ملاقات کند .

براد حلقه دودی به هوا فرستاده متفکرانه به آن چشم دوخت . (اگر دريك منزل نوکری کار می کند ، نزد صاحب منزل زندگی میکند و برای من صرف دو دالر و هفتادو پنج سنت به نرخ روز خرج داشت

تاینگای داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از کف داد .
 الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر که مرد موژی است میباید . رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند ، به اثر تشویق لولا بسا نوایارتمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند . دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت يك سند میشود . اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود تحقیقات پو لیس هاگن مد یر کلب هیرون گرفتار میشود . اما هاگن بطرز عجیبی فرار میکند و اکسون پولیس به اثر اشتباهی که دارد بکس های راکه مرا جعین در شعبات حفظیه استیشن های ریل به امانت می سپرند در دفتر مرکزی تفتیش می نماید . در اننای تفتیش بمبی در دفتر پو لیس منقلب میشود و اینك بقیه داستان .

که بدانم اثری هم درین روز ها به پرورشش ریش خود سخت تو چه دارد . اینکه موضوع از چه قرار است ، من به آن دلچسپی ندارم . الک سگرت را میان لبهایش چندبار اینسو و آنسو گولاند و اظهار نمود .

من زیاد کتاب قوانین را ورق زده ام . اما بطور قطع یقین دارم که هیچ يك چنین قانونی ندارد که کسی را اجباراً به گذاشتن ریش وادار سازد — اما آقای براد ، شما مگر امریکایی نیستند ، همینطور نیست ؟

براد با لبای نیمه متبسم که همیشه در چهره اش خوانده می شد جواب داد :
 — بلی من ازین امتیاز بر خودار هستم .

الک برسید : (شما کسی را بنام ساول مورلیس می شناسید؟) الک پس از طرح این سوال بسوی کلکین اتاق نگاه کرد . جوشا براد در حالیکه به ذهنش فشار می آورد چپنهاهی روی پیشانی اش

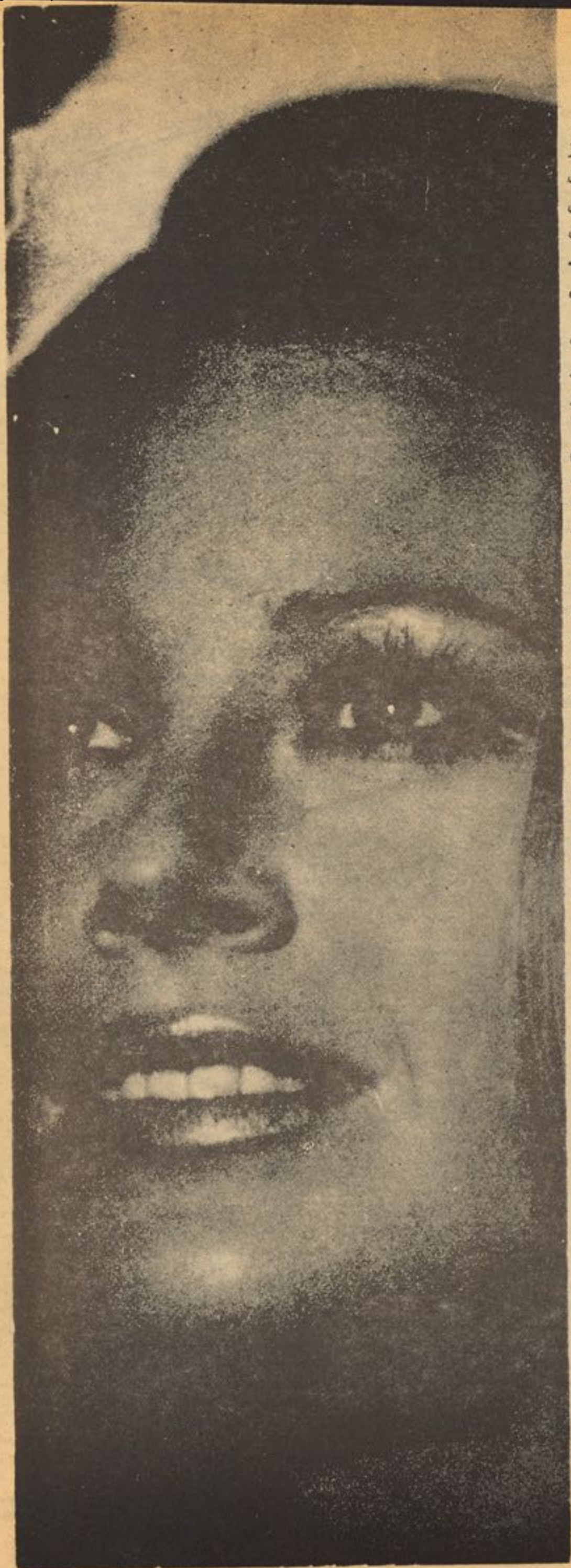
مراجعه کرده پرسید که می تواند به منزل برود و اظهار داشت :
 (من به همسر و وعده کرده ام)
 الک گفت . (صبر کنید ... و متوجه باشید که بوعده خود وفا نمائید .)

هنوز هم ساعت از رفتن معاونش سپری نشده بود که يك نامه رسمی برای انسیکتر الک رسید و وقتی متن نامه را خواند ، درخششی در قیافه اش پدید آمد . آن نامه از آمرعمومی مشاوریت پولیس عنوانی او نوشته شده بود و متن آن از اینقرار بود . (ریاست پولیس مرا مامور ساخته است به اطلاع تان برسانم که ترفیع بخارند پولیس جی . جی . بالدر به رتبه سرچنت از تاریخ اول مارچ سال جاری منظور شده است .)

الک کاغذ را قات کرده ، احساس سرور مملو از افتخار نمود . او فوراً گوشك تلیفون را پر داشته خواست بالدر را احضار کند . اما پادش آمد که او را به منزلش فرستاده است . الک آنشب نوکری نداشت و در حالیکه قلبش مالمال از خوشی بود تصمیم گرفت تا شخصا این خبر سرور انگیز را به بالدر برساند

الک با خودش گفت . بسیار مایلیم با خانم عزیز او از نزدیک معرفی بشوم و هم هرصفت طفل او را ببینم او دفتر پولیس را ورق زده آدرس منزل بالدر را پیدا کرد . لیو فورد ۹۳ ، اکس براید موتر پولیس الک را تا به آدرس نمبر ۹۳ ، لیو فورد اکس براید رساند .

يك عمارت قشنگ و کوچک بود عینا هما نظوری که رنگ منزل نشیمن معاونش را پیشبینی کرده بود
 بالدر دق الباب او يك خاستم



آنجا سکو نت دارد .

الك در حالیکه هر لحظه بیشتر احساس خشکی دهان می کرد پرسید شما از موتر چه کسی حرف می زنید زن پانسیونر پاسخ داد: «موتر خودش یا از دوستش را دیده ام لطفاً بمن بگویید که با او زیاد دوست هستید الك محتاطانه پاسخ داد. «اوه بلی بسیار با هم رفیقیم؟»

– پس چرا داخل نمی شوید؟
الك به دنبال زن پانسیونر وارد يك اتاق كوچك و لی بسیار پاک و نظیف و شد. «برای اینکه حقیقت را از شما پنهان نکرده باشم، می گویم که من قرار دارم با آقای یا لدر فسخ کردم. او همیشه شکایت داشت و به زحمت از کار من راضی می بود و من دگر حاضر نیستم برای او خدمت کنم. علاوه او چندان حق الزحمه خوبی هم بمن نمی داد. من برای دو اتاق پول نا چیزی از او دریافت می کردم و حال در نظر دارم که این دو اتاق را در مقابل پول مناسبی به کرایه بدهم. گذشته ازین نامه های وارده او برای من عجیب و حیران کننده بود. من بخاطر او این صندوقچه بزرگ پستی را در بیرون عمارت نصب کرده ام، اما همین صندوق هم گاهی خردی می کند و گنجایش پسته وارد ه برایش رانمی داشته باشد. نمی دانم، شغل و کار ضمنی او غیر از معاونیت پولیس چیست. نامه های که به اینجا می رسند، عنوانی کار

خانه های کیمیاوی واقع دیتکوب می باشد. نی، شاید گمان کند که من موجود نا جوری هستم که او تقریباً همیشه تمام روز را بیرون از منزل میماند و کمتر شبها را در اینجا می خواهید.»

الك پاسخ داد «اوه نی، به چه چه تصور می کنم شما مهربان ترین زنی هستید که من دیده ام و حال خیال دارید که بیرون بروید؟» زن صاحب پانسیون باسرا اشاره کرد و گفت: من از طرف شب کار می کنم و ساعت ۱۱ روز واپس می آیم خوب شد که شما آمدید و من در منزل بودم.»

الك پرسید. شما گفتید که موترش چه نوع موتر است؟

(بقیه در صفحه ۵۹)

صفحه ۴۷

نسبتاً مسن که لباس بیرون رفتن از منزل به تن داشت، دروازه را باز کرد و الك دچار حیرت شد که دید لباس پیشخدمتی به تن آن زن بود. آن زن در جواب اظهار داشت: بلی، آقای بالدر در همین جا سکو نت دارند. یعنی او در اینجا دو اتاق اجاره گرفته است. اما از طرف شب بندرت اینجا میماند. او عادتاً صرف برای تبدیل لباس می آید و همینکه لباس را عوض کرد، فوراً بیرون می رود. فکر میکنم نزد رفقایش می رود. – همسرش در اینجا زندگی می کند؟

آن زن با تعجب جواب داد: خانمش من هیچ نمیدانستم که او ازدواج کرده است. الك اوراق سجل بالدر را با خود آورده بود تا بعضی ارقا می را که در زمان فرار سیدن تقاعد و تنبیت مستمری بندرش می خورد به کمک خود بالدر خانه پری کند ولی حال متوجه شد که در زیر آدرس، يك آدرس دگر هم وجود داشت. اما رنگ طوری انتشار کرده بود که او صرف درین لحظه پس از دقت در آن متوجه شد.

الك اظهار کرد: «تصور می کنم اشتباه کرده ام. آدرس جدید او خارو استریت واقع ستپانی می باشد. اما زن پانسیونر لبخندی زده اظهار کرد: «اوه، نی. چندین سال میشود که او نزد من زندگی میکنند و پس از آن به اور خارو استریت نقل مکان کرد. اما وقتی جنگ شروع شد. او دو باره نزد من آمد زیرا حملات هوایی در ناحیه شرقی شهر لندن نسبتاً خطر ناک تلقی میشد. با وصف آنهم تصور می کنم که او يك اتاق در استپانی دارد الك متفکرانه گفت: «هوم، او در مقابل دروازه بود و زن پانسیونر سرداً به او گفت:

«من نمیدانم چقدر اجازه دارم، تراجع به معاملات او با دگران حرف بزنم. اما اگر زیاد کار دارید. در آنصورت به احتمال قوی میتوانید او را در «سلاف» پیدا کنید. من طه متکار او هستم که از شروع تا ختم ماه برایش کار میکنم و یکی دو بار موترش را دیده ام که در خیابان سلاف در ناحیه «زین گیبیل» پارک کرده بود تصور می کنم یکی از دوستانش در

هزار و یک

چندی پیش با آقای زیارمن یکی از مترجمین دانشمند و سابقه دار مطبوعات مصادف شدم ضمن گفتگو و احوالپرسی از ایشان خواش کردم تا دو پاره همکاری خود را با مطبوعات از سر گیرد

شاعلی زیارمن با وجود مشغولیت ها بسی که دارند ترجمه جالبی برایم فرستادند چون خیلی دلچسپ است در همین صفحه خدمت تان تقدیم میکنم .

مجازات حیوانات و اشیا

بوده اند اینکه روی محکومیت و مجرم ساخته شدن عراده که یک انسان توسط آن بقتل رسیده است بیاندیشند پس معلوم است که نسل فعلی بمراتب هوشیارتر از آنها بوده است . در صورتیکه درازمنه قدیم چیز های غیر زیروح محکوم قرار میگرفتند تصوراتیکه انسانهای قدیم روی محکومیت مخلوقات ذیروح هم از سرعت عمل کار میگرفتند گاهی بعید بنظر نمی آید .

مادرزمینه از زمانه های بسیار قدیم دلایل زیادی در دست داریم . در قرون قدیمه با هر حیوان متجاوز مانند یک انسان مجرم معامله صورت میگرفت و آنها قبل از رویکار آمدن محاکم قانونی جهت دادن جزا بوارث مجروحین و یا مقتولین سپرده میشدند که بعدها جزای آنها توسط محکمه تثبیت میگردید فقره حیوانات اهلی به محاکم عادی و از حیوانات وحشی به محاکم کلیسا سپرده میشد . این حیوانات رسماً متهم قرار گرفته و برای دفاع از آنها وکیل دعوی تعیین میگردد حیوانات مذکور در نتیجه محکمه یا برائت حاصل میگرددند و یا اینکه محکوم به جزا میگرددند .

خوکی بالای چوبه دار

این یکی از مشهور ترین دعاویست که در ۱۴۵۷ در ساونک بوقوع پیوسته و رسماً حکایت میگردد . یک خوگ مساده با شش چوبه اش نسبت کشتن یک طفل و خوردن قسمتی از گوشت آن سپرد محکمه میگردد . دلیل واضح بود اما وکیل دعوی حیوانات متهم باندازه قوی از آنها دفاع کرد که صرف خوگ ماده محکوم قرار گرفت و پس و چوبه ها را بدین دلیل که سن شان کوچک بوده وهم مادرشان به آنها شکل یک نمونه پمراشکیلی داده است . نجات داد . خوگ ماده در حضور جم غفیری از مردم و یک چارسوق بدرآویخته شده و بمنظور اینکه برای دیگران درس عبرت شود روزها آنجا باقی گذاشته شد .

در ۱۶۹۴ بالای یک قطعه اراضی که متعلق به کلیسا بود خوگی مرتکب جنایتی شده بود مدعیان پاپهای کلیسا بودند چون یقین است فیصله که آنها درباره این خوگ صادر کرده اند مطابق به خواسته قضات امروزی جهان بنظر می آید فکر میشود ارزش توضیح را داشته باشد .

دماوی این اصل که جرم متذکره مستکره و فزرت آور میباشد و لذا برای اینکه قرار ما

انسانهای ابتدائی حوادث را بر اشیا معطوف میدانستند باین معنی که اگر از جهت کسب نام یک از اشیا ضروری باوشان عاید میگردد آنرا تخریب و یا اینکه آنرا به جزا میرسانیدند . چنانچه هر طفل در اثر شوق طبیعی این کار را میکند ، هنگام راه رفتن همینکه کدام چیزی به پای شان اصابت کرد برگشته آنرا به لگد میزنند و آنرا بدور می افکنند . در یونان قدیم هر آن شی ایکه بوسیله آن آدم کشته میشد سپرد محکمه میگردد همینکه گناهش ثابت میشد آنرا از سرحد مملکت بسور می افکنند . بعد امدار انگلستان به سادگی که مرتکب جرم میگردد اسم (فلاکت) رامیکنداردند و آن شی را به وارث مقتول نه بشکل تضمین بلکه باین منظور که جزای انتقام را توسط آن عملی کنند می سپردند که بعد ها این قبیل چیزها عوض وارثین بدولت تلویضس میگردد حکمروایان این جنایتکاران بی جان را گرفته و به آن نام (ده اودانت) را میکشند (ده اودانت) چیزیکه نذر خدائی شده است . مداین اشیا فروخته شده یک حصه کوچک آن برای خیرات و حسنات مقتول داده میشد که بعدها قوائد و استثنای عجیب و تریبی درین زمینه بمیان آمد مثلاً اگر شخصی تحت عراده شده و میمیرد آنوسیله نقلیه بشکل یک گل ده اودانت میگردد اما اگر وسیله نقلیه ایستاده بوده و شخصی از درک یکی از عراده های آن آسیبی رامتمحل میشد در آن صورت تنها همان یک چرخ عراده (ده اودانت) محسوب میگردد .

اگر شخصی توسط یک پارچه کشتی که در آبهای شیرین گردش میکرد آسیبی برداشته و میمیرد آن کشتی بکلی (ده اودانت) میشد اما یک کشتی متعلق به آبهای شور بداخل عین شرایط تابع (ده اودانت) قرار نمیگرفت . نظریه عقیده (لارد کیوک) چون آب شور اکثراً دستخوش طوفان های بحری قرار میگیرند و کشتی نمیتواند تاملش را نگه دارد و مطابق به اراده خود حرکت کند نظریه این عجزش نباید مجرم قرار داده شود . زمانی یک نفر دهقان در (ماریلند) از یک درخت بزمن خوردن بود ، بعد از تحقیقات روی بدن دهقان مسووف حکم برین شد که باید درخت مصادره گردد حیواناتیکه مانند انسان محکمه میگردند

از همه این احوال برمی آید که گذشتگان قرون پیشین علی الا کثر مردمان عجیبی

حقوقی استفاده بعمل آورد و باین ادعا که اکثر از موشها به دعوات همجوار برانگنده شده اند و ممکن نیست آنها را صرف بایک قطعه جلب نامه احضار نمود لذا لازم است در زمینه چندین جلب نامه تحریر گردد محکمه این ادعا را وارد دانسته همانطور هم میکند اما ناوقتیکه این امر انجام می پذیرد وقت زیادی تلف میگردد (چاسان) تکرار بحضور محکمه حاضر و از جهت اینکه در منطقه که موکلینش پناهنده شده اند پشکهای زیادی وجود داشته و آنهم بکلی مفقود الا اگر گردیدند و هم باین دلیل که اگر یک مضمون از مقام محکمه تحت جلب قرار میگیرد و مجلس نسبت عدم امنیت نمی تواند خود را به محکمه برساند درین صورت علوی موجه و قانونی شمرده میشود و ضمن ارائه چنین دلائل قانع کننده میگردند مدعیان موکلینم مجبوریت قانونی دارند تا اقرار خط بدهند که پشک ها در طول راه به آنها آسیبی نخواستند رسانید و صحیح سلامت اینجا حاضر خواهند شد . این خواهش وکیل طرف قبول واقع گردیده و لیت دیوان قضا میگردد مدعیان چون نمیتوانند از پشک ها که دشمن ازلی موشها میباشند تمهیدی بدهند ازین دعوی خود میگذرند .

جزای خروس که تخم گذاشته است . این یک دعوی دلچسپ دیگری که در ۱۴۷۴ در بانی رخ داده است .

یک خروس تخم گذاشت نسبت این جرم منفور و سپرد محکمه گردید و در آنجا رسماً متهم قرار گرفت و چون جرمش ثابت بود حکم برین شد تا او را میخکوب کرده و بشکستل سوختاندن کشته شود . این اعدام بالای تبه که نزدیک شهر بود عملی گردید یعنی خروس که وظیفه زنی را اجرا کرده بود مانند انسانی که گمراه گردیده باشد بحضور پاپ بسا تخمش یکجا سوختانده شد .

خاتمه



زن : می بینم که سگ مه چقدر بشما علاقه دارد

از: محمد عزیز رویش

پرستوها

برفت آن دوره ظلمت .
برفت آن عصر استبداد ها .
شما ها ای پرستو ها .
که بودید آشکارا در شکنج
پنجه پیداد اسیر دست صیادان
افسو نگر .

برفت آن دور استبداد .
رسیده عصر محرومان در یسن
کشور .

• • •

برفت هان ای پرستوها .
زمان جغد کان بی حیا بگذشت
ازین کشور .
که در هر گوشه این دشت و دامن
لاله ها کردند .
رسید اکنون زمان تان .
شما هان ای پرستو ها زنیید
آزاد پال و پر

• • •

شما هان ای پرستو ها .
که بود این آشیان تان بدست جغد
کان زور .
شکست آن پنجه های ظلم .
ورفتند جغد کان دیگر .
به پشت میله زندان یا در خانه
های گور .

• • •

شما هان ای پرستو ها .
بسازید پسر خویش و نسل خود
درد امان کشور .
هزاران آشیان ولاته دیگر .
که امروز است روز تان .
نمائید زندگی خوشتر نمائید
زندگی بهتر .

از: غلام سخنی راهی

((رقص پیمانها))

نمیدانم چرا دل در برم مستانه میرقصد
گمانم در هوای چشم آن جانانه میرقصد
بسو شس افکنده ای زلف پریشان را نیمدانی
در آن حلقه دل دیوانه ام چون نشانه میرقصد
دل در سینه ای تنگم که از هجرت خراب آمد
بان دیوانه میماند که در ویرانه میرقصد
نه من تنها بیاد چشم مستت مست میرقصم
تماشاکسن زمستی در کفم پیمانها میرقصد
شکستی شیشه تقوا بسنگ باده ای زاهد
عجب نبوداگر ساقی درین میخانه میرقصد
زبیر میفروش آمدند ادر گوش دل گفتار
که امشب باحریفان زاهد دیوانه میرقصد
سر شب تا سحر در کلبه تنهایی ام راهی
سرا یا شمع میسوزد دولی پروانه میرقصد

غزلی از حافظ

بانتهاب محمد ظاهر زمانی

عارض رنگین

چون شوم خاک رهش دامن بپوشاند زمین
در بگویم دل مگر دان رویگردانند زمین

• • •

گر چه شمعش پیشم برم در غم خند و جو صبح
و در برنجم نازک بر نجسند زمین

• • •

عارض رنگین پسر کس می نماید هجر گل
در بگویم باز پشوشان باز پوشاند زمین

• • •

او به خوم تشنه و من بر لبش ناچون شود
کام بستانم ازو یاداد برتاند زمین

• • •

چشم خود را گفتم آخر یک نظرسیرش بین
کلت میخواستی مگر تا جویی خون رانه زمین

• • •

گرچه فرهادم به تلخی جان برآید حیف نیست
بس حکایت هایی شیرین باز من مانده زمین

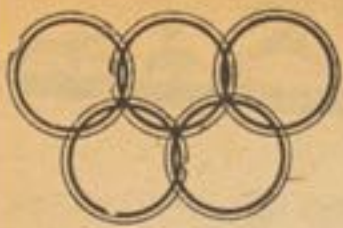
• • •

ختم کن حافظه گزینگونه خوانی درس عشق
خانی در هر گوشه افسانه خواند زمین

این عکس را دوشیزه هما بر ای صفحه دوستان فرستاده اند و زیر آن نوشته اند :



زن- مانده نباشی! حالا که دیر آمدی پس ماچم کن .



بازی سکی چطور بوجود آمد؟

سکی که از جمله بازیهای زمستانی نیست و در روی برف ها اجرا میگردد از زمانه های خیلی دور بمیان آمده و انکشاف کرده است خوب است حال بفهمیم که چه وقت و کجا مشخص این بازی را اختراع کرده است .

روزی (ماتیاس) زادرسکی اطریشی شعری را خواند که درباره پائین آمدن از کوه های پر برف ساخته شده بود. (ماتیاس) شیفته این شعر شد و کوشید وسیله ای کامل برای پائین آمدن از کوه پر برف را بسازد او در سال ۱۸۹۱ موفق شد سکی را بسازد و در سرا زیر کوه آلپ که ۴۳ درجه نشیب داشت به تمرین بپر دازد.

چهار دهه در خشان جمناسیتک شوروی

در رشته جمناسیتک، کشور شوروی نام پر آوازه در دنیا کسب کرده است زیرا ورزشکاران این کشور درین رشته استعداد های فوق العاده دارند و همه ساله ریکاردهای جدیدی قایم نموده و مدالهای طلا را نصیب میشوند چهره را که غرق دنیای ورزشی خود است دیده میشود اولگاکار لات نام دارد و بحیث استاد سپور تهای جمناسیتکی کشور شوروی انجام وظیفه میکند و قهرمان بازیهای المپیک بیستم در تمرینات جمناسیتکی و مسابقات دسته جمعی میباشد .



وی از اسکی های کوه تاه چوبی برای فرود آمدن استفاده کرده و وقتی توانست وسیله دور خوردن و بریک کردن را هم به اسکی خود اضافه کند در سال ۱۹۰۵ اولین پیس اسکی را بوجود آورد . باید دانست که اسکی ساده از اختصا صات نارو یژی ها و سویدنی مابوده است .

درین اواخر در سویدن اسکی پیدا شده است که به ۴۵۰۰ سال قبل متعلق است همچنان در تاریخ سویدن تذکار یافته که سویدنی ها در سال ۱۵۲۰ باسکی های ساده به تعقیب دشمن پر داخته و با فرار دادن دشمنان استقلال خویش را بدست آوردند .

در کشور های مانیز از سالیان درازی بازی سکی بصورت انفرادی رواج داشته و مخصوصا خار جیان مقیم کابل به بازی آن می پرداختند ولی پنج سال می شود که تیم های این بازی تشکیل شده و ورزشکاران اساسات و تکنیک های آنرا بصورت درست آموخته اند، و دو سال میشود که درین رشته مسابقاتی بین تیم های ورزشی سکی صورت میگیرد رهبر کلب اتفاق میگوید: که تیم شان این بازی را از پطنوس شروع کرده تا به حال که تیم و رزیده و قهرمان ساخته آنها ادامه داده اند پیداست با فرام شدن تسهیلات این بازی بیشتر رایج شده و تعداد ورزشکاران ما زیاد میگردد .



اولگار کار لات

ورزش بایسکل دوانی



ورزش بایسکل دوانی از سالیانی درازی در بین ورزشکاران جهان مواجهاً ز پادی داشته و در بین دیگر ورزشها مقامی را برای خود حفظ کرده است. این ورزش در کشور ما نیز به خود طر فدارانی پیدا کرده و تعداد زیاد مردم به آن علاقه گرفته اند، گرچه درین وقت هیچ سر و صدایی از آن در محافل ورزشی کشور ما شنیده نمیشود ولی خیلی سالها میشود که مردم ما این ورزش را رایج ساخته و به آن میپردازند. کشور شوروی و آلمان شرقی ورزشکاران زیادی در رشته های مختلف ورزش داشته و اکثر مردم آنجا به سپورتهای متنوع دسترس دارند.

درعکس دسته بایسکل سوارانی دیده میشوند که قهرمانان بازیهای المپیک بیستم کشور شوروی هستند البته در رشته بایسکل دوانی ۲۰ کیلو متری آنها از چپ بر است عبارت اند از: ولیری یاردی، باربس شوخوف، ماگیناری مکناتوف و لیونی چف.

اخبار جهان ورزش

اکنون توانسته است که در مسابقات قهرمانی روسکی ناریک نیز که در سویدن برگزار میشود یک مدال طلای دیگر بدست آورد. دوشیزه کالینیا که توانست مسافت ده کیلو متر را بدون خطای کنید بیست و پنج امتیاز بیشتر را بار بار سکی باز آلمانی کسب کرده است.

درین مسابقه اینتا اکا لسوف از فنلند به مقام سوم رسید در شش مسابقه از مسابقات دهکانه آلمان شرقی با دو مدال طلا و چهار مدال برنز در صدر جدول قرار گرفته است.

اتحاد شوروی علاوه بر دو مدال طلا کالینیا دو مدال برنز بدست آورده است.

دوش:

فاسل ونده امریکائی و تهرمان دوش هشتصد متر المپیک سال ۱۹۷۲ به جرگه ورزشکاران وفوی پیوست فاسل که ۲۶ سال از عمر میگذرد قرار است که با کریست فیشر قهرمان شکست ناپذیر امریکا روبرو شود مسابقه آنها بی مسافت یک هزار متر برگزار خواهد گردید.

المپیک مکزیک انتخاب گردید و از آن بعد میدان های ورزشی جهان بانام دیتشو دوند کینیا پی آشنا شدند وی با کوشش خستگی ناپذیر خود در سال گذشته توانست ریکارد جهان را بدست آورد علاوه بر دوش با موانع دیتشو توانست مسافت یک میل را در مدت زمان سه دقیقه و پنجاه و دو ثانیه طی نماید.

وی در سن ۳۱ سالگی که بیشتر دوندگان به فکر کناره گیری از میدان ورزش هستند روز ۱۶ کیلو متر میدود و به آینده خود کاملاً امیدوار است.

اسکی

در مسابقات قهرمانی اسکی اطریش که در ووال برگ برگزار گردید آتمالی پوئیل از اطریش توانست در رشته جایان اسلا لوم عنوان قهرمانی جهان را بدست آورد مونیکا کادر باز هم از اطریش به مقام دوم رسید و یک دوشیزه فرانسوی بنام پایان میریت مقام سوم را بدست آورد کالینا سکی باز شوروی که هفته گذشته عنوان قهرمانی سکی پنج کیلو متر جهان را بدست آورده بود.

بن دیتشو قهرمان دوش جهان هفته گذشته روزنامه های انگلستان در باره (بن دیتشو) قهرمان کینیائی مقالاتی مفصلی درج کردند.

(دیتشو) قبل از رفتن در مسابقات کشور های مشترک المنافع که در ریلاند جدید برگزار گردید ریکارد دوش سه هزار متر جهان را در دست داشت وی در ریلاند جدید در رشته های دوش یک هزار و پنج صد متر و پنج هزار متر موفقیت های شایانی کسب کرد.

در مطبوعات انگلستان موفقیت های او با خطوط درشت بجا پ (بن دیتشو) در ماه مارچ سال ۱۹۴۲ چشم به جهان گشود هنگامی که وی هشت ساله بود با تیر و کمان و نیزه در جنگل های کینیا دنبال شکار میگشت وی از آن زمان گفته بود که در صورت لزوم میتواند نیک روز تمام به دنبال شکار برود دیتشو در سن سیزده سالگی وارد مکتب شد و از آنجا که دهکده او با مکتبش که در حدود شش کیلو متر فاصله داشت دیتشو این فاصله را بدوش طی میکرد در سال ۱۹۶۸ دیتشو جهت شرکت در مسابقات

چهره ورزشی



بنیامین غلام حضرت

بنیامین غلام حضرت یکی از اعضای فعال و پر آوازه تیم فوتبال کلب پامیر است او از پنج سال به این طرف شامل تیم فوتبال کلب پامیر شده ولی از دوران کودکی به ورزش علاقه زیادی داشته است.

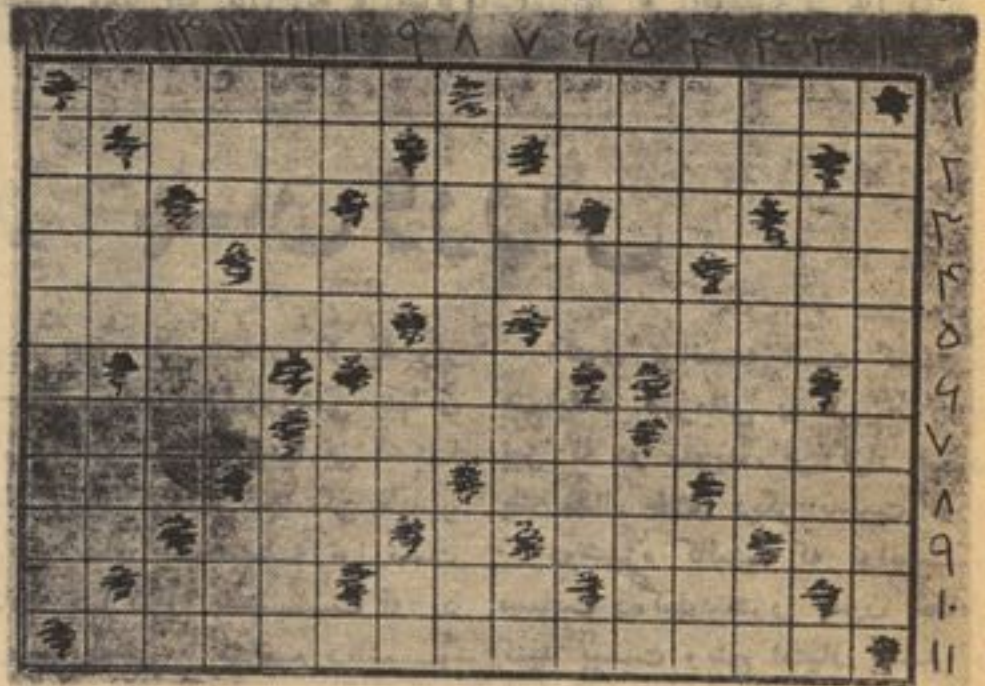
بنیامین غلام حضرت معتقد است که وجود کلب های ورزشی رول ارزنده در راه پیشرفت مسورت اجرا میکند بنظر او بزرگترین عامل موفقیت یک تیم ایجاد وحدت و هم نظری بوده میتواند وی عقیده دارد که یک ورزشکار باید یک رشته را اختیار نماید تا در آن رشته موفقیت های بی حد و حصری کمایی کند.

سرگروهی مسابقات

جدول کلمات متقاطع

افقی :

- ۱- یکی از تیم های شرکت کننده در تورنمنت اخیر باسکتبال - دانشمندی که طریقه تعقیب شیربنام او یاد میشود - ۲- گابی دو می از هرچیز - قلات مرکز این ولاست است - ۳- سرجه بسازید تا با سپین نام گوهی در کشور بدست آید - میگویند به ... مرده بیشتر مزن - پرنده شکاری - او سسطیبری - اثر و ردو جای با - ۴- آب دیده - نام دیگری برای نکهبان و دیده بان - اگر کج باشد و از کمان بیرون رود رسوا میشود - ۵- در شب چهارده روشن تر است - نام منطفه در کابل که برج معروفی دارد - ۶- علامت مفعولی صریح - مرتب کنید عددی میشود - دو حرف متفرقه - ۷- بزرگتر است - لقب يك تن از خلفای راشدین - از خوانندگان جدید را دیو افغانستان - ۸- از فلزات نجیبه است - ماه ششم عیسوی - آنرا نمک اخلاق شمرده اند - ریسمان عربی - ۹- دو تایش در هنر راپو شناخته شده است -



مادرش را خیلی پیر میدانند - با مرج استعمال میشود - یکه و تنها - ۱۰- مجلس شادی - نسبت پدر عروس به داماد - اصل نیست - ۱۱- جوایزی که بعد از این همه ساله جهت تشویق برای نویسندگان و هنرمندان داده میشود -

عمودی :

- ۱- درامی که در این اواخر بروی سنج کابل تندیاری نمایش داده شد
- ۲- بگونه پوست نازک - کوچکترین انگشت - ۳- هاید رو جنی واتمی اش تپاه کن است - جاذب گاه - از حراس است - ۴- ردبا - زشته - ماتم و سو گوازی - ۵- سنگ سورخ داری که در حمام مورد استعمال درد - عارف و شاعر قرن نهم - ۶- تکرار حرفی - سرجه بسازید تا میوه ای بشود که خوب هم هست - اشتباه و زشتی - ۷- جوب در ختانی که از آن ندرند بریده میشود - در بدن حیه و جود دارد - کوزه سرکه و شراب - ۸- کوتلی و بند برقی در شرق کشور - انکشاف و توسعه - ۹- ماضی زدن - کشتیبان معروف - پروزدگار - ۱۰- اول زمان و مکان رامیر سانس غذایی از مرکبات خمیر - نوک کوه - ۱۱- برنده خوش صدا - از چارضلعی ها - ۱۲- با آن جوب میشکنند - سر - علیحد - ۱۳- دو نلت بول - شاعر هندی برنده نوبل - از خوردنی های ناخوشایند - ۱۴- میگویند عصارش کار خودش را میکند - مخمور افراطی - ۱۵- کشوری در جنوب شرق آسیا -

مسأله شطرنج

سفید بازی را شروع میکند و بعد از دو حرکت سیاه را مات میکند آیا میتوانید اولین حرکت سفید را که عبارت از کلیه حل مساله میباشد پیدا کنید؟ پاسخ خود را برای ما بنویسید .



حل کنندگان

تاج محمد آریا فیضی ، محبو به پسرلی ، گلالی حاذق ، عبدا لواحد خیام ، سر دار محمد شهید ، سیما متعلمه مکتب عایشه درانی و خان میر میرزاده .

قرار فرعه پیغله شهنواز عادل و ذبیح الله نسیم هر کدام برنده يك سیت جوراب اسب نشان شناخته شدند ، از ایشان خواهشمندیم برای دریافت جوایز خود با يك قطعه عکس به اداره مجله تشریف بیاورند .

ضمناً قابل یاد آوری است که اسم بناغلی عبدا لحکیم مولوی زاده در شماره ۴۸ اشتباها عبدا لکریم چاپ شده است که امیدواریم آنرا تصحیح فرمائید .

این عده از علاقمندان مجله پاسخ صحیح يك ویا چند سوال شماره های ۴۶ و ۴۷ را فرستاده اند :

- خیر محمد شهید ی ، محمود الله باغستانی ، ذبیح الله نسیم ، احمد خالد ناصری ، غلام یحیی احمد ، انجلا علومی ، زمان الدین از مکتب متوسطه قلعه فتح الله ، نریاز مرکز فرهنگی امریکا ، محمد ضیا رستم ، سیدا شرف زمانی ، شهنواز عادل الیاس ، محمد معروف متعلم لیسه نجات صوفی کمال الدین مسافر ، حفیظه نوشین احمد ستار و فسی تور پیکی فارغ التحصیل لیسه ملالی نثار احمد میهنیار ، محمد شفیق خیری ، محمد بشیر ترین عظیمی ، ماه گل مهدی زاده ، ذبیح الله نسیم

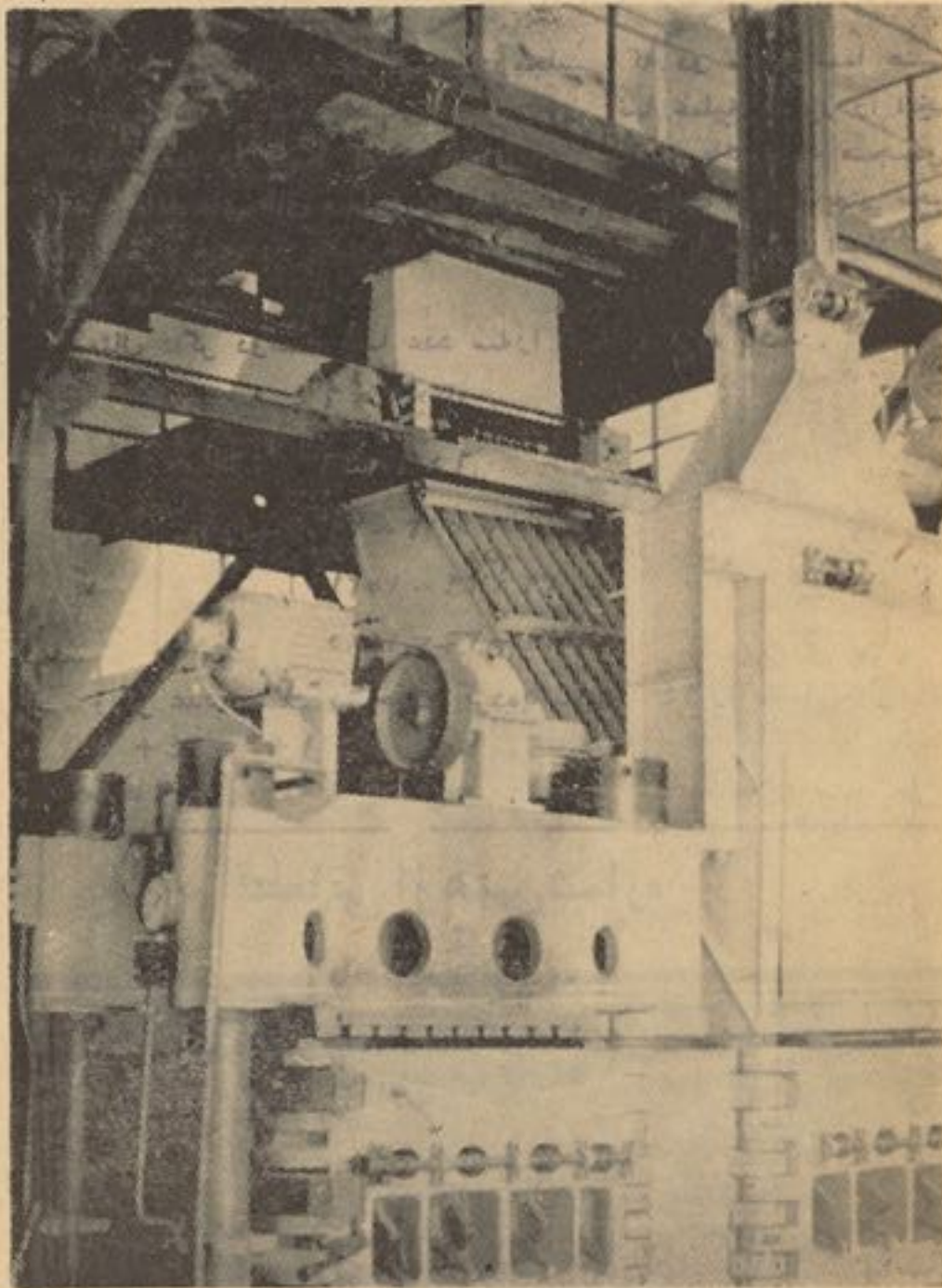


HORSE BRAND SOCKS

ژوندون

در سال جاری پنجاه هزار تن پخته...

ولسوالی ها و بنا روالی معرفی شده اند به اهالی این سه ولایت تخار و بقلان از طرف مقام ولایت و سپین زر در خان آباد و بند دوم برق



بر اساس سهمیه ماهوار توزیع میشود که بصورت آزاد بها مورین متسو بین دواير داده میشود . انجنیر عبدا لملك افزود روغن مورد ضرورت موسسات صناعتی این سه ولایت مانند فابریکات سمنت و نساجی و سیلو ی بلخمری فابریکه قند سازی بقلان معدن زغال کرکر، پروژه سرکسازی کندز، کشم و فرقه عسکری نهرین نیز از همین دوالی چهار تن روغن که از سهمیه ریاست ارزاق باقی می ماند مطابق سهمیه ماهوار توزیع میگردد از رئیس سپین زر پرسیدم: از چه نوع الری برقی در تدویر فابریکات استفاده میشود . برای تدویر فابریکات از دونوع انرژی برقی استفاده میشود .

غوری و دستگاه برق دیزلی خود موسسه استفاده میشود ، فابریکات نمایندگیها موسسه بوسیله دستگاه های دیزلی که درهر نمایندگی نصب شده فعالیت می نمایند انجنییر عبدا لملك علاوه کردند: از انرژی برق تولید سپین زر پرینا، خان، آباد علاوه بر تدویر فابریکه سپین زر در تدویر شهر کندز و خان آباد نیز استفاده میشود. رئیس سپین زر در مورد کار گران فابریکه گفت:

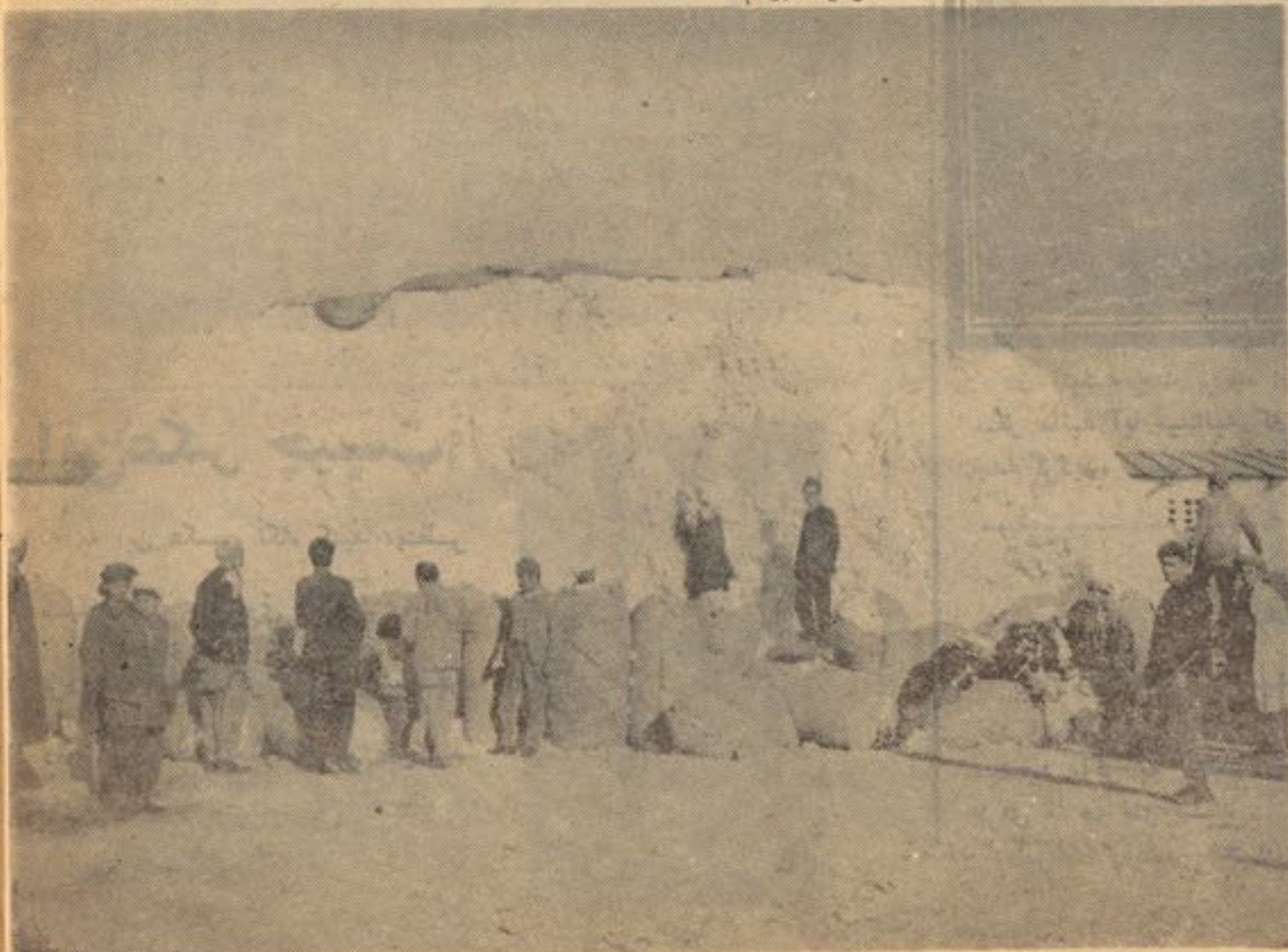
با استقرار رژیم جمهو ریست در کشور توجه جدی و اساسی بوضع کارگران خلاق دستگاه های صنعتی میدول و حداقل مزد ، حق نقاعد و ساحات کار را بر اساس مترقی ترین معیار های جهانی تحقق بخشید روحیه کار گران این موسسه نیز به سوی کار بیشتر و خلاقیت موثرتری رهبری گردیده و نتایج نیکو و ثمر بخش آن تزئید روشن ما صعل کار است .

در اخیر مصاحبه رئیس سپین زر گفتند که سپین زر شفا خانه بی نیز در شهر کندز دارد و باید آنرا از نزدیک بینم .

شفا خانه سپین زر یکی از عصری ترین شفا خانه های سمت شمالی بشمار میرود دکتر عبد الخالق سر طبیب شفا خانه سپین زر در جواب سوا لیکه چه نوع عملیات های در شفاخانه صورت میگردد گفتند: در شفا خانه عملیات های از قبیل معده کیسه صفرا، انسداد انسای، فتول آنال ایندیست، بوا سیر شینز لاین و غیره صورت میگردد و اضافه نمود که یکی از عصری ترین ماشین های انستیزی مدت یکماه می شود به شفا خانه سپین زر تازه وارد شده است .

دکتر عبدا لخالق گفتند که از اول حمل الی اخیر جدی سال جاری در یول کلینک به تعداد (۱۹۹۹۱) مریض معاینه و تداوی شده اند که اکثر این مریضان از دور ترین نقاط سمت شمال به این شفا خانه آمده اند کسانیکه صمرا ی بعضی از مریضانیکه آنجا برای معاینه و تداوی آمده بودند بعضی سوا لاتی راجع به شفا خانه نمودم که همه آنها از کار دکتوران شفا خانه سپین زر مخصوصا از دکتور عبدا لخالق سر طبیب شفاخانه دکتور داد محمد علمیار و دکتور بشیر احمد (فقیری) راضی بودند.

راپور از احمد غوث (زلمی)
عکاسی: غلام دستگیر (مسعود)



بدتر از مرگ

واقعا آنست ماهری استید. بعد بگریج برگشته ازود :

حالا برو قبل از آنکه شیبیل بر این دهن دو باره دست بیاید. او را پیدا کن. من سری به بیمارستان میزنم. گاریسون تو هم با گریج معاونت خواهی کرد. اینقدر سرت را با دختر به درد نیار.

این اوامر را داد و خارج شد. گاریسون نگاهی به گریج انگنده پرسید:

ایا فکر کرده ای از کجا باید شر و ع کنیم ؟

فقط يك راه وجود دارد. تصاویر را بدست گرفته بپرکس نشان بدیم و سراغ سلینا را بگیریم.

گاریسون در حالیکه ازین جواب ناراحت بنظر میرسید، جواب داد:

شاید حق بجانب باشی ولی این کار خیلی خسته کننده و طاقت فرسا است.

خسته کننده و طاقت فرساست. لومیس که نزد آنان بر گشته بود، بلافاصله امر داد :

گاریسون، تو جستجو را آغاز کن. گریج چند لحظه با من خواهد ماند.

من خواهم سوی و ن را نزد مس در ش ببرم.

بناوسیله نقلیه بیماران نزدیک در بیمارستان توقف کرد. دوفنر که باید تذکره را می بردند در عصب و تکفیر در پیش روی آن نشستند. بودند. این موتر سراپا مسلح بود.

گریج تنها چیزی خود را از پیش آن بیرون آورده در جیب بغل کتبی خود گذاشت و منتظر ماند.

نصیحت بعد از امبولانس خبر رسید که در راه لندن بودند. در آن کرد و پیش چیزی که موجب نگرانی شود، دیده نمی شد.

سوی و ن و گریج در میان يك لاری بدون آنکه صحبتی کنند، نشستند.

سوی و ن که در پیشی سپید پرستاران را در برداشت روی هم برفته خیلی منظم لباس پوشیده بود، بالاخره سکوت را شکست و گفت:

بین گریج، اینورد چاق و راجه روزگاری انگند.

ولی گریج صدایی بر نیاورد. راستی چه میتوانست بگوید. سوی و ن ادامه داد:

همه چیز رابه او گفتم و او هم بمن قول داد که مادرم را بمن نشان خواهد داد. اما اینک بین باجه وضعی رو بروا هستیم.

وقتی دید گریج باز هم سکوت خود را حفظ میکند، او نیز خاموش ماند. کامیون توقف کرد و گریج منتظر ماند تا امری که پیش رو نشستند بیاید و سرپوش را باز کند.

بعد بدون اینکه به اعتراضات سوی و ن اعتراضی نشان بدهد او را پائین آورد. اینجا محفل بی سر و صدا و خلوتی بود.

پشت سرشان یک اتومبیل سواری جاگوار انتظار می کشید. هر دو سوار آن شدند. گریج موتور را روشن کرد و جاگوار از جای خود خیز برداشت.

تمام این جریان طی چند لحظه کرنا بصورت گرفت و چند لحظه دیگر از کامیون گذر شده داخل شاهراه شدند.

بار دیگر سوی و ن سعی کرد کلماتی بگوید ولی قیافه سرد و بی اعتنای گریج بار دیگر او را خاموش ساخت.

گریج اتومبیل جاگوار را در پیروی یک کاراج کشته توقف داد و یک دو کلمه با مردی که آنجا بود صحبت کرد. آن مرد يك لاری کوچک را که روی آن بسته بود (بسته است) بردر کاراج آویخت و خود از نظر آنها ناپدید گردید.

بعد از چند لحظه انتظار، گریج، سوی و ن را فرود آورده یکی از اتاقهای کاراج برد و به او توصیه کرد لباسش را عوض کند.

گریج اتومبیل جاگوار را در پیروی یک کاراج کشته توقف داد و یک دو کلمه با مردی که آنجا بود صحبت کرد. آن مرد يك لاری کوچک را که روی آن بسته بود (بسته است) بردر کاراج آویخت و خود از نظر آنها ناپدید گردید.

بعد از چند لحظه انتظار، گریج، سوی و ن را فرود آورده یکی از اتاقهای کاراج برد و به او توصیه کرد لباسش را عوض کند.

گریج اتومبیل جاگوار را در پیروی یک کاراج کشته توقف داد و یک دو کلمه با مردی که آنجا بود صحبت کرد. آن مرد يك لاری کوچک را که روی آن بسته بود (بسته است) بردر کاراج آویخت و خود از نظر آنها ناپدید گردید.

بعد از چند لحظه انتظار، گریج، سوی و ن را فرود آورده یکی از اتاقهای کاراج برد و به او توصیه کرد لباسش را عوض کند.

نامه های رسیده

د فکریا نگه

د فکر او پوهی پوله پانکه باید پوه روحی او اخلاقی عظمت ته تسلیم شی

(میتز لینک)

بناغلی گل احمد از لیسه نادریه نامه شما به اداره مجله رسید واقعا شما خوب فهمیده اید که انسان تا خود را رحمت ندهد هرگز کامیاب نمی گردد. و رحمت کنسی موید پیشرفت در يك جامعه است

پیغله نادیه از لیسه عا یشه در نی!

بیلی ماهم باشما هم عقیده هستیم که بهترین رفیق انسان کتاب است و مطالعه برای معلومات انسان بهترین چیز است.

بناغلی نجیب الله از ولا یست ننگر هار!

از نامه شما چیزی نفهمیدیم که مقصود تان چیست لطفا بعد از آن اگر نامه می فرستید رو شنتسز مقصود خود را بیان کنید تا باعث سرگردانی شما و متصدی صفحه نگردد در انتظار نامه های بیشتر شما

پیغله نفیسه از ولایت کندز احساس شما واقعا قابل قدر است ما امیدواریم که اگر احساس شما همیشه در شما باقی بماند میتوا نیم بگویم که با این احساس آینده در خسانی در انتظار شما ست.

(بقیه صفحه ۴۴)

هیجان و ماهیت

رخ نمدهید اما اگر مجرائی برای تصادم یا فشار موجود نباشد حالت هیجانی ظهور میکند.

در حالت هیجانی تمام وجود بسپو لت رفع گردد حالت هیجانی سپم گرفته تحولاتی رخ میدهد. این تحولات فزینی توسط دستگا عصبی تولید و کنترل میگردد.

نماند که درین راه انجام ندادید ولی در هر حالی انسان چگونه میتواند باسر و بس مغزی امنیتی طرف شود. آیا میتواند جنس روزی اینجا نزد ما بماند؟

گریج اندکی بعد از آنجا خارج شد و سوی اتومبیل خود روانه شد بنا بقولی که لارده بود. موافقه کرد که مارک چند روزی آنجا بماند.

خوب. گویا درد سر های شما در حال خاتمه یافتن است ولی سر نوشت فرزند ما چگونه خواهد بود؟

میتواند به ونیس برگردد البته اگر بار دیگر دست بکار احمقانه ای نزند. این را که چگونه میتوانیم بازم او را گرفتار کنیم، اینک شما هم میدانید.

لارده سوی و ن اندکی ناراحت شده گفت: آری هیچ حبله، زرتگی و شاننازی باقی نماند.

دقند ناروغی ...

کله کله هم چاکتر ته دورنگ علت زیات خوراک وی او مور یی شکایت کوی چه ماشوم یی دزیات خوراک سره سره تل ډنگر، کمز وری او رنگ الوقی وی. دغه ناروغی کله کله هم مهم نه گنل کپری او ما شوم دبیمو شی په حالت کنبی روغتون ته بیول کپری او په دغه حال کنبی دوینو از موینه دقند زیاتو الی نبود لی ده. په زړو خلکو کنبی بر عکس خرگندی نبی نشته او دا دزارو داز موینی په وخت کنبی د نورو علتونو په وجه دناروغی تشخیص کیدای شی خکه که دناروغی نبی هموی دومره سپکه به وی چه د ناروغ او چاکتر خکه که دناروغی نبی هم او چاکتر دپاره په یوه غته مساله وگرخی. مثلا دخولی وچوالی دیدن په غرو او تقاسلی برخو کنبی د خاریش پیدا کیدل، دضعف او دسر دخرحید و او دو نیود فشار پیدا کیدل له دی امله چه دقند ناروغی مزمنه ده، دماشو مانو دپاره راز راز تدای په نظر کنبی نیولی شویدی. خینی چاکتران آزاد غذایی رژیم چه په هغه کنبی ماشوم دهر ډول غذا دخورلو بله کنبی به هم دغه ناروغی ولیدله رژیم چه دماشوم دپاره دنشایسته رژیم چه دماشوم دپاره نشایسته لرونکو موادو اندازه محدوده شوی وی، په نظر کنبی نیسی او البته دهر یودغو رژیمونو دپاره دانسو لیسن اندازه توپیر لری. دقند په چاغه یاد زړو خلکو په ناروغی کنبی دماشومانو او خوانانو دناروغی نه بر عکسی زیاتره انسو لین ته اړتیا وی او چاکتر خپل ناروغ ته د هغوی موادو تجویز کوی چه لږه نشایسته ولری

دقند ناروغی دمخنیوی یاد هغی دخطر دلیری کیدو دپاره غوره او لومړنی اقدام دادی چه نشایسته لرونکی او قندی مواد لکه قند و شکر خوازه مریاوداسی نور له غذایی رژیم خخه بالکل لیری کوی شی اومصرفی یی باید دورخی له یوسلو پنخوسس لس گرامو خخه زیات نشی مثلاوریچی پتایی او مکرونی باید له تا کلی اندازی نه زیات مصرف نشی هغه غذایی مواد چه خورل یی آزاد دی له: کم غوړو غوینو کبانو کم غوړو پنیرو پخویاکی

(پاتی په ۶۰ مخکنبی)

در شماره های گذشته خواندید :

پسری بار فیض «جان کلود» در بازی قطعه شرکت میکند و در این بازی پولهایش را میبازد «جان کلود» که همیشه او را در هر جا که میبندد، اینبار به آن پسر جوان سراغ دختر نروتمندی بنام «فیلمین» را که از مدتها پیش است و تحت تدای میباید میدهد و میخواهد که رفیقش با آن دختر آشنایی حاصل کند. پسر جوان هم موافقه میکند که هر چه زودتر آن دختر را ببیند. يك روز داکتر به فیلمین مشوره میدهد که چند روزی را در کنار بحر بگذراند. و اینک دنباله داستان:

بخاطر ثروت



اینهمه پیراهن که فریاد دارند، البته این پارچه تازه دوخته شده است.



با این درختی بسیار شاد و شادمانه.

شاید شما هم بجانب باشید... بسیار خوبه بپوشش.



آزین، تا بحال پنج یکی و یکت، بر سر این همه بپوشش رود و رانسر...! شما خیلی خوب فعالیت کردید.

من از اینموش پیشتر هم جستم. دفتر چهارم من ایند یک شاری لباس پوشند سلام میشند.



خدا حافظ تا آن و خیلی هم شکر. هر شوقش باشد ما در ازل.



خوب است آن و مخصوصاً با پنجاهی باشی
بالطبع ندانسته باشی و هم از سرت کنیدی
دردی اقیانوس ...

تو همیشه ماله میروی!

باز
عشق بود



۵۹

این دختر تو تمدت. اول به پنجاب
تو سش نمیداند. آخر تا آن نیست

دیکت اما در دانا تر سافت



شاید اما تجربه من کما فیست تو از زندگی چیزی نمیدانی

همین قدر میدانم که زندگی دریا است و این
سورخو در قنایت دارم

۶۲



آری چه چیز خوشی هستی اما من نیست بر بهتر کردم

بیهوده! اما تو آمدی و هیچ چیز را ترک نماندی!

۶۱



تو در بهتر میشناسی من چنین عادت ندارم

۶۴

نقطه تنها از یک بوسه حرف دردم ولس



و آنرا بشهر میرسد

۶۳

در دست ترک دادن باید بگویم راه آورده باشی کشید ... با ما خدا

چگونه مردی می خواست ...

گل زار لعل :

شما از کجا میدانید من اسعاری دارم که میخواهم آنرا از افغانستان خارج بسازم ؟
- اوضاع و حرکات نمایانگر جرم واقعی است که پولیس از خلال آن قبلا درک کرده است .

اگر شما موفق بدریافت شمی مطلوب تان نشدید برای جبران این همه بی آبروگی من چه می کنید ؟
- ما وظیفه خود را اجرا خواهیم کرد .
گل زار لعل :

این من و این هم شما بفرمائید :
آمرانیه میدان این بار برای شخص متشبه بیشتر مجال گفت و شنود ران داده بیکى از موظفین دستور میدهد زیر پیراهن گل زار لعل را تلاشی کنند و ببینند هرگاه دسته های نوت در حین تلاشی در عقب تکه های پیراهن، زیر پیراهن او احساس میشود فوراً به تلاشی نامبرده بپردازند که روی این امر بعد تلاشی معلوم میشود شخص مشتبّه در عقب زیر پیراهنی خود یک خریطه صحنی دوخته و بانظم خاصی چندین مارک المانی و فرانک فرانسوی را پیدا می کنند که بنا بر قول آمرانیه میدان هوائی اومی خواست ۶۷ هزار مارک المانی و پنج هزار فرانک فرانسوی را باین حقه از کشور خارج بسازد بناء اسعاری توام باشخص مجرم جهت تحقیق به وزارت داخله اعزام گردید .
از مدیر امنیه میدان هوائی کابل پرسیدم :

شنیده شد میرمنی هم میخواست چند هزار دالر را از کشور خارج کند آیا واقعیت دارد ؟
- بلی ... چندی قبل يك میرمن بنام غایشه که دارای پاسپورت ترکی بود می خواست (۱۵۷۳۵) دالر امریکائی را از کشور خارج بسازد که به اثر تلاشی موظفین اناث مدیریت امنیه میدان هوائی کابل گرفتار و جهت تحقیق به مرجعش اعزام گردید . در قسمت پول افغانی که گفته شده از پنجصد افغانی بیشتر اجازه خروج داده نمیشود و یا کدام واقعه

گرفتار شده که بیشتر از پنجصد افغانی باشد ؟

بناغلی سلطان محمد مدیر امنیه میدان هوائی می گوید :

یکنفر تبعه ایرانی بنام داریوش «سروری» که میخواست مبلغ ۱۸ هزار افغانی را از کشور خارج کند گرفتار گردید .

از امر امنیه میدان هوائی میپرسم : مسافرین خارجی که از لایحه جدید وزارت مالیه در قسمت خروج و دخول اسعار از افغانستان واقف نیستند چه اجراءات صورت میگیرد ؟

می گوید :

قبلا از طریق وزارت جلیله خارجه به تمام سفارت خانه های افغانستان به خارج اطلاع داده شده تا آنها تیکه به افغانستان سفر می کنند حین گرفتن ویزه بایست از مقررات ، قوانین و دیگر لواایح کشور افغانستان واقف ساخته شوند که البته هر مسافری که داخل افغانستان میشود ویزه سفارت مربوطه افغانستان را در کشور شان حاصل کرده به سفر اقدام می کنند و از تمام مقررات و قوانین گمرکی و غیره واقف می گردند .

در قسمت گرفتاری مواد مخدره خاصتا چرس در طول سال مدیریت امنیه میدان باچه واقعاتی برخورد کرده و چند واقعه گرفتار کرده است ؟

مدیریت امنیه میدان هوائی کابل در طول سال در حدود سی واقعه قاچاق را گرفتار کرده است که شامل مواد مخدره و بعضی اقلام انتیک میباشند و از جمله مقدار چرسی که مرتکبین آن بازرایح خاصی میخواستند

مقداری با خود حمل نمایند توسط موظفین امنیه میدان هوائی دستگیر شدند که از شروع سال تا کنون چهل و نه کیلو و هشتصد و هشتاد و پنج گرام چرس بدست آمده که با حاملین آن جهت تحقیقات بدستگاه امنیتی سپرده شده اند . از مدیر امنیه میدان هوائی می پرسم :

آنها تیکه مرتکب حمل مواد مخدره

می شوند و از طرف پولیس افغانستان گرفتار می شوند چه اجراءاتی در حصه جرم آنها صورت می گیرد ؟

در جواب می گوید :

در قسمت مجرمین حمل مواد مخدره که می خواهند به خارج نقل بدهند و یا از خارج داخل کشور سازند مقررات شدید تری گرفته شده است در وهله اول شخصی که مواد مخدره از نزد او گیر می افتد ولو به هراند از آن باشد کم و یا زیاد فوراً مرتکب آن به شعبات جنائی رسماً اعزام میگردد و البته آنها تحقیقات شان را تکمیل و جهت تعیین جزا به محکمه می سپارند و البته وقتی مجرم جزای خود را دید و به وطنش عودت کرد با آن هم

اجراءات مدیریت امنیه میدان هوائی در حصه آن شخص به پایه تکمیل نمی رسد آنوقت است که عکس مجرم در دفتر مخصوص مدیریت امنیه میدان ثبت گردیده و هر گاه در آینده باز هم همان مجرم هوای کشور افغانستان به سرش زده داخل میدان گردد فوراً از روی اسناد سابقه جرمی اش در همان لحظه از طرف پولیس امرای خراجش صادر میگردد و برای موصوف موقع داده نمی شود داخل کشور گردد و هم چنان عکسهای متهم به تمام سرحدات کشور ارسال میگردد تا هر گاه از طریق زمین وارد خاک کشور شود از او ممانعت بعمل آورده شود .
از بناغلی سلطان محمد مدیر امنیه میدان بین المللی کابل می پرسم :

مردم افغانستان که بخارج سفر می کنند چه اندازه مال را می توانند برای دوستان خود خارج سازند و از چه چیز در حین داخل شدن شان به کشور ممانعت بعمل آورده می شود ؟

مدیر امنیه میدان می گوید :
سی متر قالدین - پنج صوب پوستین و یا پوستینچه به همین

اندازه گلیم - سطر نجی و بعضی اقلام دیگر داخل کشور را می توانند به خارج با خود ببرند اما حین عودت شان قطعاً اجازه ندرند .

سطر نجی - گلیم - رو جانی - چوکی های چوبی و فلزی عکس های برهنه انواع زهریات - مواد مخدره سنگ های تعمیراتی - اقسام لحاف قالدین قالدینچه - پوستین های سنتی و نخ چپرکت های فنر دار و بعضی اقلام دیگر را که لست آن نظر به لایحه گمرکی در مدیریت امنیه میدان هوائی است بیاورند البته اموال شان طبق لایحه مقرر ضبط میگردد .

اجراءات شعبه ویزه مدیریت امنیه میدان هوائی :
شعبه ویزه مدیریت امنیه میدان هوائی کابل هم تحت پروگرام منظم امنیتی در حصه ویزه مسافرین اجرائی دارد که تقدیم می شود .

درین قسمت مدیر امنیه میدان هوائی معلومات داده می گوید :
آنها تیکه داخل افغانستان می گردند و ویزه سفارت خانه های افغانی را روی بعضی مشکلات بدست آورده نمی توانند از طرف شعبه ویزه امنیه میدان برای شان سه قسم ویزه داده میشود .
ویزه سیاحت .
ویزه ترا نریت :

ویزه سیاحت کثیر المسافرت بعضی کشور های اند که نظریه رویه متقابل از مسافرین شان حین دخول به خاک افغانستان تکس ویزه گرفته نمی شود مثل ایران پاکستان هندوستان - کویت عراق و عربستان سعودی ، اما از دیگر کشور های که مسافرین شان داخل کشور میگردند هر گاه ویزه سفارت خانه های افغانی را حاصل نکرده باشند در بدل قیمت معینه سه قسم ویزه داده میشود که در طول نه ماه اول سال جاری برای تقریباً (۱۰۵۳۳) نفر ویزه داده شده که از مدرك تکس ویزه این تعداد نفر مبلغ (۱۹۰۶۱۹) افغانی بدست آمده است .

پایان

سرگذشت دردناک

این بار پیش از آنکه من به دروازه برسم. زن کوتاه قدی که پوست تیره رنگی داشت، به درون استدیو هجوم آورد و خودش را به پای (ایزا دورا) انداخت. زن کوتاه قد برای پنج دقیقه با سرعت زیادی چیزهایی را که آمیزه یی از زبانهای انگلیسی، فرانسوی و ایتالیایی بود، از ذهن بیرون انداخت. من هیچ نفهمیدم که چه میگوید. زن دستهایش را سوی آسمان میکرد، با مشت به سینه اش میزد و میگفت: سر انجام (ایزا دورا) را در آغوش گرفت.

(ایزا دورا) سوی من دید و گفت: این زن دیوانه است. او میگوید که اگر خود کشی من به شکل بسیار مبالغه آمیزی در روزنامه ها ظاهر شده است، گناه او نیست میگوید که این امر یک اشتباه بوده است. ولی به نظر من او از یسن رهگذر پول زیادی به دست آورده می بینید، همه کس از وجود من پول به دست میاورد بغير خودم روی يك پول سیاه را هم نمی بینم. درین لحظه زن کوتاه قد برخاست عرض اتاق را پیمود و به سوی من آمد. در حالی که دستهایش را به عنوان اعتراض تکان میداد، گفت: من دیوانه نیستم. من حقیقت را میگویم. آقا، من (ایزا دورا) را می پرستم....

در سراسر این ماجرا (ایزادورا) آرام و بلا تفاوت در جایش نشسته بود.

این وضعیت هر زن دیگری را متعجب و حتی خشمگین میساخت ولی بر (ایزا دورا) اصلا اثری نه گذاشته بود. شاید هم برای آنکه در زندگی کوتاه خودش از یسن حادثه ها بسیار دیده بود.

سرا نجام (ایزا دورا) صدايش را کشید و گفت:

(ایچا گر ماتیکا) چطور است امید وارم به زودی ناپدید شود در غیر این من مرتکب قتل خواهم شد و نمیخواهم مرتکب قتل شوم، زیرا درین آخرها خیلی در باره من نوشته شده است.

هنکا می که این نمایش ادا می

داشت، مرد انگلیسی قد بلندی آهسته به درون اتاق خزید و خاموشانه در گوشه یی ایستاد. او کا پیتا نی که ایزا دورا را از غرق شدن نجات داده بود و حالا بار دیگر با بردن زن کوتاه قد وی را نجات میداد. بارفتن آندو نفر تنها شدیم.

قرار شد که برای خوردن چاشت (به سنت پاول) برویم. دوستی دوستان امریکایی ایزا دورا موترش را برای او گذاشته بود. وی در راه از فلمنامه یی که نوشته بود، سخن گفت: فکر میکرد که چیزی خوبی نوشته است. می گفت درجایی خوانده که برای فلمنامه نویسان پول زیادی میدهند.

چند روز بعد متن این فلمنامه را برای من فرستاد و از من خواهش کرده بود تا برای فروش آن اقدام کنم. درین مورد به یکی از تولیدگران سینما نامه یی نوشتم، ولی نامه ام بیجواب ماند. این فلمنامه هنوز در روك میز کارم موجود است. آنروز (ایزادورا) به من گفت: خودم هم علاقه دارم در فلمها نقش بازی کنم. البته بیشتر خوش دارم که نقش زنان خون آشام را بازی کنم تا نقش زنان خوب را. برای اینکه اگر نقش زن پارسایی را بازی کنم، هیچ کسی بساور نخواهد کرد.

هنکام صرف چاشت (ایزادورا) سوی يك دسته از جها نگردان زشت ولی ثروتمند اشاره کرد و گفت:

يك نظر به آدمهای ثروتمند کافیست که آدم در یابد خداوند چقدر از پول متنفر است.

سپس سوی من دید و پرسید:

آیا این گفته از «او سکار وایلد» است یا خودم آن را ساختم؟ وایلد

بیچاره چقدر آرزو داشتیم اورا ملاقات کنم ولی وقتی در لندن بودم او در زندان به سر میبرد... و حالا خودم در زندان هستم. خداوند میداند که چه وقت ازین زندان بیرون خواهم شد.

پرسیدم: منظور تان چیست؟

ناتمام

مردی بانقاب بقیه

الك با لحن خو شحا لی پاسخ داد: «فکر می کنم بلی. بالدر به ترفیع نایل شده است.» ديك بسا نگاه حیرت زده و متعجبی نگران الك بود و الك به حرفش ادامه داد: «او حقیقتا حالا به رتبه سر جنتی ارتقا کرده است و من بهتر ازین رتبه که تناسب حالش باشد برای او نمی دیدم. وقتی این خبر خوش برای او، همسر و ۷ طفلش برسد. آن موجود خو شبخت بیشتر خوشحال خواهد شد، من اینطور فکر میکنم ديك گاردون با خوداند یشید.

الك کمتر به مشروب عادت داشت ولی وضع نارام او امروز برای نخستین بار باعث آن شد که ديك به این موضوع فکر کند. علت دوم برای پیدا شدن این اندیشه برای ديك، جریانات نامطلوب و ناراحت کننده هفته اخیر بود که حواس

بیچاره الك را کاملا پریشان ساخته بود.

دیک محتاطانه اظهار داشت: «به خاطر ترفیع بالدر راستی خوشحال شدم. وهم بخاطر شما مسرور هستم زیرا میدانم که چقدر تلاش نمودید تا این شیطان بینوا را در مسیر روشنی قرار دهید.

الك از پشت عینک خود او را می دید.

«و حال تصور بفرمایید که چرا آمده ام درین لحظه آرامش مطبوع شما را در تیاتر برهم بزنم و خبر ترفیع بالدر را که کمتر از خلانیدن

يك سوزن زهر آلود درد ندارد به اطلاع تان برسانم. اما بهتر است بالا پوش خود را برداشته با من بیایید زیرا من همین حالا می خواهم اطلاع ترفیع بالدر را به او برسانم.

گاردون با احساس گنگ و کنجکاوی به طرف محل کو تبندها رفته بالا پوش خود را برداشته و در بیرون دروازه تیاتر بانسپکتر

پولیس ملحق شد.

پولیس ملحق شد.

پولیس ملحق شد.

باقی دارد

يك موتر کلان سیاه رنگ اما نوعیت آنرا نمی دانم. فکر میکنم يك موتر ساخت امریکا نباشد. او با این کمپنی ارتباطی دارد، زیرا کتلاک های زیادی از انواع تایر های موتر را در اتاق خوابش دیدم و در آن کتلاک ها بعضی انواع تایر را هم با پنسل نشانی کرده بود. و لهذا حدس می زنم که او به نحوی از انجابه آن دلچسپی دارد.

الك آخرین سوالش را بعمل آورد: و از طرف شب که شما می روید، برای خوابیدن به اینجا می آید؟

آن زن جواب داد: «تصور میکنم بسیار کم واقع میشود که شبها برای استراحت بیاید. او يك کلید نزد خود دارد و چون من اکثر شبها در اینجا نمی باشم، هیچ نمی دانم که او در چه ساعتی به منزل برمی گردد.»

الك در حالیکه يك پایش را روی پایدان موتر خود گذاشته بود از زن صاحب پانسیون پرسید ممکنست تایک قسمت راه شمارا با خودم بردارم. خانم عزیز. «و آن زن باتشکر سوار موترش شد.

الك به اداره پولیس مراجعت کرد. روك میز تحریرش را باز کرده يك مقدار سامان و ابزار از مسلکی را بیرون آورد. پس از اعطای يك مقدار هدایات جدی سوار موترش شده عازم هرلی تریس گردید.

دیک از طرف اعضای سفارت امریکا دعوت شده بود و با آنها در لوز تیا تر نشسته سرگرم تماشا بودند که در آن لحظه الك به آرامی دروازه لوز را باز کرده آهسته به ديك نزدیک شده روی شانه اش به نرمی با انگشت خودزد و با اشاره از او خواست به دهلیز بیرون رود. این خواهش را به ترتیبی بعمل آورد تا سر مدعوین متوجه آن نشوند.

گاردون پرسید اتفاقی رخ داده است؟

گاردون پرسید اتفاقی رخ داده است؟

گاردون پرسید اتفاقی رخ داده است؟

گاردون پرسید اتفاقی رخ داده است؟

گاردون پرسید اتفاقی رخ داده است؟

شعر چون عشق تعریف...

از آردین بود میبرسم به نظر شما شعر (آردین بود) دارای چه خصوصیات است میگوید:

مخک سره و ناسره، پسند و ناپسند شعر ذوق و تشخیص خواننده و شنونده باصلا حیت است و من در مورد کار خود در مسقط مکه مجموعه از اشعارم که بنام (نهال) چاپ شده این روایت را گفته ام:

سواله این مصیبت عظیم تنها در منگیس ما و شما منظوم کشور و جامعه خودمان است نیست بلکه در همه جای دنیا این بدبختی دامن گسترده است من خود سالها است این سوال را طرح کرده ام که:

چرا ایران دیگر حافظ و سعدی ندارد؟ ماملانای بلخ، جامی و سنایی نداریم؟ چرا انگلیس ها (شکسپیر) ندارند؟ چرا فرانسوی ها «بودلر» و «یونسو» ها (آنا کرسون و سافو) ندارند در نیم قساره بیدل صائب و اقبال نمی بینیم و... من جواب این همه پرسش ها را نیافته ام و دیگران هم جواب قانع کننده نداده اند. بیایید من و شما هر دو از خوانندگان مجله

وزین ژوندون یکبار هم انتظار جواب ایسن سوال رداشته باشیم. با آردین بود وداع کنم در حالیکه در شبهای یک دیگر رابه گرمی فشار میدهم به امید جواب سوال اخیر از خوانندگان مجله ژوندون اطاقش را ترک میگویم. و این هم یک شعر بسیار تازه و خوب آردین بود:

زیبای انقره

در جاده های انقره روزی قسم زنان آهسته سرزدم پرسودا بیک دکان دیدم به پشت میز فستکی نشسته است با حسن چشمگیر یکی دختر جوان زیبای اش مرکبی از حسن سرق و غروب دارد هزار جلوه هم ازین وهم از آن چشمش مدیترانه صفت لیلگون و مست در چنین زلف موج به عروسبیا عیان پیراهن حریر و باندام سیمگون یکباره کرده بود نهان هاشمه عیان با چشم نیمه باز نظر کرد سوی من افکند نرم پنجه به گیسوی شب فشان بی اختیار لب جو کشودم بر سلام گفتا «هلو» و یکدو قسم شد ز چاروان گفتم بدل حریر فرنگی بلد بود صد شکر و از عهدی از قید تر چمان کردم سراغ نورخ متاع پسند خویش لب های خویش نهم زد و گفتا بسی گران گفتم مسافرم دوزخ شهر و مهمان دارند پاس خاطر مامردم جهان باشد دهی تواند کی از آن متاع خوش تمامایم خاطره خوشی از شهر تان خریدید با تسخر و فرمود زربلب ما پاس «بول» داریم و نی پاس مهمان

وظیفه زن

نقصی در آن که باید بر طرف شود. ماموریت زن، ماموریت دل است، به همین جهت زن الهام بخش هنر است و مرد سا زنده هنر. مرد ساز است، زن آهنگ آن. زن باید مملو از عشق باشد تا بتواند ماموریتش را بخوبی انجام دهد. هر کجا زن واقع و فهمیده راه می رود، آنجا اگر خار مغیلان روئیده باشد، گل می روید.

دقند ناروغی

از مو سبوله قند پرتی چای او قهوی شخه عبارت دی حیوانی غور بایدله غذا شخه حنق شی او پهلز ا ندا زله نباتی غو رو شخه استفاده و شمس السولین هغه ماده دهجه دقند ناروغی به تدای کبسی مهمه برخه لری، دغه ماده دداکتر «چارلز نیست» او «سرفریدریک بانتنگ» په مرستت اختراع او په ۱۹۲۱ کال کبسی دتطبیق ساهی ته وړاندی شوه. په انکستان کبسی هغو ماشومانو ته چه دقند په ناروغی اخته دی دانسولین دترزیق طریقه بنوده کیبری اودوی کولای شی چه دغه ماده پخپله خاں ته ترزیق کړی

بردن طفل

بر شماسنت تاوی را بعد از صرف غذای جاشست در جای خودش بگذارید تا جرت بز ند و بینگی برود. باین مخصوصاً در زمستان و وقت کمی برای بعد از ظهر به بیرون رفتن طفل باقی می ماند. بنا بران یکالی دو ساعت از طرف قبل از ظهر و یکساعت بعد از ظهر طفل را بخارج اتاق ببرید. البته بیرون بردن طفل از طرف صبح نیز مربوط به آن است

که چه و وقت از غذای صبح و بینگی (یکنوع خواب) بعد از غذا بیدار و سر حال میا شد. چه بعضی اطفال در اواخر سال اول خود عادت دارند که بمجرد صرف غذا صبح بخواب می روند، هر گاه طفل شما چنینی که وی را بخارج منزل می برید به خواب نرسود پس تا وقتی که بیدار است خود شما این موضوع را تنظیم نمائید.

ابو نصر فارابی

از آنها متشکل است. یکسان نبوده، یا هم متفاوتند. علت تفاوت اجسام با یکدیگر، اختلاف مبانی است که اساس آنها را تشکیل میدهند.

این مبادی (بایه های مادی اشیا) یا هم متفاوت بوده، هر یک دارای خواص مخصوصی برای خود میباشد: آتش سبب گرمی، آب سبب سردی و رطوبت، خاک سبب سختی است و هكذا... بدین سان فارابی آهسته آهسته به استنتاجهای رئالستیک نزدیک میشود.

فارابی می آموزد که اشیا و اجسام پیوسته در معرض تحول و حرکتند، اما هنوز از درک عوامل درونی این حرکت بسیار فاصله دارد لذا میکوشد آنها را بر اساس عوامل مکانیکی و انگیزه های خارجی و یا توسط جاذبه تقسیم و توجیه نماید.

فارابی در مورد مراحل پیدایش اشیا و اجسام نیز اندیشه های شایان ذقنی ابراز داشته است مثلا عناصر چهارگانه، اجسام بسط یافته و از ترکیب متنوع آنها همانطوریکه قبلا گفتیم اجسام مرکب بوجود می آیند. فارابی در بین این اجسام مرکب تمایز ماده و شکل، جوهر و عرض را نشان میدهد: ماده (اساس مادی شی) مضمون آن بوده، طول و عرض معین، رنگ و وحدت و نقل و حرکت. ساختمان شی یعنی فرم یا شکل آنرا تشکیل میدهد.

اما فارابی نمیتواند رابطه منطقی بین اساس مادی و ساختمان اشیا را درک نماید. گرچه

هماهنگی در زناشوهری

عاقلا نه ترین روش آنست که با منظور هما هنگی با پروگرام شوهر شخصاً نیز تحصیل رشته معینی را آغاز نماید. و در صورتی که وظیفه مالی اجازه دهد در همان رشته ای که شوهر شس مطالعه مینماید کار کند تا در آینه بهتر بتواند بشوهر خود کمک نماید. شاید انتخاب رشته ای وابسته بر شته تخصص شوهر و بمنظور تکمیل معلوما ت و نیز مورد نظر قرار گیرد و در اخیر ممکن است زن ترجیح دهد که برای تفریح و یا نیل به هدف مورد علاقه خود تحصیل در رشته ای کاملاً متمایز از تحصیلات شوهر را پیش کند که در هر دو صورت این و ضم برای هما هنگی در خانوا ده یک اهمیت نهایت مطلوبی بشمار می رود.

پروفیسور مظفر خیرالله یف، فارابی درباره پرورش های روحی و تعلیم و تربیه، ج ۳۲-۳۵

ژوندون

روز نه‌ای بسوی تاریکیها

قابل شد؟ و یکی را بر دیگری امتیاز داد؟

محسن خان سعی می کند، تغییری در قیافه اش خوانده نشود، اما با عجله چند بار سرش را حرکت میدهد و میگوید:

اگر قرار باشد صحبت های ما به این شکل دنباله پیدا کند گمان نمیکنم به نتیجه برسیم.

به تلخی می خندم:

چه نتیجه ای محسن خان؟ کار های ما، بر خورد های ما و معاشرت ما از مقدمه و نتیجه گذشته است. خودش نتیجه است، خودش پایان است.

آهی می کشد:

شما درست میگویند. اما من میخواهم چیز دیگری بگویم. بگویم که شما در مورد من ظلم می کنید، همه را بایک چشم دیدن، همه را در یک سطح قرار دادن ظالمانه است.

حالا چه میخواهید؟ من چکاری میتوانم برای شما بکنم؟

خنده میکند:

شما هیچکاری برای من نکنید. فقط نسبت بمن کمی مهربان باشید. البته نمیگویم سپا سگدار، فقط مهربان! میفهمید چه میگویم؟

خوانندگان...

ست. جوادم که آدم بد اخلاق و ناسدی است از این موقعیت سوء استفاده نموده و ترا بامکر وریا در دام به اصطلاح «عشق» خود می افکند و تویی خبر از آینده با تمام صفای قلبی که داری پاودل می بندی «عمه» ات نیز درین ماجرا و برای اینکه از پدرت انتقام کشیده باشد نقش بسیار زیادی دارد.

توقف فریب سادگی خودت را خوردی پس آدمهای مثل جوادر «عمه» بودند که پس از مدتی فریب، ترا در منجلاب غم و بد بختی غوطه ور ساختند.

اگر همانطور که ژوندون قضاوت را بدست خوانندگان داده و این موضوع برای تو اهمیت داشته باشد من میگویم که این دیگران هستند که گناهی را مرتکب شده اند و آنها هستند که بالاخره مزه تلخ این گناه را خواهند چشید.

خوانندگان ژوندون در نامه هاییکه برای تومی فرستند همیشه کسانی را که ترا با تزویر فریب داده آند ملامت میکنند. پس تو نیز باید بالای مردم و کسانی که برایت نامه مینویسند حساب کنی و خودت را از این عذاب نجات دهی.

عزیز الله ف

شاید نفهم، اما این مهربانی

چه تأییری در وضع شما دارد؟ در وضع شما که شناخته شده و سر شناس هستید. علاوه بر آن وسیله ای که در اختیار شما است. روشنتر بگویم:

بوی که شما دارید، خانه ای که شما دارید، زندگی مجملی که شما دارید و از آن گذشته دست و دلبازی بی که شما دارید، به آسانی میتوانیم مهربانی

مردم را، قلب شان را، زندگی شان را حتی عشق و محبت شان را بخرید، مخصوصا مردمی را که نیازمند شما

اند و شما آن نیاز مندی، آن فقر و بد بختی شان را درک کرده اید.

با مشتش روی میز میگوید:

بلی میتوانم، و تا حال هم توانسته

ام ولی... ولی شما... شما لیسلا

با دیگران فرق دارید. هیچ چیز شما قابل خریدن نیست نه قلب

تان، نه روح تان و نه زندگی تان آدم وقتی با چنین انسانی بر می

خورد دلش میخواهد حداقل قلب این انسان را برای خود داشته باشد، و برای

خود نگهدارد میفهمید! من قلب شما را میخواهم، من میخواهم در آن قلب

برای خودم جایی داشته باشم و اگر بتوانم در آن آشیانه کنم. ناتمام

لغظه او خود را درین بته ها پنهان نمود.

سوال نمودم که اسم کابلیتو چیست در جواب گفتند:

اسم او مو شیک است. اما، ما اورا شما می نامیم، بلی او هم خود را اینطور می نامد.

شرح گفتار رفقای رادیو بیج مواد ز یا دی برای ماتیه نمود، تادر اطراف واقع فکر نماییم. باز هم در ساحت دید ما میشد قرار میگیرد، مادرین مرتبه نمایان تر و مشخصتر مجسم گردید. جمع آوری معلومات در حده کابلیتین حالا کار مشکل نیست: او ۳۲ ساله است، ازدواج نمود، باوصف آنکه هنوز زانها رسماً از هم تلاق نگرفته اند، دو و یا سه سال می شود که با خانم خودزندگی نمیکنند، انستیتوت رسماً را الی صنف دوم خوانده، اما نظریه

کدام دلیلی تحصیل خویش را دوام نداد است، بعد از آن بحدی نقشه کش در کارخانجات موتر سازی شامل وظیفه گردید. تقریباً دوسه هفته قبل برای گلستاندن ایام تفریحی خود به جنوب رفته و تقریباً دوباره بالای وظیفه اش می آید.

تکتهای کهنه سرویس

بود. وقت ملاقات راتین نمودیم. جوان مورد نظر ما آمد، لیکن او تنها نوده، بلکه دو برادر دوگانه ای با توری (ها) اسم فامیلیسی آنها) با او همراه بود، آنها گفتند: حالا که درباره قتل و شیشینه اطلاع پیدا نمودیم، تصمیم گرفتیم تا از ملاقات غیر مترقبه به شما اطلاع بدهیم. گرچه بنظر ما کدام خبر مهمی نیست، اما باوصف آن آمدیم.

واقعه ازین قرار بود:

به تاریخ ۱۲ می ۱۹۵۹ بعد از ختم کار تانیم دوم، این دوگانگی هاز در واژه خرو جسی جناحی خارج شده و در بیسن جنگل رفتند. بصورت قطعی، و آنی بایگی از نقشه کشهای فابریکه بنام کابلیتو تکر نمودند. این شخص حیران شده و حتی ترسید، در همین

مردوب ها، اتحادیه های اختصاصی و اتحادیه کارکنان های جوان حضور داشتند. ابتدا سوالات را زاتوف مطرح نمود، بعدا هر دو میخواستند که به جواب سوالات می برداختیم. در اخیر خواهش ما ازین قرار بود: با هر کارگر خصوصاً کارگر های تایم دوم و سوم درباره قتل و شیشینه باید قصه شود، سوال شود که آیا کسی مرد و زنی را با مشخصات که تذکار یافت در حوالی محل قتل ندیده اند، و قتل زویه تقریباً یکینیم سال قبل، یعنی بیسن ماه های می و جون سال ۱۹۵۹ صورت گرفته است.

یکی دو هفته گذشت. در محوطه دادگاه روز کار آخرین دقیق خود را می پیمود که سکر تر مرابه پیش تیلفون دعوت نمود. تیلفون از طرف الیک رادیو بیج عضو کارکنان جوان از دستگاه افزار سازی

درباره مریضی و مرگ مادر، ویلان آینه زنده می خویش بساد آوری نموده بود. مادر باره میسا هیچکدام کلمه ذکر نگردیده بود.

خوب می شد اگر میسا را ملاقات می نمودیم و می دانستیم، در کدام شرایط با او معرفی گردیده، درباره زندگی زویه در شهر ماجه میدانند و آخرین مرتبه چه وقت او را ملاقات نمود. است، این سوالات فعلاً همه بدون جواب باقی مانده است. در بین سه صد هزار مسکونین شهر، که درباره هر کدام شان، بدون اسم شان، چیزی ندانی، عملاً یافتن میسا در حقیقت امکان ناپذیر است. ب فکر من، وقتی رسیده که مبارزه خویش را تغییر بدهیم، و برابلم را از راه دیگری حل نماییم. و وقتی سرا رسیده که ما از مردم و اجتماع خود طلب کمک نماییم.

عجالتاً، بعد از سپری شدن جشن نوامبر، من با دوستم زاتوف ویلان دیگری را مطرح نمودیم. بعد از ختم تایم اول کار، با کارگرهای شعبه افزار سازی و ترانسپورت کارخانجات مو تر سازی ملاقات نمودیم، زیرا این دوستگاه نزدیکتر به محل واقعه قرار داشت. به ملاقات ما آمرین تایم با اعضایش، استازان، سردسته

تکت کهنه سرویس

من و رفیق م بعد از مشوره با هم به این نتیجه خاتونال امر قید او را صادر نمود. کاریکه رسیدیم، که او را مستقیما در استگاه ریل دستگیر نموده، در صورت لزوم، شروع به باز پرسیمانیم. بعد از سوال و جواب تلاشی صورت بگیرد. اساسات غافلگیر نمودن و حتی اوراد ساحه عمل فراد دادن من بسوا بهماست. بر ادرش نیست اگر برای یک دقیقه در نظر خویش مجسم سازم، که چطور جانی از خانه ریل پالین میشود، هیچ چیزی بخاطرش خطور نکرده و باخو نرسدی و آرامش خاطر قدم میکندارد، که دلعا او را از رفتن مانع میشوند و سوالاتیکه به هدف اناست نماید به او پیش میکنند. و باید جواب گفت. طبعاً، کو پلین درباره یافتن جسد و ششینه اطلاع دارد. میدانست که تحقیق جریان دارد، و میتواند برای بسیاری از سوالات آماده شود، تنها در باره چیز یکی او میدانست راجع به جلسه دستگاه بود، زیرا او برای گذشتادن ایام و خصی رفته بود. و این رتکی بود که ما چال میرفتیم.

سوالات در همانجا، در استیشن ریل، در اطاق پولیس گزیده، صورت گرفت. طوریکه دیده میشد، در دقایق اول کوپلین خود را از دست نداده بود، و بزودی به حقیقت پی برد. باوصف آن تقریباً باخو نرسدی به جواب سوالات می پرداخت. طوریکه به من معلوم گردید، در اخیر به سوالات قسم تصحیح آمیز جواب میداد. بالاخره جوابات تما ما متوافق بودند: نه، نه، نه، من در مینسک نبودم، باو ششینه معرفت نداشتم، ملاقات نزدیک دیوار را هیچ بخاطر ندادم. رفتارش بسیار کم تغییر کرد، خصی صا بعد از آنکه را جمع به تلاشی اطافش به او ابلاغ نمودند.

در اطاق کوپلین وظایف را اینطور تقسیم نمودیم: من به جستجو پرداختم، و رفیق من، زاتوف، کوپلین را از نظر دور نگاه میداشت. اگر راست بگویم، مانعی در دستم که نتوانم از کجا شروع نمایم. وظیفه اصلی ما این بود تا آثار جنایت را کشف نمایم. و این آثار، شاید، عبارت از لباس و یا لوازم آرایش زنانه و یا پول هنگفتی باشد.

در وقت تحقیق، نادانا تمام اثاث البیت اطاق را یکی بعد از دیگری از نظر میگذاشتم. بطرف الماری لباس رفته بعد از باز نمودن دروازه آن تمام سامان را یکایک دیدم، بعد از جوگی کوچکی را زیر پا گذاشته. بالای الماری را بررسی نمودم. بطرف راست یک قطعی خالی بود، و به عقب آن یک بسته گره که شباهت به پوت سر چه داشت دیده میشد، آن بسته موجود شکسته، پاکتی که دارای محتوی نرم (فد) بود که از مدتی به اینسو از آن استفاده نمیکند. آنطرف سه کمره عکاسی نظرم را بخود جلب نمود، دست خود را کمی پیشتر دراز نموده و آنرا گرفتم. باخود گفتم: «یته خال! - هنوز به این می اندیشیدم، که بی هما با کدام کسی کمره را از دستم ربود. میگویند تا آن شخص را محکم بگیرم، که بعد از آن با او بیاین اقدام. بعد از این تمام کارها مانند فلم سینما یکی به عقب دیگر بخوبی صورت میگرفت. در وقت افتادن تشخیص داده توانستم، که چطور کوپلین میکوشد پوش کمره را از آن خارج سازد. زاتوف خود را به او رسانیده و کمره را از دستم انداخت. و رفیق سوومی ما، یعنی معاون ما، کوپلین را بدیوار فشرد.

به این ترتیب، دو چیز یکی از محصل واقع چندان دور نیست، سببشهادت بسو جنایت موشنگ کوپلین شد، و او میگویند تا از ملاقات با مقنر له انکار کند. بعد از آن معرفت خویش را با و ششینه بکلی رده نمود. اما در بین فلم های عکاسی شده سال ۱۹۵۹، داخل کمره عکاسی، عکسهای و ششینه را دیدیم. این عکسها گر چه عکسهای مستند بود، گرچه او گفتار ما را بکلی رده نکرد، با آنهم صفحه ۶۲

اگر باز پرس جوان و آسیا - نوسو فامی بود مدت زیادی میکشود که دوره ستاز اینسن جوان به پایان رسیده و کارها را به تنها یسی پیش می برد، و از امروز در شعبه دیگری در جواد شعبه ماکار میکند. دیدم می شود که کارهای او بصورت واقعی اش موفسانه پیش میرود، او کارهای خود را بصورت مر تب و ثناعت بخش بزودی انجام داده با یک سور و شعف نزد من آمد. مستقیما از لنگ دروازه بالایم چیخ زد: «ییا، اینقدر حرف نزن، وقت خانه رفتن است». رفیق من پو لی بوجود آمده، وقت میگردد، هر چه زودتر نوت های قدیمی را به نوت های جدید تبدیل نمود، در غیر آن پولها از چلند بسا ز می ماند.

کوپلین که این مونو لو گت داشتند، به خیال کدام چیزی غرق تفکر شد، بخصوص در قسمت سوالات من دیگر هیچ کدام تنقیدی نگرفت. متعاقبا خواهش نمود تا او را به اطافش برسانند، باقیافه زشت و حالت غیر عادی با محافظین روان شد. این بحث مرا اودار نمود تا واقعه چند تا به گذشته را به نظر دیگر بنگرم. بتدریج دانستم که با لای مشم جمع میگردد، در حقیقت، شصت و پنج هزار روبلی را که او بعد از قتل زویه بدست آورده بود بکدام جای مخفی آنرا پنهان نموده، و اغلب همان که آن را از دست میدهد، اگر آنرا با پول جدید معاوضه نه نماید، و این امکان پذیر نیست، زیرا او خودش در قید زندان است و پولها و ایدست آورده نمیتواند. طبعاً، کوپلین میدانست که او را از زندان رها نمیکند، خصوصاً در این نزدیکیها.

پس بالای چیزیکه اطمینان داشت، همه اش به باد فشارت. حرص پول، علاقه بزندی به ثروت و حیات بر معیشت حسب دلخواه و دلعا به یکبارگی شکست. شکست در لحظه که او فکر میکرد تمام چیزها ختم شده و او میتواند پولها را بدست بیاورد. تمام روابطها و حوادثیکه بین قاتل و مقنر له صورت گرفته برایم آشکار و قابل فهم شد. در او این برخورد باوششینه، کوپلین در یک وظیفه بسیار جزئی خود را در خدمت او گذاشت. به این ترتیب آشنایی آنها صورت گرفت. آشنایی این دو آنقدر طولانی نمیشد، اگر کوپلین راجع به خانه و فروش آن، و از آن رهگذر شصت و پنج هزار روبلی را بدست آوردن

اطلاع نمیدانست. ازین لحاظ، او خو است بازویه ازدواج نماید. اما وششینه یک انسان دور فکر بود.

اولین درد شدید را در اثر مرگ مادرش نمود، و درد دوم آن بود که خود را تنها یافت. چه او دانست که کوپلین از جمله اشخاص مفروزیست که در زندگی بدرد او نمی خورد. از پنجبارست که او در نامه های بعدی خویش از او نامی نبرده است. کوپلین در ایالت که زویه عنقریب برای همیشه از نزدش میرود، آخرین تصمیم قطعی چاره سازی را گرفت: باید او را کشت و پولهایش را تصرف نمود. ز این نقشه راه، در اخیر شش در بین جنگل، دور از افکار، در دل یکی از شب های ماهی عملی نمود.

تمام این واقعات بصورت زنده و آشکار پیش چشم من مجسم گردید، مثل اینکه درین مورد کتابی را سر تا پا مطالعه نموده باشم، و داستان کتاب نشان میداد که چطور و از خاطر چه کوپلین زویه را بقتل رسانید. در حالیکه غرق این افکار بود، آهسته آهسته، پدو ن عجله، اوراق را جمع کرده در داخل یکس دستی میگذاشتم. یک استعلام دیگر نیز نزد من موجود بود، که من انتظار شخصی مربوط استعلام را میکشیدم، چند دقیقه پیش از انتظار من نمی گذشت که محافظین یک جنایت کار دیگری را آوردند. تا اواخر شب وظیفه بازپرسی را انجام دادم، بعد از نرد پهره دار رفته تا کلید دروازه را برایش تسلیم نه ایم. در آنجا یک مژده انتظار مرا داشت، از اطاق نمبر ۲۴ مجلس بنام خاتونال امر رفیقه به این مضمون تحریر یافته بود: «قلبا اعتراف میکنم این جمله بود که توسط کوپلین در یک ورق کاغذ تصوری رنگ تکاشته شده بود. بعد از جمله فوق تمام داستان خود را یکا یک نوشته بود. که خوانندگان محترم قبلا با همه آن آشناسده اند».

در اخیر عرفیه این جمله جلب تو چه می نمود: «خواهش منم تا جزایم را سنگین نسازید، و پولها را تسلیم شوید (چرا اینطور، باید برایش بی تفاوت باشد، چه بدست ما بیاید چه در همان جای مخفی ازین برود). من حاضریم پولها را به شما نشان بدهم، که در کجا پنهان است».

عزیزم بگو هر چه می خواهی

این بار او بهترین لباس را پوشیده، و بالاپوش پوستی دوی شانه اش انداخته بود و برخلاف سابق موهایش را بگدی بسته و به لبهای خود لبسین زده بود. بطرف من نزدیک آمده گفت: «عزیزم، موتور را آورده اند».

از جایم برخاسته در برابر مادگه تعظیمی نمودم و به او گفتم: این روز باشکوه را باین چنین روزی باصفا باید برایتو یک خوشبختی بحساب رود که سوار جگوار مودل جدید می شویی.

تو عشق منی را برت... دستش را بالا برده انگشتها را به لبها نش حسبانده و بوسه بسوی من فرستاد. پس از آن شتابان از مقابل جان گذشت. اما در همان لحظه میان من و جان نگاه معنی داری ردوبدل شد که از صد ها مطلب حکایت مینمود.

از جان پرسیدم: «جان، لیدی گلیدمو تر را در اختیار دارد؟»

«بله، آقا، گلید موتر را خدمت بی بی جان تقدیم کرده ام».

«از تو تشکر میکنم جان».

تابه نزدیک کلکین رفته، به درختهای سیب و شاخه های پر از شکوفه آن نظر کردم. عطر آن هوا را مست میساخت. خاطرات و نیز و روزهای فراموش نشدنی آنجا دوباره در من زنده شد.

و باریک مشروب برازیل نزد من بر گشته باک موتور جگوار از فاریکه بتو تسلیم دهند؟»

گیلاس را سر کشیدم و روزنامه تایمز را از میز برداشته گفتم: «بریان، در من بسا مشکل بود که از طریق دیگر یک جگوار مودل جدید بدست می آوردم. و شما مصرف حمل و نقل آنرا هم از نظر می اندازید. و لی به اجازه تان یادآوری می کنم که آن سر کت کشتی را می شما است که در امور حمل و نقل حیوانات با توجه خاصی عمل میکنند».

بریان دستش را بلند کرده اظهار داشت: «لاردر عزیزم، راه حل شما ساده ترین طریقه بود که بکار بستید. من یک دختر خاله دارم در جوابش گفتم: «مشکرم». وقتی او رد منزل شدم، جان سر قوتی تنباکوی مرا باز کرده گفت: «های لاردر، من بخود اجازه دادم، مو تر جگوار را تیر باران کنم. مودل کشیکسی بود».

«امیدوار هستم وقتی جسدان حیوان در آن گوشه می ملرد به تنه های همیشه بهار» که آنجا ایستاده است. صدمه نرسد».

«های لاردر، می توانم کاملا مطمئن باشم که تنه های (همیشه بهار) از غسل نمی رفتند و لغزافند بزمرد».

«مشکرم جان».

در حالیکه باخود می اندیشیدم به بیرون نظر انداختم باغ را تماشا کردم. و نیز راه یاد آوردم و خانگی را در نظرم مجسم ساختم که خواسته های بالاتر از تصویری داشت.



مسؤول مدیر:
نجیب الله رحیق
معاون روستا باختری
ددفتر تیلفون: ۲۶۸۴۹
گور تیلفون ۳۲۷۹۸
مهمتم علی محمد عثمان زاده
پته: انصاری وات
داشتراک بیه
به باندنیو هیوادو کنسی ۲۴ دالر
دیوی گتی بیه ۱۲ افغانی
به کابل کنسی ۴۵۰ افغانی

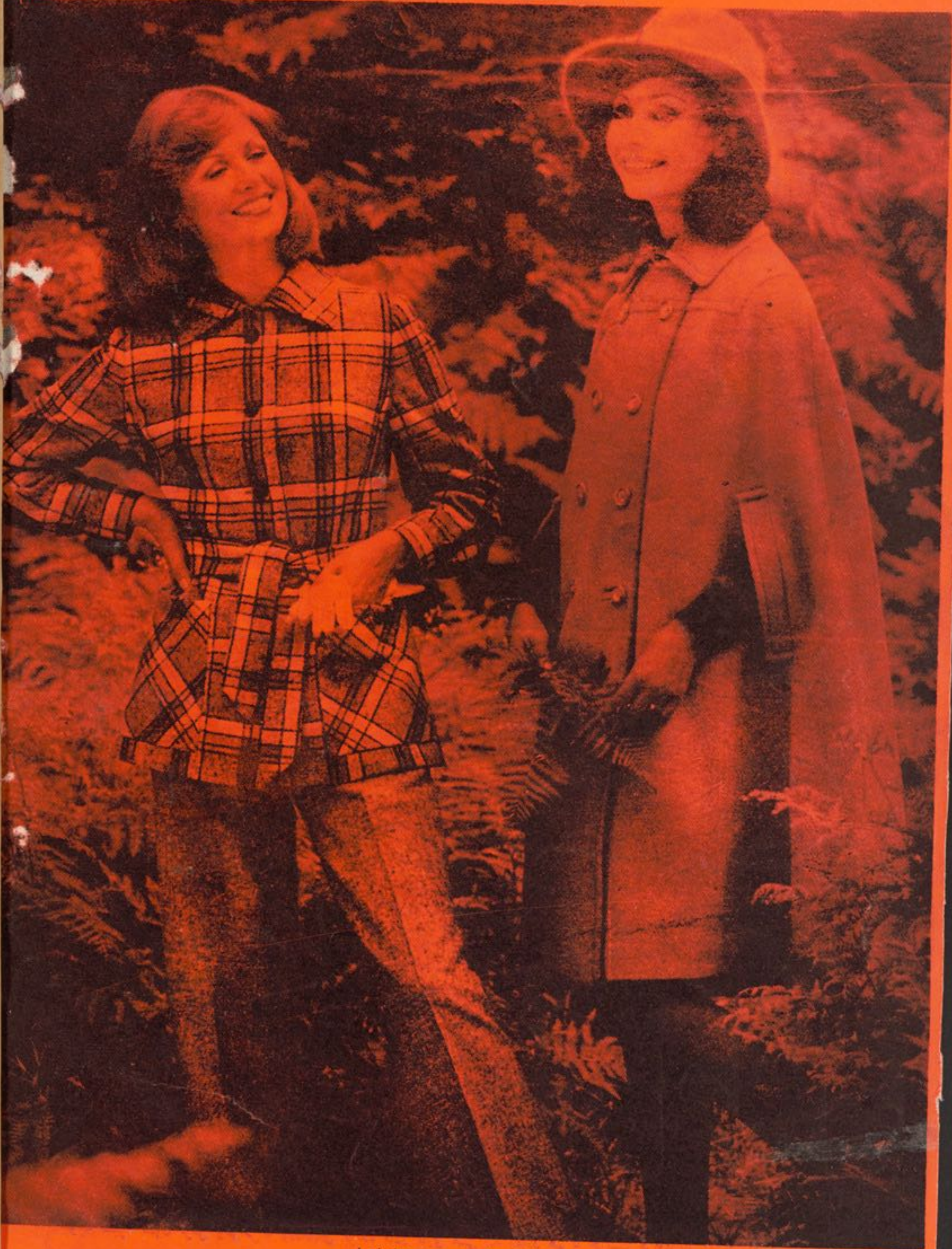
دولتی مطبعه
ژوننون

از آلبوم عکسها



چوچه شیر، بدون ترس و هراس با دندانهای برنده مادر بازی می کند و مادر هم با حوصله فراوان ناز او را می کشد

است
انسان
در جس
یافت.
شخص
و رد
حویس
یافت که
میرود.
ت! باید
ر
نگن
مامی
در پیش
مورد
داستان
چه
تالک
بدون
بکس
نیز
مربوط
ش از
جنايت
وتلفه
دا ر
سم
از اطاق
به این
میکنم
وق
بعداز
نوشته
چه آن
چه
مکن
چرا
چه
زین
نشان



دو نمونه لباس از بهترین مودهای فصلی

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**